رسالہ تنبیہ الاغبیا فی حیاۃ الانبیا کہ تصنیف مدقق دقایق محقق حقایق

جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول ہادی الخلق الی سواء السبیل

مصداق علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل مولانا مولوی محمد صبغۃ

اللہ امام العلما قاضی الملک قاضی الاسلام ابقاہ

اللہ تعالی علی رؤس الانام است

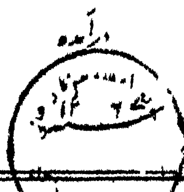
برای انتفاع ارباب حل و عقد و اجلال

الحاصل حسب الطلب باہتمام

عاصی محمد خالص

قالب طبع

درآمدہ



داخله نمبر ۳۳۲۷۸
فن نمبر الف ۲۵
نمبر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی رسوله محمد شفیع المذنبین وآله الطاهرین واصحابه الاکرمین

اما بعد این رساله ایست در بیان حیات انبیا علیهم الصلاة والسلام حسب خواهش بعضی بزرگان دین و مرشدان راه یقین خواستم که رساله انباء الاذکیا بحیاة الانبیا تالیف خاتمه حفاظ محققین جلال الملة والدین الشیخ ابوبکر عبد الرحمن السیوطی رحمة الله علیه را ترجمه کنم چون دیدم که در رساله مذکور فقط احادیث حیاة انبیا ذکر کرده و بر دفع اشکالی که بر حدیث الا رد الله علی روحی وارد میشود التفا کرده لهذا این عاصی از کتاب شفاء الاسقام فی زیارة خیر الانام که تالیف

شیخ الاسلام المجتهد تقی الدین ابی الحسن علی بن عبد الکافی السبکی رحمة الله علیه این
بیان را بسط تمام ذکر کرده بیان منتظم کردم و دیگر فواید ضروری از فتح الباری
و شرح الصدور و دیگر کتب معتبره در سلک جمع کشیدم و این رساله را به تنبیه
الاغبیاء بحیاة الانبیاء موسوم ساختم و بر پنج باب ترتیب دادم و منه الاستعانة
و علیه التکلان باب اول در حیات سایر اموات سماع موتی
و کلام ایشان و ادراک و حیات و عود روح بجسد باحادیث صحیحه ثابت است
روایت کرده اند بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه گفت فرمود رسول الله صلی
الله علیه و سلم بدرستیکه بنده چون در گور نهاده شود و رو گردانند از وی یاران وی
و هنوز آواز نعلهای ایشان میشنود که او را دو فرشته می آیند و او را می نشانند
و میگویند چه میگفتی در حق این مرد یعنی محمد صلی الله علیه و سلم اما مومن میگوید گواهی
میدهم که وی بنده خدا و رسول اوست پس او را گفته شود نگاه کن بجای نشست خود
از دوزخ که بدل کرده است آنرا الله تعالی بجای نشست از بهشت پس می بیند مومن آن
هر دو جای را اما منافق و کافر گفته شود او را که چه می گفتی در حق این مرد پس میگوید نمی

دائم میکشم و بشان او آنچه مردم میکنند و بدان وقت گفته شود او در دنیا فتی و
نخواندی و زده میشود بمطرقه های آهنی زدنی عظیم پس فریاد میکند فریاد کردنی
که میشنود آنرا هر که نزدیک او است جز ثقلین یعنی آدمیان و پریان و در روایت احمد
زیاده کرده که آن هر دو فرشته مومن را میگویند خواب کن همچو خواب کردن عروسی
که بیدار نکند او را مگر محبوب ترین اهل خانه وی روایت کرده است بخاری از ابی سعید
خدری رضی الله عنه گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که چون جنازه نهاده شود
یعنی میت را چون بر نعش نهند و بردارند آنرا مردم بر گردنهای خود پس اگر صالح است
میگوید که مرا پیش فرستید و اگر غیر صالح است میگوید ای وای کجا میبرید او را می شنود
آواز او را هر شی مگر انسان اگر انسان آنرا بشنود هر آینه بیهوش خواهد شد تنبیه
درین حدیث در روایت بخاری همچنین آمده که اذا وضعت الجنازة و
حملها الرجال و این عبارت احتمال دارد که مراد از جنازه نعش میت باشد
و مراد از وضع گذاشتن او بر سریر و احتمال دارد که مراد از جنازه سریر بود و از
وضع نهادن او بر دوش حافظ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری گفته که احتمال اول

اولی است چه نزد نسائی و ابن حبان از روایت عبد الرحمن بن مهران از ابی هریره
رضی الله عنه آمده که اذا وضع المیت علی السریر تقول قدموا فی الحدیث بنا برین ترجمه
بهمین معنی تفسیر کردیم و سخن میت درینجا محمول بر حقیقت است و محمول بر لسان حال
که مجاز باشد نیست و انکه درین حدیث دلالت کند برین بیان لسان حال است
نه لسان حال چه اگر لسان حال مراد بودی بیهوشی او در آن وقت نبودی و این احادیث
دال اند بر سماع میت و کلام او تا آنکه میت پس احادیث که در سوال ملکین و
عذاب قبر آمده اند باین معنی ناطق اند و بر صحت آن احادیث اتفاق محدثین است
و از روایت جمعی از صحابه در صحیحین و دیگر جوامع و مسانید آمده چنانچه بخاری
و مسلم و غیرهما از براء ابن عازب رضی الله عنهما روایت کرده اند و ابو یعلی و ابن
ابی الدنیا از تمیم داری و ابو نعیم از ثوبان و احمد و ابن ماجه و طبرانی در اوسط و
بیهقی و ابن ابی الدنیا از جابر بن عبد الله و بیهقی از حذیفه بن الیمان و مسلم
از زید بن ثابت و ابن ابی الدنیا و ابن الضریس و حمید بن زنجویه از عبادة بن الصامت
و مسلم و بیهقی از عبد الله بن عباس و امام احمد و ابو داود از عبد الله بن عمرو و ابو داود

از عبد الرحمن بن حسنه و ابوداود و حاکم و بیهقی از عثمان بن عفان و ابن ابی
در کتاب البعث و حاکم در تاریخ از عمر بن الخطاب و مسلم از عمرو بن العاص و بزار
از معاذ بن جبل و طبرانی از ابی امامه و بخاری و مسلم از ابی ایوب و نسائی از ابی
بکره و ابن ابی شیبه و بیهقی از ابی الدرداء و بزار و ابن مردویه و ابن ابی الدنیا و
ابن ابی عاصم در کتاب السنه از ابی سعید خدری و طبرانی و ابونعیم در دلایل النبوة
از ابی رافع و ابن ابی حاتم از ابی قتاده و بیهقی از ابی موسی و مسلم و ترمذی
و ابن ماجه و ابن ابی الدنیا و غیره از ابی هریره و امام احمد و بخاری و مسلم از اسماء
بنت ابی بکر و نسائی از اسماء بنت یزید و امام احمد و بیهقی از عایشه و بخاری از ام
خالد بنت خالد و ابن ابی شیبه از ام مبشر رضی الله عنهم و بر صحت مدلول این احادیث
اتفاق اهل سنت است و از جمله احادیث متواتره است و از اصح احادیث که بر
ادراک دلالت کند حدیث ابی بکره است که آنرا ابوداود طیالسی روایت کرده که روزی
همراه رسول الله صلی الله علیه و سلم می رفتم و با من مردی همراه بود و رسول الله صلی
الله علیه و سلم میان ما هر دو میرفت ناگاه نزد دو قبر رسید گفت صاحبان این

هر دو قبر و درین وقت در گورهای خود معذب اند کدامی از شما ها رفته شاخ این درخت

خرما می آرد پس من و آن مرد هر دو دویدیم من سبقت برده شاخی از نخل جدا

کردم و نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آوردم نبی صلی الله علیه وسلم آن شاخ

را از بالای او شکافته دو نیمه کرد و بر هر یک قبر یک نیمه نهاده و فرمود تا که

این شاخ تر باشد عذاب این هر دو تخفیف خواهد شد و فرمود که این هر دو از

غیبت و شاش عذاب می یابند و اصل این حدیث در صحیحین از روایت ابن

عباس رضی الله عنهما آمده و درین حدیث تصریح است که عذاب درین وقت میشود

و آن در قبر است و حدیث براء بن عازب رضی الله عنهما جامع احکام موتی است

و در آن عود روح بجسد مصرح آمده و آنرا امام احمد ابو داود در سنن و حاکم در مستدرک

و ابن ابی شیبه در کتاب المصنف و بیهقی در کتاب عذاب القبر و ابو داود طیالسی در

مسند خود و هناد بن السری در کتاب الزهد و عبد بن حمید و علی بن معبد در کتاب الطاعة

والمعصیة و ابو عوانه در صحیح خود و ابن جریر و ابن ابی حاتم و غیره از طرق صحیحه روایت

کرده اند گفت روزی ما با رسول الله صلی الله علیه وسلم با جنازهٔ مردی از انصار

بیرون آمدیم تا قبر رسیدیم و هنوز لحد تیار نشده رسول الله صلی الله علیه وسلم
بنشست و ما گرد وی نشستیم گویا بر سر ما پرندها نشسته اند و در دست وی صلی الله علیه وسلم
چوبی بود که با آن زمین میکاوید بعد ازان دو بار یا سه بار فرمود که از عذاب قبر بخدای
عزوجل پناه جوئید پس فرمود بدرستیکه بنده مسلمان وقتی که در بریدگی از دنیا و روی
آوردن در آخرت میباشد فرود می آیند بسوی وی فرشتگان از آسمان روهای
ایشان سپید درخشان است گویا که آفتاب و با ایشان کفنی از کفنهای بهشت و حنوطی
از حنوط بهشت است می نشینند تا درازی بصر بعد ازان ملک الموت می آید و نزدیک
سر وی می نشیند و میگوید ای جان پاک بیرون آی بسوی آمرزش و رضا عظیم خدای عزو
جل رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود پس روح وی بیرون می آید روان چنانکه
آب از مشک روان میگردد و ملک الموت آن روح را میگیرد پس فرشتگان آنرا در دست
او مقدار یک پلک زدن نمیگذارند تا که آنرا گیرند و در ان کفن و حنوط کردانند پس ازان
روح خوشبوترین بوی مشک که بر روی زمین یافته شود بیرون آید رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود بعد ازان آن روح را بالا می برند و بر هیچ جمعی از فرشتگان نمیگذرند

پرسند که این روح پاک چیست گویند فلان بن فلان است و اورا بنیکوترین نامها که در دنیا بودی خوانند تا آنکه با وی باسمان دنیا رسند و برای او کشادن در طلب کنند پس در را کشایند و مقربان هر آسمان تا آسمان دیگر که متصل اوست در پی آن روح روند تا باسمان هفتم رسند الله تعالی میگوید نامهٔ بندهٔ مرا در علیین نویسید و آن روح را بسوی زمین باز گردانید زیرا که آدمیان را از زمین پیدا کرده ام و ایشانرا دران باز کردانم و بار دیگر ازان بیرون آرم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود پس روح در تن وی باز گردانیده شود و دو فرشته می آیند و اورا می نشانند و میگویند که پروردگار تو کیست آنکس میگوید پروردگار من الله است بعد ازان میگویند که دین تو چیست میگوید دین من اسلام است پس میگویند این مرد که بسوی شما مبعوث گشته کیست میگوید وی پیغامبر خداست میگویند علم تو چیست میگوید کتاب الله را خواندم و بوی ایمان آوردم و اورا راست دانستم پس منادی از آسمان آواز میدهد که بنده من راست گفت برای وی فرشی از بهشت فرش کنید و لباس بهشت او را پوشانید و دری از بهشت برای وی کشائید رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود پس او را راحت می رسد

دخوشبوی جنت می آید وکه او تا دیدار ی بینائی کشاده میشود رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود پس ازین نیکو روی ونیکو جامه خوشبوی می آید ومیگوید ترا مژده باد بآنچه ترا شادمان میکرداند این روزیست که تو بآن وعده کرده میشدی میت پرسد که تو کیستی که روی تو کامل است یعنی در حسن جمال که نیکی را می آرد آنمرد گوید من عمل نیک توام میت در آنوقت میگوید پروردگارا قیامت را برپاکن تا بسوی اهل و مال خود باز برگردم رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بتحقیق بنده کافر وقتیکه در پیش باشد از دنیا وروی آورده در آخرت باشد می آید بسوی وی فرشتگان سیاه روی وبا ایشان پلاسهاست از میت تا آنجاکه نظر کار میکند می نشیند بعد از آن ملک الموت می آید ونزدیک سر وی می نشیند و میگوید ای جان پلید بسوی خشم خدا بیرون آی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود پس روح در تن او پریشان میشود وآنرا میکشد چنانکه سیخ گرم را از صوف تر می کشند وآنرا میگیرد پس آن فرشتگان از دست ملک الموت آن روح را بقدر یک پلک زدن نمیگذارند تا که آنرا در آن پلاس کنند و بدترین بوی جیفه که بر روی زمین یافته شود از آن بر می آید وآن روح را بالا میبرند و بر هیچ جمعی از فرشتگان نمیگذرند مگر می پرسند

کہ این روح خبیث کیست گویند فلان بن فلان است و بہ بدترین نامہا وی کہ در دنیا
می خواندند می خوانند تا آنکہ با وی بآسمان دنیا رسند و برای او در خواست کشادن
میکنند در را نکشایند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم این آیت خواند لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ
أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ
یعنی کشادہ نمیشوند برای ایشان درہای آسمان و در نمی آیند بہشت را تا آنکہ در آید شتر
در سوراخ سوزن پس اللہ تعالی میگوید نامہ او در سجین در زمین سفلی نویسید
و روح او انداختہ شود انداختنی سخت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم این آیت
بخواند وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ
أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ یعنی کسیکہ شرک آرد بخدا پس گویا
بر روی افتاد از آسمان پس می ربایند او را پرندگان یا می اندازد او را باد در جای
دور پس روح در تن وی باز کردہ شود و دو فرشتہ می آیند و او را می نشانند
و می پرسند کہ پروردگار تو کیست او میگوید ہاہ ہاہ نمی دانم می پرسند
دین تو چیست میگوید ہاہ ہاہ نمی دانم می پرسند این مرد کہ بسوی شما مبعوث

کشته کیست میگوید هاه هاه نمی دانم پس منادی ندا می کند که دروغ گفت برای
او فرشی از آتش فرش کنید و دری بسوی دوزخ برای او کشایید و از دوزخ باد
گرم می آید و گور بروی تنگ گردانیده شود تا که اضلاع او در هم شکنند و او را
مردی زشت روی زشت جامه بدبو می آید و میگوید مژده باد ترا بآنچه ترا اندوهگین
گرداند این روزیست که وعده کرده میشدی میت میپرسد تو کیستی که روی تو کامل است
یعنی در زشتی و روی تو بدی می آرد آن مرد گوید من عمل زشت توام میت میگوید پروردگارا
برپا مکن قیامت را این لفظ احمد است محققان تصحیح این حدیث کرده اند بیهقی گفته که
اسناد این حدیث صحیح است و حافظ ابن حجر عسقلانی گفته که ابو عوانه وغیره
تصحیح این حدیث کرده اند منذری گفته که سند این حسن است و روات آن محتج بها اند و صحیح
و این حدیث مشهور است بروایت منهال بن عمرو از زاذان از براء رضی الله عنه منهال
از رجال بخاری است ابن معین و نسائی و عجلی وغیره گفته اند که وی ثقه است
و زاذان از رجال مسلم است ابن معین گفته که وی ثقه است و ابن عدی گفته که احادیثش لا بأس
به تقی الدین سبکی در کتاب شفاء الاسقام گفته که رجال اسناد این حدیث همه ثقات اند

و ابن حزم بسبب منهال بن عمرو درین حدیث کلام کرده سخن او قابل اعتبار نیست
زیرا که بخاری احادیث منهال را روایت کرده و یحیی بن معین وغیره توثیق منهال
کرده اند و کلام در منهال همین است که شعبه روایت ویرا ترک کرده عبد الرحمن بن
مهدی میگوید وجه ترک نمودن شعبه او را این است که از خانه منهال آواز قراءت بطرب
برآمده هرگاه سبب این باشد ترک کردن شعبه روایت او را ضرر نمی دهد چه جمعی از علما
باباحت این رفته اند و هرچه ازین قسم مختلف فیه باشد روایت و شهادت آن
مردود نمی گردد خصوصا وقتیکه معلوم نشود که آن آواز کدام است شاید که در خانه
او کسی دیگر باشد که او را ازان علم نبود بالجمله این کلام موجب ضعف نیست و در ثقه بودن
منهال بن عمرو و احتجاج گرفتن بحدیث وی شکی نه و عود روح را انکار کردن
و این حدیث را بسبب منهال ضعیف نمودن معنی ندارد حال آنکه احادیث
دیگر که بر صحت آن اتفاق است همه بر سماع میت و کلام او و قعود وغیره که مستلزم
حیات و عود روح اند دلالت دارند انتهی و بر ادراک میت احادیث دیگر نیز
دلالت دارند روایت کرده است ابن عبد البر در استذکار و تمهید از ابن عباس

رضی الله عنها گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیست کسیکه بگذرد بگور
برادر مومن خود که در دنیا او را می شناخت پس سلام کند بروی مگر اینکه او را
می شناسد و او را جواب سلام میدهد عبدالحق اشبیلی درکتاب الاحکام الصغری گفته
اسنادش صحیح است و ابن عبدالبر تصحیح این حدیث کرده و روایت کرده است
ابن ابی الدنیا درکتاب القبور از عائشه رضی الله عنها گفت رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود نیست هیچ مردی که زیارت کند قبر برادر خود و می نشیند بر آن مگر
اینکه میت انس گیرد با او تا اینکه برخیزد و روایت کرده است ابن ابی الدنیا و بیهقی
در شعب الایمان از ابی هریره رضی الله عنه گفت چون مردی گذر کند بر قبری که آنرا
میشناخت پس سلام کند بروی میت جواب سلام می دهد و او را می شناسد و چون
گذر کند بر قبری که آنرا نمیشناسد و سلام کند میت جواب سلامش میدهد و این حدیث را
ابن ابی الدنیا درکتاب القبور و صابونی در مائتین از ابی هریره مرفوعا روایت
کرده اند و لفظش چنین است ما من عبد یمر علی قبر رجل یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه
ورد علیه السلام تا در این باب بسیار اند ابن القیم گفته احادیث و آثار دلالت

دارند برین که چون کسی برای زیارت بیاید مزور را بان علم حاصل میشود و کلام او
می شنود و از و انست می یابد و جواب سلام می دهد و این عام است در حق شهدا و غیره
و درین سمع و غیره را هیچ توقیت نیست گفت و این صحیح است از اثر ضحاک که دال
بر توقیت است گفت نبی صلی الله علیه وسلم مشروع کرده امت خود را سلام کردن
بر اهل قبور همچو سلام کسیکه میشنود و ادراک میکند انتهی و مسلم از ابی هریره رضی
الله عنه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی مقبره در آمد و گفت
السلام علیکم دار قوم مومنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون و اثر ضحاک را
ابن ابی الدنیا و بیهقی روایت کرده اند گفت کسیکه روز شنبه پیش از طلوع آفتاب
زیارت قبر کند میت بزیارت او آگاه شود گفتند چگونه گفت برای شرف روز جمعه
روایت کرده است ابن سعد در طبقات و ابن ابی شیبه در مصنف امام احمد در
زهد از عفان بن مسلم از حماد بن سلمه گفت شنیدم ثابت بنانی رحمة الله علیه را
که دعا میکرد خدایا اگر کسی را گذاردن نماز در قبر عطا کنی پس مرا عطا کن گذاردن
نماز را در قبر ابو نعیم از جبیر روایت کرده والله الذی لا اله الا هو ثابت بنانی را

در لحد در آوردم و با من حمید الطویل بود چون خشت لحد برابر نهادیم خشتی ازان بیفتاد
ناگهان او را دیدیم که در قبر نماز میگذارد و ابن جریر در تهذیب الآثار و ابونعیم از ابراهیم
بن الصمة المهلبی روایت کرده گفت کسانیکه بوقت سحر از قبر ثابت بنانی گذر کرده اند
مرا گفتند که از قبر ثابت بنانی آواز قرائت قرآن می شنیدیم روایت کرده است
ترمذی و حاکم و بیهقی از ابن عباس رضی الله عنهما گفت مردی از اصحاب رسول
الله صلی الله علیه وسلم از نادانستگی خیمهٔ خود بر قبری زد ناگاه شنید انسانی را
که سورهٔ ملک میخواند تا که آنرا ختم کرد پس آن مرد آمده برسول الله صلی الله علیه
وسلم خبر کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که آن سوره منجیه و مانع است که از عذاب
قبر نجات میدهد ابوالقاسم سعدی در کتاب الروح گفته درین حدیث از نبی صلی الله
علیه وسلم تصدیق است که میت در قبر قرآءت میکند از انکه آن شخص آن خبر داد
و نبی صلی الله علیه وسلم آن تصدیق نمود انتهی بالجمله در اثبات حیوة در قبور اجماع اهل
سنت است امام الحرمین در کتاب الشامل گفته سلف امت اتفاق کرده اند بر اثبات
عذاب قبر و احیاء موتی در قبور و رد روح بسوی اجساد فقیه ابوبکر بن العربی در کتاب الامد

الاقصی فی تفسیر الاسماء الحسنی گفته در احیاء مکلفین در قبور و سوال ایشان
در آن میان اہل سنت ہیچ خلاف نیست سیف الدین آمدی در کتاب ابکار الافکار
گفته که سلف امت پیش از ظهور مخالفین و کذلک اکثر امت بعد ظهور مخالفین
اتفاق کرده اند بر اثبات احیاء موتی در قبور و سوال ملکین در قبر و اثبات
عذاب قبر مر مجرمین و کافرین را و قرطبی گفته ایمان باین امور مذہب اہل سنت
و جماعت است و صحابه که قرآن بزبان لغت ایشان نازل شده از سرور عالم
صلی الله علیه وسلم غیر این نفهمیده اند و همچنین تابعین و بعضی معتزله ہم موافق اہل
سنت قایل اند و ضرار بن عمرو و بشر المریسی و یحیی بن کامل و غیره معتزله انکار
عذاب قبر میکنند و گویند هر که بمیرد تا روز بعث همچنان مرده خواهد ماند و ابو الہذیل
علاف و بشر بن المعتمر از معتزله بعذاب قبر اعتراف کنند مگر گویند که آن عذاب
مر کافران را خواهد بود ما بین نفختین و صالحی از معتزله و ابن جریر طبری و طایفه
از کرامیه میگویند که ثواب و عقاب میت را میرسد بغیر احیاء و این مکابره و خلاف
معقول است از انکه جسد بے روح جماد است و جماد را حس نیست چگونه تعذیب او

متصور گردد و بعضی گویند میت را چنان درد و الم میرسد که سکران را و درد و رقت
حشر آنرا احساس خواهد کرد چنانکه سکران بعد از افاقه می یابد قائلین باین
مذهب تخلیطی کرده اند که آنرا هیچ حاصل نیست و این همه مذاهب مخالف
نصوص قطعی اند منکرین عذاب استدلال کرده اند بآیه لا یذوقون فیها الموت
الا الموتة الاولی یعنی نمی چشند در آن مگر موتهٔ نخستین پس اگر در قبر زنده
شوند هر آینه دو موت چشند و جواب آن این است که این وصف اهل جنت است
و ضمیر فیها راجع بجنت است یعنی اهل جنت در جنت موت را نمی چشند پس نعیم
ایشان منقطع نخواهد شد چنانکه نعیم اهل دنیا بموت منقطع شد
پس در آیت دلالتی بر انتفاء موتهٔ اخرے پیش از
دخول جنت نیست و قول وی سبحانه الا الموتة الاولی از برای تاکید است جهت
عدم موت ایشان در بهشت بر سبیل تعلیق بمحال گویا که چنین گفت اگر چشیدن
ایشان موتهٔ نخستین را ممکن بودی هر آینه در جنت موت را چشیدندی لیکن آن
بلا شبهه ممکن نیست پس موت ایشان در جنت هم متصور نه و آیهٔ النار یعرضون

علیها غدواً و عشیاً و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل

فرعون اشد العذاب یعنی آتش عرض کرده میشوند بر آن بامداد و شبانگاه

و در روزیکه قایم شود قیامت در آیند ای کسان فرعون در سخت ترین عذاب

دلالت صریح بر اثبات عذاب قبر میدارد ازانکه درین آیت عذاب قیامت را

عطف کرده بر عذابیکه آن عرض آتش است صبح و شام پس معلوم شد که اول

غیر ثانی است و نظم آیت صراحةً دلالت دارد که این عذاب پیش از انتقال

ایشان از قبور است و این نیست مگر عذاب قبر اتفاقاً زیرا که آیت در شان

اموات نازل شد ملاحده گویند عذاب قبر مخالف معقول است چه مصلوب

می بینیم که مصلوب می ماند تا آنکه اجزا او معدوم میشوند و درو اثری از

حیات و مسائلت و نعیم و عذاب ظاهر نمیشود و کسیکه اورا درنده بخورد

و اجزاء او در شکم آن متفرق شوند و کسیکه اورا در آتش سوزانند و خاک

اورا در باد گذارند چگونه از ایشان سوال شود حال آنکه ما عدم احیاء

و مسائلت و عذاب او را ضرورةً می دانیم اهل سنت جواب این بچند وجه گفته اند

یکی آنکه سوال از اجزاء مخصوصه باشد مثلا اجزاء قلب واللہ سبحانه روح را بدان
جزء رد میکند واز وی سوال شود دوم آنکه روح بمصلوب عود کند بر وجهی که
ما آنرا ادراک نمی کنیم وگمان بریم که وی میت است چنانکه صاحب سکته را می بینیم
که میت است وشل نائم در خواب که لذت والم را می یابد وبیننده را ازان شعور
نبود وکسیکه اجزاء او متفرق شده اند اللہ تعالی روح را باجزاء او رد کند
وملکین سوال کنند سوم آنکه کسانیکه مدفون در قبر اند آنها را نشانده سوال
کنند وکسانیکه مدفون نشوند معامله شان اللہ تعالی از چشم مکلفین پنهان
میدارد نبی صلی اللہ علیه وسلم فرشته را می دیدند وکلام او را می شنیدند
واز چشم حاضرین محجوب می ماند ومنکرین در منع ادراک باین آیت استدلال
میکنند انک لا تسمع الموتی وبقول وی تعالی وما انت بمسمع من
فی القبور وبانکار عائشه روایت ابن عمر رضی اللہ عنهما را که در نداء اہل
قلیب آمده چنانچه بخاری وغیره از ابن عمر روایت کرده اند که نبی صلی اللہ علیه
وسلم بر قلیبی که دران کشتگان مشرکین بدر بودند بایستاد وگفت هل وجدتم

ما وعدربكم حقاً عمر رضي الله عنه عرض كرد يا رسول الله ا يا كلام كني
با جسا دكه روح ندارند رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ما انتم باسمع لما
اقول منهم چون عائشه رضي الله عنها اين قول شنيد گفت رسول الله صلى الله
عليه وسلم اين چنين نفرمود بلكه گفت كه انهم الآن ليعلمون ان ما اقول
لهم حق بعد ازان عائشه اين نخواند انك لا تسمع الموتى وما انت
بمسمع من في القبور جواب از قول عائشه اين است كه حديث نداء اهل قليب
وگفتن وي صلى الله عليه وسلم ما انتم باسمع لما اقول منهم بروايت
جمعي از صحابه مرويست چنانچه بخاري ومسلم از ابي طلحه رضي الله عنه روايت
كرده اند كه نبي صلى الله عليه وسلم در روز بدر امر كرد تا بيست وچهار كس
از صناديد قريش در چاهي خبيث مخبث از چاهها بدر انداختند عادت وي
صلى الله عليه وسلم بود كه چون بر قومي غالب آمدي دران عرصه سه شب اقامت
كردي در بدر چون روز سوم شد امر كرد تا پالان بر شتر بستند پس آن حضرت
روان شد واصحاب وي همراه شدند گمان با چنين بود كه آنحضرت نمي روند مگر

برای حاجت خویش تا آنکه بر کنار چاه ہستاد و مشرکین را بنامہا ایشان و بنامہا

پدر شان ندا داد کہ ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان آیا خوش می آید

شما را کہ اطاعت خدا و رسول او کردندی زیرا کہ ما آنچہ پروردگار ما وعدہ کردہ

بود آنرا حق یافتیم آیا شما یافتید کہ آنچہ پروردگار شما وعدہ کردہ بود حق پس

عمر رضی اللہ عنہ گفت یا رسول اللہ چہ سخن کنی با اجساد کہ مر آنرا روح نیست

رسول اللہ صلی اللہ علیہ فرمود قسم او ست کہ جان محمد در ید او ست شما نیستید

شنوندگان تر از آنہا آنچہ میگویم و این حدیث را بخاری و مسلم از عمر بن الخطاب

رضی اللہ عنہ نیز روایت کردہ اند و در لفظ مسلم چنین ہست کہ آنحضرت

فرمود ما انتم باسمع لما اقول منہم غیر انہم لا یستطیعون

ان یردوا علی شیئا و مسلم از انس رضی اللہ عنہ نیز روایت کردہ و در لفظ

او چنین ہست کہ عمر گفت یا رسول اللہ کیف یسمعون وانی

یجیبون وقد جیفوا آنحضرت گفت والذی نفسی بیدہ

ما انتم باسمع لما اقول منہم ولکنہم لا یقدرون ان یجیبوا

وروایت کرده است بخاری و غیره از ابن عمر و روایت کرده است طبرانی بسند

صحیح از عبداللہ بن مسعود و در لفظ وی است ولکنهم الآن لا یجیبون

وروایت کرده است طبرانی از عبداللہ بن سنان و در لفظ وی است که صحابہ

گفتند یا رسول اللہ آیا آنها می شنوند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

فرمود یسمعون کما تسمعون ولکن لا یجیبون و این

روایات از روایت عائشہ رضی اللہ عنہا مرجح اند چہ اینہا مثبت اند

و عائشہ نافی و مثبت مقدم است بر نافی دیگر آنکہ عمر و ابن مسعود و ابو طلحہ رضی

اللہ عنہم در انوقت حاضر بودند و عمر رضی اللہ عنہ با رسول اللہ صلی اللہ علیہ

وسلم خطاب کرد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را جواب داد و روایت

صاحب واقعہ ارجح از غیر او و عائشہ رضی اللہ عنہا در آنوقت حاضر

نبود می تواند کہ این قصہ از نبی صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ باشد یا از غیر او

از صحابہ لیکن سیاق کلامش مشعر است کہ این را از وی صلی اللہ علیہ وسلم

نشنیدہ چہ اگر شنیدہ بودی در وقت معارضہ بیان فرمودی چون از

غیر شنیده باشد میتواند که آن غیر روایت بالمعنے کرده باشد ازین جهت
جمهور علما حدیث عمر وغیره رضی الله عنهم را قبول کرده اند اما استدلال بآیه
انك لا تسمع الموتی یعنی بتحقیق تو سخن بشنوانی شنوانید مردگان
را وبآیه وما انت بمسمع من فی القبور یعنے نیستی شنواننده سخن
آنرا که در گورها اند پس جواب آن اینست که معنے آیت اینکه تو مردگانرا
شنوانی سماعیکه نفع دهد آنهارا یا نمی شنوانی مگر اینکه خدا تعالی خواهد
بعضے گویند مراد بموتی ومن فی القبور در آیت مذکوره کفار اند ایشانرا تشبیه
داد باموات با وجود انکه زنده اند ومعنی آن اینست که حال ایشان حال
اموات است ومرده دلان کفر فهم سخن تو نمی توانند کرد یا حال آنکس که در
گور ساکن است یعنے نصیحت پذیر نیست برین تقدیر در آیت جای
حجت نمانده بیهقی گفته علم مانع سماع نیست یعنی آنچه عائشه رضی الله
عنها گفته که نبی صلی الله علیه وسلم فرموده انهم الان لیعلمون این علم
مانع سماع نیست بلکه هرگاه ایشانرا شعور باشد سماع هم ممکن است اسماعیلی

گفته عائشه رضی الله عنها را فہم و ذکاوت و کثرت روایت و غوص بر غوامض
علوم که بود ہمه را ظاہر است لیکن روایتی که ثقه روایت کرده است رد کردن صورت
نمی بندد مگر بنصی که مثل او باشد و بر نسخ یا تخصیص یا استحاله دلالت دارد
حال آنکه درینجا میان آنچه عائشه رد کرده و دیگران اثبات کرده اند جمع ممکن
است چه قول وی سبحانه انک لا تسمع الموتی منافی قول وی صلی الله
علیه وسلم که انهم الآن یسمعون نیست از جهت آنکه اسماع ابلاغ
صوت است از مسمع بگوش سامع و آن مسمع حق سبحانه است که کلام پیغامبر
خود صلی الله علیه وسلم را بایشان شنوانید اما جواب قول وی رضی الله عنها که
آنسرور صلی الله علیه وسلم فرمود انهم الآن لیعلمون آه پس این را اگر عائشه
از نبی صلی الله علیه وسلم شنیده باشد منافات با روایت یسمعون ندارد بل مؤید
آنست سہیلی گفته در وقت فرمودن وی صلی الله علیه وسلم عائشه حاضر نبود
و کسانیکه در آنوقت حاضر بودند احفظ اند مر قول وی صلی الله علیه وسلم را و ایشان
عرض کردند یا رسول الله اتخاطب اقواما قد جیفوا لو آنحضرت

فرمود ما انتم باسمع لما اقول منهم وچون عالم بودن اموات در آن وقت
جایز باشد سامع بودن ایشان هم جایز بود یا باین گوشها چنانکه مذهب
جمهور است یا بگوش روح چنانکه رای بعضی است گویند توجه سوال بروح
باشد بلا رجوع بسوی جسد و این آیت مثل قول وی سبحانه است أفأنت تسمع
الصم أو تهدی العمی یعنی شنوانده و هدایت دهنده آن الله سبحانه است
که هیچ امید هدی و میرساند اندر زر ا بگوشهای دل نه که تو و کفار را که مرده
قرار داد بجهت تشبیه باموات و گر پس شنوانده در حقیقت الله سبحانه است
هر وقت که خواهد می شنواند نه نبی و نه کسی دیگر اکنون تعلق بآیت نمانده بدو وجه
یکی آنکه آیت در دعوت کفار بسوی ایمان نازل گشته دوم آنکه وی سبحانه از
نبی خود صلی الله علیه وسلم نفی کرده که وی شنوانده باشد درست گفت حق جل شانه
که نمی شنواند مگر هرگاه او خواهد یفعل الله ما یشاء و هو علی کل شیئ قدیر انتهی حافظ
ابن حجر عسقلانی بر قول سهیلی که عائشه رضی الله عنها در آنوقت حاضر نبود
تعقب کرده که حاضر نبودن عائشه صحیح است لیکن در روایت انس عائشه قدح نمی کند

زیراکه این مرسل صحابی ست و آن محمول است بر نیکه از حاضرین واقعه شنیده یا خود نبی صلی الله علیه وسلم او را گفته اگر عدم حضور عائشه قادح روایتش باشد قادح روایت ابن عمر هم میشود زیراکه وی نیز در آنوقت حاضر نبود و هیچ مانع نیست که نبی صلی الله علیه وسلم هر دو لفظ گفته باشد از انکه در بین هر دو قول تعارض نیست انتهی بنده عاصی میگوید اگر عائشه مجرد قول وی صلی الله علیه وسلم را روایت کردی جای تعرض نبود لیکن چون اولی را نفی کرد ما را ضرور افتاد که مرجحی در آن دریابیم برای همین معنی سهیلی روایت ابن عمر را ترجیح داد و تسویه میان حدیث عائشه و ابن عمر در بودن هر یک مرسل صحابی صحیح است اما در روایت عمر و ابی طلحه و ابن مسعود رضی الله عنهم که در وقت واقعه حاضر بود ند این قول راست نمی آید و روایت اصحاب واقعه البته راجح است و می تواند که عائشه را کسی که خبر داد بآن لفظ که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده بود تعبیر نکرد یا وقتیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم با عائشه ملاقات کرد فرمود که انهم الآن یعلمون ان ما اقول لهم حق پس عائشه باجتهاد خود گفت الخ

گفت و مؤید این است آنچه ابن اسحق در مغازی خود از روایت یونس بن بکیر باسناد
جید از عائشه رضی الله عنها مثل حدیث ابی طلحه روایت کرده و در آن واقع است
ما انتم باسمع لما اقول منهم و آنرا امام احمد نیز بسند حسن روایت کرده اگر این محفوظ
بود می تواند که عائشه از آن انکار باز آمده باشد تقی الدین سبکی در کتاب شفاء
الاسقام نوشته که از جمله آنچه منکران استدلال میکنند قول وی سبحانه است انک
لا تسمع الموتی و ما انت بمسمع من فی القبور و انکار عائشه رضی الله
عنها سماع اهل قلیب را اما قول وی سبحانه انک لا تسمع الموتی پس ما نیز بآن قایل هستیم
و میگوئیم که آنها نمی شنوند مگر وقتیکه ارواح بسوی ایشان رد شوند و اما قول
وی سبحانه و ما انت بمسمع من فی القبور پس معنی آن این است که چون مرده باشند
و اما عائشه پس او نیز بعلم ایشان اعتراف می کند و چون علم جایز باشد سماع
هم جائز بود زیرا که آن هر دو مشروط اند بحیات بالجمله این امور نظر بقدرت الهی
ممکن اند و اخبار صحیحه بآن وارد شده پس تصدیق بآن واجب است و جزم میکنیم که
حیات بمیت عود کند لیکن بعد از این بمیرد یا نه تصریح بآن در احادیث نیامده لیکن بعض

گفته اند که بیرد و قول وی سبحانه أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ را

برین حمل کنند و قایلین بعذاب قبر باستمرار آن معترف اند و احادیث صحیحه مقتضی

همین اند چنانچه در حدیث آمده که هذا مقعدک حتی یبعثک الله و قول

وی سبحانه اَلنَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا و در صحیح مسلم از

زید بن ثابت رضی الله عنه آمده که گفت در اثنا آنکه پیغامبر خدا صلی الله

علیه و سلم در بستانی از بنی نجار سوار بر استری بود و ما همراه آن حضرت بودیم

ناگاه استر برمید و نزدیک بود که آنحضرت را در اندازد و دیدکه در آنجا شش

گور اند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که کدام میشناسد اصحاب این قبور را

مردی گفت من میشناسیم پرسید که کی مرده اند عرض کرد در زمان شرک پس سرور

عالم صلی الله علیه و سلم گفت این امت یعنی گروه آدمیان در گورهای خود آزمایش

کرده می شوند اگر بیم آن نبودی که شما مرده های خود را دفن نکنید هر آینه دعا میکردم

خدا تعالی را که بشنواند شما را از عذاب قبر چیزیکه من می شنوم این حدیث دلالت

میکند باستمرار عذاب قبر و از انس رضی الله عنه روایت است که نبی صلی الله علیه

وسلم از قبری آواز شنیده پرسید که کی دفن کرده اند گفتند در جاهلیت پس
رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت اگر بیم آن نبودی که شما مردهای خود را دفن
نکنند هر آینه دعا میکردم خدا تعالی را که بشنواند شما را عذاب گور و قوله تعالی
سبحانه مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا یعنی که برانگیخت ما را از خوابگاه ما اشعار بحیات
میدارد زیرا که رقاد نمی باشد مگر آنرا که زنده است و در تفسیر این آیت اقوال
اند بعضی گویند که عذاب اهل قبور مرتفع خواهد شد ما بین نفخه ثانیه یعنی نفخه فزع و
نفخه صعق و نفخه نشر که درین نفخات عذاب نخواهد شد مگر آنکه که نبی علیه السلام
کشته است یا نبی او را کشته یا در معرکه نبی علیه السلام کشته شد و بعضی گویند عذاب
دائمی نیست بلکه صبح و شام عذاب میشود و در دیگر اوقات موقوف می باشد و قیام
قیامت در وقت ارتفاع نهار خواهد شد پس قیام قیامت مصادف وقت
فترت عذاب خواهد بود و ازین کلام اشکال شد که روح بجسد عود میکند و میت
در وقت سوال زنده میگردد و از آن وقت تا یوم البعث متنعم یا معذب خواهد بود و این
منقطع خواهد شد یا مستمر باشد چنانکه گذشت و این تنعم و تعذیب از وقت سوال

تا وقت بعث مر روح را باشد یا روح وجسم هر دو را نظر باید کرد که جسم هم فنا
پذیرد و متفرق میشود یا نه و این هر دو امر عقلا جائز اند و در وقوع آن متکلمین
را دو قول اند و چیزیکه بدان تمسک کنند در شرع وارد نشده مگر اینکه آنسرور
صلی الله علیه وسلم فرمود کل ابن آدم یبلی الا عجب الذنب
هرگاه جسم یا جزئی ازان باقی ماند قیام حیات بدان ممتنع نیست و هرگاه
بالکلیه معدوم شود تعلق بودن آن بروح فقط متعین شود علاوه اینکه روح
هم معدوم شود وقت فناء عالم تا اعاده بر روح وجسم هر دو باشد و چند احادیث
آمده اند دلالت کنند بر اینکه الله تعالی بعضی اموات را از فتنه قبر نگاه میدارد
ازانجمله شهید است و کسیکه روز جمعه یا شب جمعه بمیرد و در شان دیگران هم
احادیث وارد اند هرگاه ایشان از عموم سوال مخصوص شوند نعیم و حیات مر
ایشان را هم شامل است و ازین معلوم شد که حیات جمیع اموات بروح وجسم در
قبور بلا شک ثابت است و مستمر بودن عذاب و نعیم بعد از سوال ملکین نیز بلا شبهه
ثابت است لیکن این عذاب و نعیم بعد از سوال فقط روح را میشود یا جسم و روح

هر دو را موقوف بر سمع است سعید بن السکن از ابی هریره رضی الله عنه روایت
کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است چون در قبر نهاده میشود وی
آواز نعلهای مردم که میگردند هنوز می‌شنود پس اگر مومن است نماز نزد سر او
میباشد بعد از ان حدیث طویل ذکر کرده و در آن گفت پس قبر او را هفتاد ذراع
کشاده میکنند و آنرا روشن میسازند و باز گردانیده میشود جسد او بسوی چیزیکه از ان
خلقت کرده شده است و روح او در نسمه های پاک گردانیده میشود و آن نسمه می‌پرد
و میخورد از درخت بهشت و در مستدرک حاکم بر صحیحین در فضایل عائشه مذکور است
گفت من در خانه که رسول الله صلی الله علیه وسلم مدفون است لباس خود نهاده
داخل میشدم و میگفتم که نیست درین خانه مگر پدر و شوهر من و چون عمر با ایشان
مدفون شد والله داخل نمیشوم مگر اینکه لباس بر خود می‌پوشم بسبب شرم از
عمر حاکم گفته که این حدیث صحیح است بر شرط شیخین و شیخین آنرا روایت نکرده
اند انتهی کلام السبکی بنده عاصی میگوید که از حدیث نم کنومة العروس
معلوم میشود که حال میت بعد از سوال بمنزله نائم است و چنانکه در حالت نوم روح

با بدن متعلق است بعد از موت ہم او را تعلق است واللہ اعلم و حدیث

کل ابن آدم الحدیث را بخاری و مسلم روایت کردہ اند کہ لیس من الانسان

شیئ الا یبلی الا عظما واحدا و هو عجب الذنب

و منہ یرکب الخلق یوم القیمۃ و در روایتی در مسلم است

کل ابن آدم یاکلہ التراب الا عجب الذنب منہ خلق و منہ یرکب و در روایت دیگر است

ان فی الانسان عظما لا تاکلہ الارض ابدا فیہ یرکب یوم القیمۃ

قالوا ای عظم هو قال عجب الذنب و جمہور باین حدیث تمسک کردند و گویند

کہ عجب ذنب یعنی استخوان بیخ دم انسان را زمین نمیخورد و فنا نمی پذیرد و مزنی

از اصحاب شافعی درین خلاف کردہ و گفتہ کہ آن ہم فانی میشود لیکن راجح نزد

متکلمین بقاء اوست و علما از عموم این حدیث انبیا را خاص کردہ اند از آنکہ

زمین اجساد ایشان را نمیخورد و ابن عبد البر شہید را نیز استثنا کردہ و قرطبی

موذن محتسب را نیز ابن القیم گفتہ احادیث مصرح اند باعادہ روح سوی بدن وقت

سوال لیکن این اعادہ حیات معہود کہ بسبب آن قیام روح ببدن و تدبیر وی

از او احتیاج آن بسوی طعام وغیره حاصل نمیشود بلکه بدن را بآن حیاتی دیگر حاصل

میشود که بسبب آن امتحان بسوال توان کرد و چنانکه حیات نائم که زنده است

غیر حیات مستیقظ است از انکه نوم مشابه موت است ولیکن اطلاق حیات

از نائم منتفی نمیشود همچنان حیات میت وقت اعادهٔ روح مغایر حیات زنده است

و از این حیات اطلاق اسم موت از و منتفی نمیشود بلکه این حیات امری متوسط

است میان موت و حیات چنانکه خواب واسطه است میان حیات و موت و بر استقرار

روح و تعلق در حدیث دلالت نیست حدیث بر این دلالت کند که روح را با بدن تعلقی

هست و این تعلق میان هر دو دایمی است اگرچه بدن بپوسیده و پاره پاره کرده و تقسیم

و تفریق یابد انتهی

باب دوم در حیات شهدا

حق جل شانه در کتاب مجید می فرماید ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل

الله اموات بل احیاءٌ ولکن لا تشعرون یعنی مگوئید مر کسی را که

کشته شود در راه خدا که ایشان مرده اند بلکه ایشان زنده اند ولیکن شما نمی

دانید و نیز فرموده ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله

امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتیهم

الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم

من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون یستبشرون

بنعمة من الله وفضل وان الله لا یضیع اجر المومنین

یعنی مپندار یا آنان را که کشته شده اند در راه خدا که ایشان مردگانند بلکه

ایشان زندگانند نزدیک پروردگار خود روزی داده میشوند در حالیکه شاد

مانند بدانچه عطا کرده است ایشان را خدا تعالی از فضل خویش و مسرور میشوند

به بشارت با آنان که هنوز در نرسیده اند با ایشان از پس ایشان آنکه هیچ ترس

نیست بر ایشان و نباشند که اندوهناک کردند و شادمانی می نمایند بنعمتی

از خدا و افزونی بر آن نعمت و بانیکه الله ضایع نکند مزد کار مومنان را درین

آیت تصریح است بحیات شهدا و بر اطلاق لفظ حیات بر شهدا همه را اتفاق است

و سبکی بر این اجماع نقل کرده لیکن اختلاف درین است که این حیات حقیقة است

یا مجازا و بر تقدیر بودن آن حقیقة آیا در یوقت آن حیات موجود است یا بروز

قیامت خواهند شد و بر تقدیر بودن درینوقت آیا آن حیات فقط مر روح راست

یا جسد را و این چهار قول اند **قول اول** اینکه حیات شهدا را حاصل است

لیکن این حیات مجازی است نه حقیقی وجه مجاز اینکه آنها در علم الله سبحانه مستحق

نعیم اند در بهشت یا آنکه اخبار ایشان باقی و زنده اند یا آنکه اجسام ایشان

در قبور نپوسیده و جدا نمیشوند و اعضا از همدیگر متفرق و منتشر نمی گردند

و یا غیر آن از وجوه مجاز سبکی گفته این همه ضعیف اند زیرا که این عدول است

از حقیقت بسوی مجاز بغیر دلیل **قول دوم** اینکه شهدا در روز قیامت زنده

خواهند شد نه درین وقت و این ضعیف ترین اقوال است و بچند وجه باطل یکی

آنکه قول وی سبحانه ولکن لا تشعرون خطاب است مر مومنان را باینکه شما حیات

آنکسان را که در راه خدا در معرکه کفار کشته شده است نمی دانید و زنده بودن ایشان

در روز قیامت جمیع مومنان را معلوم است و غریب نیست که زنده بودن درینوقت

دوم آنکه وی سبحانه میفرماید ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم مراد از الذین

لم یلحقوا بهم برادران ایشانند که در دنیا زنده اند و هنوز نمرده و در روز قیامت

همه مجتمع خواهند باشد استبشار و آن بعدم لحوق معنی ندارد سوم آنکه احادیث
صحیحه مصرح انعجیات ایشان درینوقت پس انکار آن وجهی ندارد روایت
کرده است امام احمد و ابوداود و حاکم در صحیح خود و بیهقی از ابن عباس رضی الله
عنهما گفت فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم هرگاه برادران شما در روز احد
کشته شدند الله تعالی ارواح ایشان را در جوف پرندگان سبز داخل گردانید
پس بر نهرهای جنت می آیند و میوه های آن میخورند و در قنادیل طلائی که در سایه
عرش آویخته اند بآشیان میکنند پس هنگامیکه برادران شما یعنی شهدا طیب مأکل و
مشرب و خوابگاه یافتند گفتند کیست که برساند برادران ما را از جانب ما که ما در بهشت
بحیات ایم و روزی می یابیم تا که آنها از جنت رو نگردانند و در جهاد سستی نکنند
الله تعالی فرمود من میرسانم و این آیت نازل شد ولا تحسبن الذین
قتلوا فی سبیل الله الایه و روایت کرده است مسلم در صحیح خود از مسروق
گفت پرسیدیم از عبدالله یعنی ابن مسعود رضی الله عنه ازین آیت ولا
تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند

ربهم یرزقون عبدالله گفت ما سوال کردیم ازین پس گفت یعنی پیغامبر
خدا صلی الله علیه وسلم که ارواح شهدا در درون پرندگان سبز اند مر آن پرندگان را
قندیلها است بعرش آویخته هر جا که میخواهند از بهشت میخورند بعد ازان جای
میگیرند و باشش میکنند بآن قنادیل پس مطلع شد بسوی ایشان پروردگار
مطلع شدنی و گفت آیا خواهش دارید چیزی را گفتند چه چیز آرزو کنیم و حال
آنکه ما می خوریم از بهشت هر جا که می خواهیم پروردگار سبحانه آن سوال سه بار
کرد چون دیدند که البته از سوال گذاشته نمی شوند گفتند ای پروردگار میخواهیم
که باز گردانی روحهای ما را در جسدها تا آنکه کشته شویم در راه تو بار دیگر چون
پروردگار تعالی دانست که مر ایشان را حاجتی نیست گذاشته شدند و این هردو
حدیث مصرح اند که این حیات ایشان را در زمان ماضی حاصل شده و روایت
کرده است ترمذی از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما گفت با من رسول خدا صلی الله علیه
وسلم ملاقی شد و گفت ای جابر باعث چیست که ترا شکسته دل می بینم عرض کردم
یا رسول الله پدر من در جنگ شهید شد و اولاد گذاشت و بر ذمه او دین آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ایا بشارت ندہم ترا بہ انچہ اللہ عزوجل با پدرت
ملاقات کرد گفتم آری فرمود حق سبحانہ گاہی باکسی سخن نکرد مگر از پس حجاب و
پدرت را زندہ کرد و با وی رو برو سخن کرد و گفت ای بندہ من انچہ آرزو میداری
بخواہ پدرت گفت ای پروردگار مرا زندہ کن تا در راہ تو بار ثانی کشتہ شوم پروردگار
عزوجل گفت پیش ازین از من مقدر شد کہ آنہا باز نگردند گفت و این آیت نازل
شد ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتا ترمذی گفت
این حدیث ازین وجہ حسن غریب است و انچہ درین حدیث آمدہ کہ پدر را زندہ کرد
تقاضا میکند کہ حیات متجدد شد و روح باقی است و مردہ نشد پس اعادہ حیات
جسد حل باید کرد یا انکہ مفارقت روح مر جسد را حیات اوست و کذلک سوال
او کہ مرا زندہ کن مراد ازان زندگی دنیاوی است و روایت کردہ است طبرانی
در اوسط از ابن عمر و حاکم و بیہقی از ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ گفت چون رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم از احد مراجعت کرد بر مصعب بن عمیر و یاران او ایستاد و گفت
گواہی میدہم کہ شما نزدیک خدا تعالی زندہ اید پس زیارت کنید و سلام فرستید

بر ایشان قسلم دوست که جان من و پیدا دست سلام فرستد بر ایشان کسی مگر
اینکه جواب دهند تا روز قیامت چهارم آنکه در حال دیگر اموات مذکور شد
که آنها در قبور منعم اند یا معذب هرگاه حال سائر اموات چنین باشد شهدا به طریق
اولی بود و آنها بالفعل زنده اند **قول سوم** حیات شهدا حیات حقیقی است
و آن حیات بالفعل حاصل است و ایشان زنده اند لیکن این حیات فقط ارواح
را حاصل است بدلیل حدیث ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهم که ذکر یافت در روح
در جوف پرندگان است و حیات جسد نمیشود مگر بعود روح در آن **قول چهارم**
اینکه جسد ایشان زنده است و ایشان را در قبور حیات حاصل چنانکه در احوال سائر موتی
ذکر یافت که ایشان را در قبور حیات حاصل است و عذاب و نعیم مر جسد و روح را باشد
و چون نعیم غیر شهدا چنین باشد نعیم شهدا اولی و اتم و اکمل بود و این هر دو
قول یعنی قول سوم و چهارم از جمهور علما منقول است و قول چهارم مختار سبکی
و اکثر محققین است ابو حیان در تفسیر خود گفته مردم را در حیات شهدا اختلاف است
جمعی گویند مراد از حیات بقاء ارواح ایشان است نه اجسام زیراکه ما مشاهده کنیم که

اجسام فاسد و فانی میشوند و جمعی گویند که شهید بجسد و روح زنده اند و عدم شعور ما درین حیات قدح نمیکند با ایشان را بصفت مردگان می بینیم و ایشان زنده اند چنانچه حق تعالی میفرماید و ترى الجبال تحسبها جامدة وهى تمر مر السحاب و چنانکه نائم را می بینیم که بر هیئت خود هست و او در خواب خود می بیند آنچه بدان متنعم و متألم میشود سیوطی گفته بنا بر همین معنی الله تعالی فرموده بل احیاء ولکن لا تشعرون پس مومنین را باین خطاب تنبیه کرد که ایشان این حیات را بمشاهده و حس ادراک نمی کنند و باین متمیز میشود شهید از غیر او و اگر مراد فقط حیات روح باشد شهید از غیر او تمیز حاصل نمیشد چه درین حیات سائر اموات مشارک اند و مومنان همه میدانند که همه ارواح زنده اند پس ولکن لا تشعرون را معنے نباشد شیذله در کتاب البرهان فی علوم القرآن گفته وی سبحانه میفرماید لا تحسبن الذین الایه پس ایشان چگونه اموات و احیا باشند گوئیم جائز است که الله تعالی ایشانرا در قبور زنده کند و ارواح در جزئی از اجزاء بدن ایشان باشند

که بآن جمیع بدن احساس لذت و نعیم نماید چنانکه در دنیا در جزئی از بدن زنده
برودت یا حرارت رسد همه بدن آنرا احس کند انتهی و از جمله علامات حیات شهدا
بقاء اجساد ایشان است که چون ایشان زنده اند جسم شان از پوسیدگی محفوظ
میماند و از حدیث صحیح ثابت شده که زمین اجساد شهدا را نمی خورد و از جابر
رضی الله عنه بطریق صحیح آمده که پدرش عبد الله و عمرو بن الجموح رضی
الله عنهما هردو در جنگ احد شهید شده بودند و هردو را در یک
قبر دفن کرده پس قبر ایشان را کندند دیدند که جسد ایشان تغیر نیافته
بود گویا که دیروز مرده اند یکی را که زخم خورده بود و دست بر زخم نهاده
همچنان دفن کرده بودند چون دست از زخم برآورده بگذاشتند دست
باز همانجا بیامد و در روایتی بیهقی زیاده کرده چون دست از زخم
برآوردند خون ازان جاری شد باز دست را بر جراحت بگذاشتند
خون بایستاد و میان جنگ احد و این واقعه مدت چهل و شش سال
بود و چون معاویه رضی الله عنه در مدینه نهر جاری کرد بعد از احد به پنجاه

سال و وقت کندیدن قدم حمزه رضی الله عنه را کلند بی رسید خون
ازان جاری شد و اکثر اهل مدینه روایت کرده اند که در ایام ایالت
ولید دیوار حجرهٔ شریف در افتاد وقت تعمیر قدم عمر بن الخطاب
رضی الله عنه ظاهر شد و روایات ازین قبیل بسیار اند که از مجموعهٔ
آن قطعاً ثابت میشود که اجساد ایشان را زمین نمیخورد و آنچه ابن
حبان از بعضی نقل کرده که ایشان اجسام بعضی شهدا را مشاهده
کردند که فانی و پوسیده شده قابل اعتبار نیست چه مراد از شهید
کسی است که برای اعلاء کلمة الله کشته شود چنانچه در صحیح آمده
که الرجل یقاتل للمغنم والرجل یقاتل لیذکر والرجل یقاتل لیری مکانه
فمن فی سبیل الله رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من قاتل
لتکون کلمة الله هی العلیا فهو فی سبیل الله پس کسانیکه او شانرا
پوسیده یافتند جهاد ایشان برای اعلاء کلمة الله نبود و آنچه گویند
بقاء جسد دلالت بر حیات آن شهدا دارد و کلام ما در حیات جسد است و در

احادیث سابقه آمده که ایشان میگویند شهیدان ترد ارواحنا الی اجسادنا
واین حدیث دلالت میکند که جسد شهید بروح او زنده نیست جواب این است
که این مجرد بقاء جسد بر حیات دلالت نمیدارد لیکن خروج دم وطراوت
بدن ایشان چنانچه مشاهده کرده اند از آثار حیات است وسوال ایشان
از رد روح کسبوی اجساد حیات دنیاوی است وحیات ایشان نه از
قبیل حیات دنیاوی است بلکه نوعی از حیات است مخالف حیات دنیوی
ابن حجر هیثمی در کتاب جوهر المنظم گفته جمهور علما بر آنند که شهدا را حیات
حقیقی است لیکن بقولی آن حیات فقط روح را باشد
و بقولی مر روح وجسد هر دو را بود بمعنی آنکه
بوسیده نمی شود و امارات حیات از بر آمدن خون وطراوت بدن
مستمر ماند چنانچه این در ابدان شان مشاهده میشود وقول باینکه روح کسبوی
اجساد شهدا عود کند وتا قیام قیامت باقی ماند مخالف احادیث
صحیحه است لقانی در هدایة المرید شرح جوهر التوحید گفته ظاهر نظم این است که

اتصاف بیکل شہید بحیات حقیقی است چنانکہ قضیۂ آیۂ شریفہ است
و باین جزم کردہ اند بعضی محققین چنانکہ ظاہر آن مقتضی است کہ ایشان
ہرچہ اشتہا دارند از رزق میرسد چنانکہ احیا باکل و شرب و لباس
وغیرہ روزی می یابند و این ممکن است پس عدول ازان با وجود عدم
معارض لائق نیست بعضی گویند جائز نیست کہ اللہ تعالی جزئی از اجزاء
شہید را زندہ کند و باکل و شرب متنعم کرداند و بعضی گویند حیات
مر روح راست نہ جسد را و علامۂ عارف باللہ الجزولی گفتہ کہ حیات
شہدا حیاتی است کہ بشر را تکیف و معقول نمیکردد و بآن ایمان آوردن
واجب چنانکہ ظاہر شرع بآن وارد شدہ و از خوض کردن در کیفیت
آن کف واجب است زیرا کہ علم آن حاصل نمیشود مگر از احادیث
و چیزیکہ بیان مراد کند در احادیث نیامدہ و شیخ الاسلام زکریا ر
انصاری در حواشی تفسیر بیضاوی گفتہ کہ اکثر مفسرین برانند کہ حیات
شہدا بجسد نیست و ابن عادل گفتہ احتمال دارد کہ حیات ایشان بجسد

باشد اگرچہ ما جسد او زندہ نہ بینیم زیرا کہ حیات روح بالاتفاق مر جمیع آدمی
را ثابت است پس اگر حیات شہدا بجسد نبود ایشان و دیگران
مساوی باشند و بعضے متاخرین گفتہ اند کہ آنچہ جزولی گفتہ بنفس
باآن ایں است انتہی کلام اللقانی باب سیوم در حیات

سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم و دیگر انبیا علیہم الصلاۃ والسلام

بدانکہ حیات سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم
از جملہ قطعیات است و در اثبات آن علما را سہ مسلک اند مسلک
اول در اثبات حیات وے صلی اللہ علیہ وسلم و دیگر انبیا باحادیث
حافظ امام ابوبکر بیہقی جزئی در حیات انبیا تصنیف کردہ و احادیثیکہ
درین باب آمدہ اند باسانید خود جمع کردہ و امام تقی الدین سبکی
در کتاب شفاء الاسقام بابی در اثبات آن ذکر کردہ و شیخ
جلال الدین سیوطی ہم در رسالہ خود آن احادیث آوردہ و گفتہ
حیات سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم در قبر شریف و کذلک حیات دیگر

انبیا علیہم الصلاۃ والسلام نزد ما متحقق واز جملہ قطعیات است دلایل
برین معنے قایم اند و اخبار متواترہ بآن ناطق انتہی بندہ عاصی برسالۂ
بیہقی مطلع نشدہ مگر سبکی وسیوطی احادیثیکہ بیہقی روایت کردہ
ہمہ محذوفۃ الاسانید ذکر کردہ اند واین احادیث برسہ قسم اند
بعضی بحیات مصرح اند وبعضے ازآن درباب رویت نبی صلی اللہ
علیہ وسلم انبیا علیہم الصلاۃ والسلام را بصفۃ احیا وبعضی درباب
رد کردن وی صلی اللہ علیہ وسلم جواب سلام سلام کنندگان روایت
کردہ است ابن عدی در کامل بروایت حسن بن عرفہ از حسن بن
قتیبۂ مداینی از مستلم بن سعید ثقفی از حجاج الاسود از ثابت بنانی
از انس رضی اللہ عنہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود انبیا
در قبرہای خود زندہ اند نماز میگذارند ابن عدی گفتہ حسن بن قتیبہ
را احادیث غرایب حسان اند وارجو انہ لا باس بہ وابن حاتم در وے
ہیچ جرح یا تعدیل ذکر نکردہ برقانی از دارقطنی ذکر کردہ کہ او متروک

الحدیث ست از وی گفته که وی واہی ست وعقیلی گفته کا وکثیر الوہم ست بیہقی در صدر جز حیات الانبیا این حدیث را بطریق ابن عدی روایت کردہ وگفته این حدیث از افراد حسن بن قتیبہ شمردہ میشود واین حدیث را طریق دیگر ست بیہقی آنرا از طریق ابو یعلی موصلی از ابو الجہم الازرق بن علی از یحیی بن ابی بکیر از مستلم بن سعید از حجاج از ثابت بنانی از انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت کردہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود الانبیاء احیاء فی قبورہم یصلون سبکی گوید یحیی بن ابی بکیر ثقہ ست ومستلم بن سعید نیز ثقہ ست وحجاج اگر ابن ابی زیاد باشد ثقہ ست واگر غیر او باشد من او را نمی دانم حافظ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری گفته حدیث انس را کہ الانبیاء احیاء فی قبورہم بیہقی از طریق یحیی بن ابی بکیر روایت کردہ ست ویحیی از رجال صحیح ست از مستلم بن سعید واو را احمد وابن حبان توثیق کردہ اند از حجاج الاسود واو ابن ابی زیاد بصری ست احمد وابن معین او را

توثیق کرده اند از ثابت از انس گفت و این حدیث را ابو یعلی موصلی در مسند خود از همین طریق روایت کرده است و بزار نیز روایت کرده لیکن در روایت او حجاج الصواف آمده و این وهم است صواب آنست که حجاج الاسود باشد چنانکه در روایت بیهقی آمده و بیهقی تصحیح آن کرده و نیز بیهقی آنرا از طریق حسن بن قتیبه از مستلم روایت کرد و از همین طریق بزار و ابن عدی روایت کرده اند و حسن بن قتیبه ضعیف است انتهی بندهٔ عاصی میگوید این حدیث نظر باین هر دو طریق بدرجه صحت میرسد و آنچه از ثابت بنانی از حمید طویل مروی است نیز تقویت آن می بخشد روایت کرده است ابو نعیم در حلیه از یوسف بن عطیه گفت شنیدم ثابت بنانی را که از حمید طویل می پرسید آیا رسیده است ترا که بجز انبیا کسی در قبر نماز میگذارد گفت نی بعد ازان ثابت بنانی دعا کرد که یا الله اگر تو کسی را جهت گذاردن نماز در قبر اذن داده باشی پس ثابت را اذن ده تا در قبر خود نماز گذارد و روایت نماز گذاردن ثابت بنانی در باب

اول ترقیم یافت امام کمال الدین ابن الزملکانی در کتاب العمل المقبول
فی زیارت الرسول گفته درین است ذکر اکرام بعضی اولیاء الله
بقرائت قرآن در قبر و اکرام بعضی به نماز که در حالت حیات بآن
دعا می نمود واقع شده است و چون کرامت حق جل شانه مر اولیا
خود را به تمکن از طاعت و عبادت در قبر واقع شود انبیا را بطریق
اولی خواهد بود و بیهقی گفته احادیثیکه در نماز موسی و غیره انبیا علیهم
الصلاة والسلام آمده اند تقویت این حدیث می بخشد روایت
کرده است امام احمد و مسلم و نسائی از انس بن مالک رضی الله
عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة اسرا گذر کرد بر موسی علیه
السلام و دید او را که نماز میگذارد در قبر خود ابن منده گفت که این
حدیث را ابوهریره و عبدالله بن جراد و غیرهما مرفوعا روایت کرده
اند روایت کرده است ابونعیم در حلیه از عبدالله بن عباس رضی
الله عنهما گفت گذر کرد نبی صلی الله علیه وسلم بقبر موسی علیه السلام

پس دیدم موسی را که ایستاده نماز میکذارد روایت کرده است
بخاری و مسلم از ابی هریره رضی الله عنه کفت فرمود پیغامبر خدا صلی
الله علیه وسلم که در شب اسرا ملاقات کردم موسی را پس صفت کرد
او را باینکه وی مردی است مضطرب یعنی دراز بالا کویا که از مردان
شنوه است و دیدم عیسی را میانه بالا سرخ رنک کویا بر آمده است
از حمام و دیدم ابراهیم را و من مشابه ترین فرزندان اویم الحدیث
روایت کرده است مسلم از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما کفت
فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم به تحقیق عرض کرده شدند بر
من پیغمبران پس دیدم موسی را الحدیث روایت کرده است
بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما کفت فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه
وسلم دیدم عیسی و موسی و ابراهیم را الحدیث روایت کرده است
بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما کفت فرمود پیغامبر خدا صلی الله
علیه وسلم اما موسی کویا می بینم او را وقتیکه فرود آمد در وادی تلبیه

گویان روایت کرده است مسلم از ابن عباس رضی الله عنهما گفت سیر
کردیم همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم میان مکه و مدینه و گذشتیم بیک
وادی آنحضرت پرسید این کدام وادی است گفتند این وادی الازرق
است آنحضرت گفت گویا می بینم موسی را و ذکر کرد از رنگ و موی وی
چیزی را حال اینکه نهنده است هردو انگشتان خود را در هردو گوش
خود مر اورا آوازی است بلند بسوی خدا در لبیک گفتن گذرنده است
باین وادی بعد از آن سیر کردیم تا آنکه برآمدیم بر ثنیهٔ آنحضرت پرسید
این کدام ثنیه است گفتند ثنیهٔ هرشا یا لفت است آنحضرت فرمود
گویا می بینم یونس را بر ناقهٔ سرخ سوار است و بروی جبه است پشمین مهار
ناقهٔ او از پوست خرما است گذرنده باین وادی تلبیه گویان و در
صحیحین در حدیث اسرا آمده که آن حضرت بر آسمانها با انبیا ملاقات نمود
و سخن کرد روایت کرده است مسلم از ابی هریره رضی الله عنه گفت فرمود
پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم بدرستیکه میدانم من خود را که بودم در حجر و قتیکه

قریش از من سوال میکردند از سیر من پس از احوال بیت المقدس چند چیز پرسیدند
که آنرا تحقیق نکرده بودم چنان اندوه و کرب بمن لاحق شد که کاهی چنین
لاحق نشده بود پس الله تعالی بیت المقدس را برای من برداشت من
بسوی آن میدیدم و هرچه میپرسیدند بان خبر میدادم و بدرستیکه مرا
دیدم در جمعی از انبیا ناگاه دیدم موسی را که ایستاده نماز میگذارد و وی
مردی است سبک گوشت کرد اندام گویا که از مردان شنوءه است
و دیدم عیسی بن مریم را ایستاده نماز میگذارد و مشابه ترین مردم بوی
عروه بن مسعود ثقفی است و دیدم ابراهیم را ایستاده نماز میگذارد
مشابه ترین مردم بوی یار شما است اراده کرد رسول الله صلی الله علیه
وسلم باین ذات شریف خود را پس در رسید وقت نماز و من
امامت کردم انبیا را و چون از نماز فارغ گشتم گوینده مرا گفت
یا محمد این مالک است گنجینه دارد دوزخ بر وی سلام ده من بسوی او
نگریستم پس مرا ابتدا کرد بسلام بیهقی در جزء حیاة الانبیا گفته بر حیات

انبیا بعد از موت احادیث صحیحه شاهد اند بعد ازان باسانید خود

حدیث مررت بموسی وهو قایم یصلی فی قبره و حدیث ابی هریره در امامت انبیا که مسلم روایت کرده است ذکر کرده بعد ازان گفته در حدیث سعید بن المسیب وغیره آمده که نبی صلی الله علیه وسلم با انبیا در بیت المقدس ملاقات کرد و در حدیث ابی ذر در صفت معراج آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آسمانها با انبیا ملاقات کرد و با ایشان مکالمه نمود و این همه احادیث صحیح اند و میان این احادیث بسبب مخالفت امکنه معارضه نیست شاید که موسی را اولاً در قبر او دید که نماز میگذارد بعد ازان موسی و دیگران به بیت المقدس رفتند چنانکه پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم رفت بعد ازان بر آسمانها عروج کردند چنانکه پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم عروج کرد و ایشان را در آنجا دید چنانکه خبر داد و حلول ایشان درین اوقات بمواضع مختلفه عقلاً ممکن است چنانکه خبر صادق بآن وارد است و درین همه بر حیات انبیا علیهم السلام

دلالت ست سبکی گفته که این احادیث صحیحه دلالت کنند که آنحضرت صلی
الله علیه انبیا را در صفات اجسام دیده و این رویت در یقظه بوده نه در
منام زیراکه در اکثر الفاظ مذکور شده که این رویت در شب اسرا بود
و اسرا در یقظه بود بر مذهب صحیح که جمهور سلف و خلف بآن قایل اند اگر
گویند که این در منام بود گوئیم رویا را انبیا حق ست و در بعضی روایات
لفظ ارانی که آمده آنرا بر بودن آن در منام دلالت نیست بدلیل قول وی
صلی الله علیه و سلم رأیتنی فی الحجر و این در یقظه بود چنانچه بقیه کلام برآن
دال ست و الله تعالی فرموده فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَائِهِ یعنی پس
مباش در شک از دیدن موسی و در صحیح مسلم ست که قتاده تفسیر آن میکرد که
نبی صلی الله علیه و سلم بتحقیق با موسی علیه السلام ملاقات کرد و بعضی

در قول وی سبحانه وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُّسُلِنَا
گفته اند که نبی صلی الله علیه و سلم در شب اسرا از ایشان سوال کرد انتهی
حافظ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری گفته که رویت انبیا در سموات

باوجود آنکه اجساد ایشان در قبور اند محمول برین ست که ارواح ایشان
متشکل بصورت اجسام شدند یا آنکه جهت تشریف و تکریم سرور عالم
صلی الله علیه وسلم اجساد انبیا حاضر شدند و موید این تاویل حدیث
طبرانی ست از عبدالرحمن بن هاشم از انس رضی الله عنه که بُعِثَ
لَهٗ آدَمُ فَمَنْ دُوْنَهٗ مِنَ الْاَنْبِیَاءِ فَاَمَّهُمْ یعنی برانگیخته شدند برای
وی صلی الله علیه وسلم آدم و هرکه بعد او بود از انبیا پس امامت کرد
آنحضرت ایشانرا و در جای دیگر گفته اختلاف کرده اند در حال انبیا که
با نبی صلی الله علیه وسلم در شب اسرا ملاقات کردند آیا این باجساد بود یا آنکه
ارواح ایشان در همان اماکن که نبی صلی الله علیه وسلم ایشان را
دیده بود استقرار داشتند و ارواح بشکل اجساد متشکل شدند ابی
الوفا بن عقیل باین جزم کرده و بعضی شیوخ ما قول اول را اختیار کرده اند
و بران دلیل گرفته اند بحدیث انس رضی الله عنه که در مسلم ست دیدم موسی
را در شب اسرا که در قبر ایستاده نماز میگذارد و این دلالت کند که چون وی

صلی اللہ علیہ وسلم از انجا درگذشت موسی علیہ السلام نیز دراں جا فوت
عسقلانی گفتہ من میگویم کہ این لازم نیست بلکہ جائزست کہ روح او را
باجسم در زمین اتصالی باشد کہ جسم بآن برگذاردن نماز متمکن شدہ
و روح بر آسمان مستقر بودہ و عسقلانی دیگر جا میگوید کہ دیدن
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مر انبیا علیہم الصلاۃ والسلام را در شب
اسرا در سموات چند وجہ احتمال دارد اول آنکہ ایشانرا در قبور شان
بر صورتیکہ خبر دادہ ست ازان موضع کہ فرمودہ است از سموات
مشاہدہ کردہ باشد وحق سبحانہ وتعالی قوت بصر و بصیرت را کہ بدان
ادراک این حالت کند با نحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اعطا فرمودہ بر
طبق قول او صلی اللہ علیہ وسلم کہ رایت الجنۃ والنار فی عرض ہذا الحایط
و این محتمل دو وجہ ست یکی انکہ جنت و نار را ازین موضع دیدہ باشد
چنانکہ گوئی رایت الہلال من منزل الطاق والمراد موضع الطاق دوم
انکہ صورت جنت و نار را در عرض حایط متمثل ساختہ باشند و قدرت

صلاحیت هر دو دارد وجه دوم آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ارواح ایشان را در سموات متمثل بر صور ایشان دیده باشد سوم آنکه قادر
مطلق از برای اکرام حبیب خود صلی الله علیه وسلم و تعظیم او ایشان را از قبور
برداشته بآن موضع برده باشد تا او را از جهت ایشان انس و بشارت
دیگر آن از نعمها بان احاطه نتوان کرد حاصل کرده و قدرت باهره
و آیات ظاهره خود بروی پیدا آرد و جمیع این وجوه محتمل اند هیچ کلام
از ینها بر دیگرے ترجیح ندارد و قدرت کامله صالحه همه است انتهی
تنبیه صلاة که موسی علیه السلام در قبر میکذارد و آنرا بعضی شراح
بر حقیقت لغوی حمل کنند و گویند که مراد از صلاة دعا و ثنا است و بعضے
بر حقیقت شرعی حمل کنند و گویند که مراد از ان نماز شرعی است که در
دار دنیا بآن مکلف بودند بنده عاصی میگوید احتمال اول در صلاة موسی
علیه السلام در قبر میتواند شد اما نماز وی صلی الله علیه وسلم که با نبیا بود
دران حمل بر حقیقت شرعی متعین ست چه لفظ امهم که دران مذکورست قرینه

آن ست و موید اینست آنچه در روایت ابی عبیده بن عبد اللہ بن
مسعود از پدر خود آمده که دخلت المسجد فعرفت النبیین من بین قایم
و راکع و ساجد ثم اقیمت الصلاة فاممتهم رواه الحسن بن عرفة فی جزءه
و در روایت یزید بن مالک از انس رضی اللہ عنہ آمده فلم البث
الا یسیرا حتی اجتمع ناس کثیر ثم اذن مؤذن فاقیمت
الصلاة فقمنا صفوفا ننتظر من یؤمنا فاخذ بیدی
جبرئیل فقدمنی فصلیت بهم رواه ابن ابی حاتم و قرطبی احتمال
ثانی را اختیار کرده و گفته که ظاهر این حدیث دلالت کند که آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم موسی را در یقظه حقیقة دیده و وی در قبر زنده ست
نماز گذارد نمازیکه آنرا در حیاة خود میگذارد و این ممکن ست و از آن
مانعی نیست چه وی صلی اللہ علیہ وسلم الی الآن در دار دنیا ست که
دار تعبد ست اگر گوئی حالت تکلیف بعد از موت باقی نمانده خواندن
نماز چه وجه دارد گوئیم این نماز از حکم تکلیفی نیست بلکه برای تشریف

واکرام است چه در دنیا نماز محبوب ایشان بود و بدان ملازمت و
مواظبت می داشتند و بر همان حالت ازین دار فانی انتقال کرده
الله تعالی ایشانرا برای تشریف بمحبوب ایشان مشغول ساخت
و عبادت ایشان همچو عبادت ملایکه تکلیفی نیست حافظ زین الدین
بن رجب در کتاب احوال القبور گفته که گاه باشد که الله تعالی بعض
اهل برزخ را در برزخ باعمال صالحه اکرام میکند اگرچه او را باین عمل
ثواب حاصل نشود بسبب انقطاع ثواب اعمال بموت لیکن آن عمل بروی
باقی میماند تا بذکر و طاعت الهی لذتی یابد چنانکه ملایکه و اهل بهشت
در بهشت باین لذت می یابند اگرچه بران ثواب مترتب نیست زیراکه
نفس ذکر و طاعت از همه نعیم اهل دنیا نزد اهل جنت بزرگتر است
متنعمون هیچ آسایشی مثل ذکر و طاعت آلهی نخواهند یافت قاضی
عیاض گفته حج گذاردن و تلبیه گفتن انبیا علیهم السلام حال اینکه اموات
و در دار الآخرت اند که دار عمل نیست چگونه باشد علما را دران چند جواب اند

یکی آنکہ انبیا مثل شہدا بلکہ از ایشان افضل اند و شہدا زندہ اند
نزد پروردگار خود پس انبیا ہم زندہ باشند درین وقت تقرب
جستن بسوی خدا تعالی بہرچہ استطاعت دارند و حج کردن و
نماز گذاردن بعید نیست چنانکہ در حدیث آمدہ زیراکہ ایشان
ہرچند وفات یافتہ اند لیکن ہنوز درین دار دنیا اند کہ دار عمل است
و چون دنیا فنا پذیرد و دار آخرت کہ دار جزا است از پس در آید
عمل منقطع شود دوم آنکہ عمل آخرت ذکر و دعا است اللہ سبحانہ
فرماید دعواهم فیها سبحانك اللهم سوم آنکہ این رویت
منام است در غیر شب اسرا و در بعضی شب اسرا چنانکہ در روایت
ابن عمر آمدہ بَیْنَا اَنَا نَائِمٌ رَایْتُنِی اَطُوفُ بِالْکَعْبَۃِ و حدیث
در قصہ عیسی علیہ السلام ذکر کرد چہارم آنکہ سرور عالم صلی اللہ علیہ
وسلم حالت ایشان را کہ در حیات بود دید و حال ایشان در حج و
تلبیہ چگونہ بود و بوی ممثل گشتہ و برای ہمین معنی در بعضی روایات

آمده کَاَنِّیْ اَنْظُرُ اِلٰی موسیٰ و کَاَنِّیْ اَنْظُرُ اِلٰی یونس نجم

آنکه نبی صلی اللہ علیہ و سلم از امر ایشان که بآنحضرت وحی شد خبر داد

اگرچه بچشم خود ملاحظه نکرد و برین معنی دلالت دارد کاف تشبیه

که در بعضے روایات آمده و جائیکه کاف نیامده محمول است برآن

سبکی گوید جواب اول و دوم مستلزم حیات است و جواب ثالث

در آنچه در شب اسرا بود صورت نمی بندد و جواب رابع و خامس

در حج و تلبیه و مانند آن می تواند شد و اما آنچه در شب اسرا واقع

گشت در آن این جواب راست نمی آید و صحیح در نماز و مانند آن

دو جواب اند یکی آنکه اکثر احکام دنیاوی در برزخ اجرا می یابند

از استکثار عمل و زیادت اجور و این جواب همان جواب اول

است که آنرا قاضی ذکر کرده دوم آنکه منقطع در آخرت تکلیف

است و باشد که اعمال بغیر تکلیف حاصل شوند بر سبیل تلذذ و جهت

خضوع به حق سبحانه بنابرین ایشان تسبیح میگویند و دعا می کنند

وتلاوت قرآن می نمایند نگاه کن سجود سرور عالم صلی الله علیه
وسلم را وقت شفاعت آیا عبادت وعمل نیست وبر بهر دو جواب
حصول این اعمال را در برزخ مانع نیست واز ثابت بنانی بسند
صحیح آمده که گفت خدایا اگر کسی را عطا کرده باشی گذاردن نماز
در قبر مرا هم نصیب کن بعد از موت اورا دیدند که در قبر نماز می گذارد
ورویت سرور عالم صلی الله علیه وسلم موسی علیه السلام را که در
قبر نماز میگذارد درین باب کافی ست ونیز روح نبی صلی الله علیه
وسلم ودیگر انبیا علیهم الصلاة والسلام قبض نکردند تا آنکه ایشان را
میان بقاء دنیا ومیان آخرت اختیار دادند وایشان آخرت
را اختیار کردند وشک نیست که ایشان اگر در دار دنیا باقی بودندی
بسیار عملهای نیک بجا آوردندی بعد از آن بجنت انتقال کردندی
اگر ایشان نمیدانستند که انتقال بسوی الله سبحانه اکمل است هرآینه
اورا اختیار نه نمودندی واگر انتقال ایشان مفوت آنچه باعث

تقرب الی الله است بودی البته آنرا اختیار نفرمودندی انتهی و از جمله

احادیث که بیهقی بآن بر حیات نبی صلی الله علیه وسلم استدلال

گرفته احادیث سلام اند و روایت کرده است امام احمد و ابوداؤد

ونسائی وابن ماجه وابن حبان در صحیح خود وحاکم در مستدرک

وبیهقی از اوس بن اوس ثقفی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله

علیه وسلم فرمود بدرستیکه از فاضلترین روزهای شما روز جمعه

است در آن روز آدم مخلوق شده و در ان روز وفات یافته

و در آن روز صعقه است پس باید که در آن روز درود بر من زیاده

فرستید زیراکه درود شما بر من عرض داشته شود و گذرانیده شود

بمن صحابه گفتند یا رسول الله چگونه عرض داشته شود درود بار تو

حال اینکه کهنه و پوسیده شوی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود

بدرستیکه الله تعالی حرام کرده است بر زمین خوردن جسدهای انبیا

را حافظ زکی الدین منذری گفته که این حدیث را علتی است دقیق که بخاری

وغیره بآن اشاره کرده اند وطرق این حدیث را در یک جز جمع کرده
ام وآن علت اینست که این حدیث از روایت حسین جعفی از عبد
الرحمن بن یزید بن جابر از ابی الاشعث صنعانی از اوس بن اوس
آمده واین رجال همه ثقات اند لیکن حسین بن علی جعفی از عبد
الرحمن بن یزید بن جابر نشنیده بلکه از عبد الرحمن بن یزید بن تمیم
شنیده ووی ضعیف است وقتیکه جعفی بآن تحدیث کرد در نام
جدش غلطی کرد وگفت ابن جابر وحافظ رشید الدین از ابوحاتم
رازی نقل کرده که عبد الرحمن بن یزید بن جابر که درین حدیث مذکور است
ثقه است شامی ودر طبقه او مرد دیگر است نام او عبد الرحمن بن یزید
بن تمیم سلمی است واو نیز شامی است لیکن ضعیف الحدیث ومتروک
است بعضی گویند که حسین جعفی از سلمی که ضعیف است روایت
کرده وغلط در نسب گفته که ابن یزید بن جابر انتهی بنده عاصی میگوید
امام احمد در مسند خود این حدیث را از حسین الجعفی از عبد الرحمن بن

یزید بن جابر معنعن روایت کرده و بعد ازان دو حدیث دیگر از حسین
روایت کرده و دران گفته حدثنا عبد الرحمن بن یزید بن جابر
و در یک روایت ابن المبارک را با حسین الجعفی مقرون کرده از ابن
جابر روایت میکند و ابن میخواهد که وی از عبد الرحمن ملاقات کرده است
و این روایات را بر توهم و غلط حسین جعفی حمل کردن نهایت مستبعد
نماید شیخ مجد الدین فیروز ابادی در کتاب الصلات و البشر گفته و حدیث
بر طریقیکه ابو داود و نسائی رفته اند رفتن اولی است از انکه شان
ایشان ارفع و اعلی است و ایشان بحال اسنادش اعلم اند و این
حدیث را نزد ابن حبان و غیره شواهد اند که آنرا تقویت میدهند انتهی
و امام نووی در اذکار تصحیح این حدیث کرده و حافظ عسقلانی
صحت این حدیث از ابن حبان و غیره نقل کرده و حاکم گفته که این حدیث
بر شرط بخاری است و شیخ ابن حجر مکی در کتاب الجوهر المنظم گفته که این حدیث
صحیح است ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم در صحاح خود آورده اند و

حاکم گفته این حدیث صحیح است بر شرط بخاری و ابن حجر ما نووی در
اذکار تصحیح کرده و عبد الغنی و منذری تحسین آن کرده اند و ابن
دحیه گفته آن حدیث صحیح محفوظ است و عدل از عدل روایت کرده
وکسیکه گفته که آن حدیث منکر یا غریب است از برای علت خفیه پس
استرواح کرده زیراکه دار قطنی آنرا رد کرده است انتهی تنبیه این
حدیث را ابن ماجه در کتاب الجنائز از اوس بن اوس روایت
کرده و در کتاب الصلاة بهمان طریق از شداد بن اوس روایت
کرده مزی در اطراف جزم کرده که این وهم است و صواب اوس
بن اوس است تنبیه آخر طیبی گفته در اینجا اشکالی وارد میشود
تقریرش اینکه قول صحابه که چگونه عرض داشته شود درود ما
بر تو حال اینکه کهنه و بوسیده شوی بر سبیل استبعاد بود از سماع
میت کلام را وجواب بشی باینکه الله تعالی بر زمین خوردن جسدهای
انبیاء را حرام کرده دفع آن استبعاد نمیکند چه مانع از عرض و سماع

موت است و آن در حالت عدم اکل اجساد هم موجود است
در جواب این اشکال گفته که محفوظ ماندن اجساد انبیا از ...
من جملہ خوارق عادات است هرگاه الله تعالی اجساد انبیا را
ازان محفوظ داشت عرض درود بر وی صلی الله علیه وسلم ...
آن از ایشان ممکن گشت انتهی بنده عاصی میگوید که استماع میت
کلام را از جمله معلومات صحابه بود پس استبعاد از جهت استماع ...
واقع نشده چنانچه حاضر سوال ایشان بران دلالت میکند بلکه استبعاد
از استماع بعد از بوسید کی بود که طریقه مستمره در اموات است پس
آن سرور صلی الله علیه وسلم ارشاد کرد که اِنَّ اللهَ حَرَّمَ عَلَی
الْاَرْضِ اَنْ تَاْکُلَ اَجْسَادَ الْاَنْبِیَاءِ واللہ اعلم فائده
مناوی گفته وجه نخوردن زمین اجساد انبیا علیهم السلام را اینست
که زمین از وجود انبیا و افتادن قدمهای ایشان به خود افتخار میکند و خود
را بزرگ پندارد پس ایشان را خوردن منافی آن است و نیز انبیا ...

ازان بود بحق تناول کردند و برای اقامت عدل امر امسخر ایشان
گردانید پس زمین را برایشان تسلطی نماند و از خوردن اجساد ایشان
عاجز گشت انتهی بندهٔ عاصی میگوید تواند که وجه نخوردن زمین اجساد
انبیا را حیات است چونکه جسدهای ایشان زنده اند زمین آنرا نمی خورد
چنانکه جسد شهدا را نمی خورد آمدیم برسر مطلب حدیث اوس را شواهد
اند که ازان تقویت حاصل میشود حافظ عسقلانی گفته که این حدیث را
شاهد است نزد ابن ماجه از حدیث ابی الدردا و نزد بیهقی از حدیث
ابی امامه و نزد حاکم از حدیث ابن مسعود و نزد بیهقی از حدیث
انس روایت کرده است ابن ماجه و طبرانی از ابی الدردا رضی الله
عنه گفت فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم اکثار درود کنید بر
من روز جمعه زیرا که آن روز مشهود است که حاضر میشوند در آن روز
فرشتگان و بدرستیکه هرگز درود نمی فرستد بر من کسی مگر اینکه
عرض کرده میشود بر من درود او تا که ازان فراغت یابد و قتیکه

ازان فراغت یابد ابو الدردا گفت گفتم که بعد الموت یعنی درود بعد
از موت آنحضرت هم عرض کرده شود فرمود و بعد از موت بدرستیکه
الله تعالی خوردن جسدهای انبیا را بر زمین حرام کرده است فَنَبِيُّ
اللهِ حَيٌّ يُرْزَقُ پس نبی الله زنده است روزی می یابد حافظ
عبد العظیم منذری گفته که سند این حدیث جید است و زبیری گفته که رجال
این ثقه اند لیکن سبکی گفته که راوی این حدیث زید بن ایمن از عباده بن
نسی نه شنیده پس این سند منقطع است لیکن بدیگر احادیث
تقویت می یابد تنبیه درین حدیث در بعضی نسخ وَإِنَّ اَحَدًا
لَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ إِلَّا عُرِضَتْ عَلَيَّ صَلَاتُهُ حَتّٰى يَفْرُغَ مِنْهَا
بلفظ حتی که حرف غایت است آمده و در بعضی نسخ حین یفرغ بلفظ
حین که ظرف زمان است آمده نظر برین اختلاف ترجمه آنرا بتردید بیان
کردیم اگر نسخه ثانیه ثابت شود ازان مستفاد میشود که وقت عرض درود
بر وی صلی الله علیه وسلم وقت فراغ است بلا تاخیر و اگر نسخه اولی ثابت

باشد دلالت کند برینکه وقت درود گفتن بران سرور صلی الله علیه
وسلم عرض کرده میشود پس او نیز بعدم تاخیر دلالت است شیخ ابن
حجر مکی گفته که محفوظ نسخه اولی است و قول وی صلی الله علیه وسلم
وبعد الموت بواو عاطفه که آمده است دلالت دارد که عرض صلاة
در هر دو حالت حیات ومماتست ومعنی برزق این است که آن
سرور صلی الله علیه وسلم را از معارف ربانیه وکرامات رحمانیه انچه
لایق مقام رفیع اوست میرسد واو را بآن در قبر شریف آسایش
ولذت حاصل میکرد چنانکه آنسرور صلی الله علیه وسلم در حالت حیات
دنیوی بآن لذت می یافت وچون این معارف روح شریف
را بمنزله غذا بلکه ازان فایق تر بود بلفظ رزق ازان تعبیر کرد تا شامل گردد نعم
ظاهری وباطنی را در حیات وبعد وفات روایت کرده است طبرانی از
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست هیچ بنده که درود
فرستد بر من مگر انیکه میرسد مرا آواز او گفتیم وبعد از وفات تو یعنی

بعد از وفات هم آواز میرسد فرمود و بعد از وفات من بدرستیکه
اللہ تعالی حرام کردہ است بر زمین خوردن اجساد انبیا را تنبیہ
آنچه ذکر کردیم از نخوردن زمین اجساد انبیا علیہ السلام را منافات
ندارد بدانچه ابن حبان در صحیح خود آوردہ کہ عجوزی از بنی اسرائیل
موسی علیہ السلام را خبر داد از صندوقیکه در آن عظام یوسف علیہ السلام
بود پس موسی علیہ السلام آن صندوق را استخراج کرد و ہمراہ خود
بارض مقدسہ برد چہ از عظام ارادہ کل بدن نمود یا اینکہ ہر گاہ در
جسد مشاہدہ روح نکرد از ان تعبیر بعظم کہ شان آن عدم احساس
است نمود یا اینکہ گمان کرد کہ ابدان انبیا بر مثال بدان دیگران
بوسیدہ میشوند ذکرہ ابن حجر المکی فی جوہر المنظم روایت کردہ است
حاکم در مستدرک و بیہقی از ابی مسعود انصاری رضی اللہ عنہ کہ رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود اکثار درود کنید بر من در روز جمعہ زیرا کہ
نیست کسیکہ درود فرستد بر من روز جمعہ مگر اینکہ عرض داشتہ شود

بر من درود او حاکم گفته که اسناد این صحیح است روایت
کرده است بیهقی در شعب الایمان از ابی هریرة وابن عدی
در کامل از انس رضی اللہ عنہ گفت فرمود پیغامبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم اکثار درود کنید بر من در شب غراو در روز از ہر
پس بدرستیکہ درود شما بر من عرض داشتہ شود و این حدیث
را سعید بن منصور در سنن خود از حسن بصری وخالد بن معدان
کلاعی مرسل روایت کردہ مناوی گفتہ در سند این عبد المنعم
بن بشیر است ابن معین وابن حبان تضعیف او کردہ اند وحافظ
عسقلانی گفتہ کہ متفق علی ضعفہ روایت کردہ است ابن بشکوال
از عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فرمود اکثار درود کنید بر من در شب اغر و در روز اغر بدرستیکہ
درود شما بر من عرض داشتہ شود و من برای شما دعا کنم و استغفار
نمایم روایت کردہ است بیہقی از مکحول از ابی امامہ رضی اللہ عنہ

گفت فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم زیاده فرستید درود بر من
روز جمعه زیراکه درود امت من بر من عرض داشته میشود بروز جمعه
پس کسیکه از ایشان بر من زیاده درود فرستاده است اقرب
بود بمن از روی منزلت حافظ عبدالعظیم منذری گفته که سند این
حسن است وسبکی گفته که سند این جیدست ومجدالدین فیروزآبادی
گفته که اسناد این جیدست ورجال آن ثقات اند وسیوطی
وابن حجر مکی گفته که این حدیث حسن است وبعضی گویند که مکحول
از ابی امامه نشنیده لیکن طبرانی اثبات سماع او از ابی امامه
میکند روایت کرده است طبرانی در کبیر واوسط از حسن بن علی
رضی الله عنهما گفت فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم درود
فرستید بر من هرجا که باشید زیراکه درود شما میرسد مرا ابوالحسن
علی الهیثمی گفته که در سند این حمید بن ابی زینب است من او را نمی دانم
وباقی رجال آن رجال صحیح اند حافظ عبدالعظیم منذری گفته که سند این

حسن است و سخاوی گفته که این حدیث را بکر شواهد اند روایت کرده
است ابن عساکر از ابی طلحه رضی الله عنه گفت فرمود پیغامبر خدا
صلی الله علیه وسلم که جبرئیل نزد من درآمد و گفت بشارت دهم ترا که
هر که درود فرستد بر تو ایکبار می نویسد الله تعالی برای او ده حسنه و محو کند
از وی ده گناه و بلند سازد برای او ده درجه و درود فرستد الله تعالی
بروی مثل قول وی و عرض داشته شود درود او بر من روز قیامت تنبیه
وقت عرض صلاة در بعضے روایات بروز قیامت و در بعضی بروز جمعه و در
بعضی وقت گفتن درود که آمده منافات ندارد باشد که عرض مکرر شود در وقت
خواندن درود و در روز جمعه و در روز قیامت چنانکه در عرض اعمال بنی
آدم گویند که اعمال بر الله تعالی هر روز عرض داشته شوند و در روز دوشنبه
و پنجشنبه شب نصف شعبان روایت کرده است طبرانی در اوسط
از انس بن مالک رضی الله عنه گفت فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم
هر که درود فرستد بر من میرسد درود او مرا و من بروی درود می فرستم

ونوشته نشود برای او سوای این و حسنه منذری گفته که سندش لا باس
روایت کرده است طبرانی در معجم کبیر از ابی امامه رضی الله عنه گفت
فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر که درود فرستد بر من درود گرفته
بر او الله تعالی و یک فرشته را موکل کرده اند تا آن درود به من برساند
فیروزآبادی گفته که سند این جید است روایت کرده است بیهقی
در جزو حیات الانبیا و اصبهانی در کتاب الترغیب و حافظ
ابن بشکوال و ابوالیمن بن عساکر از انس رضی الله عنه گفت فرمود
پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم هر که بر من درود فرستد صد بار
در روز جمعه و شب جمعه صد حاجت او بر آید هفتاد حاجت
در آخرت و سی حاجت در دنیا بعد از آن الله تعالی فرشته را
بآن موکل کرده اند تا آن درود را در قبر نزد من داخل کند چنانکه هدایا
نزد شما می آرند بدرستیکه علم من بعد از موت من همچو علم من است
در زندگی و در لفظ بیهقی چنین است که فرشته خبر می دهد از نام و نسب

آن کس که بر من درود فرستد پس نام او را در صحیفهٔ سفید که نزد
من ست ثبت میکنم روایت کرده ست بخاری در تاریخ خود از
عمار بن یاسر رضی الله عنه گفت شنیدم پیغامبر خدا را صلی الله علیه
وسلم میگفت بدرستیکه مر خدایتعالی را فرشته ست که او را اسماع
خلایق عطا کرده و آن فرشته بر قبر من استاده ست پس هیچ
کس بر من درود نمی فرستد مگر اینکه آن فرشته درود او را بمن
میرساند و این حدیث را بزار در مسند خود و ابن النجار روایت
کرده اند و ابن عساکر از طرق مختلفه آنرا آورده و طبرانی در کبیر بدو
طریق از نعیم بن ضمضم از عمران بن الحمیری روایت کرده ابو الحسن
الهیثمی گوید در سند این حدیث نعیم بن ضمضم ست و او ضعیف
ست و ابن الحمیری کدام ست من او را نمی دانم و باقی رجال آن
رجال صحیح اند بنده عاصی گوید عمران بن الحمیری را ابن حبان در ثقات
تابعین ذکر کرده قوله اسماع خلایق عطا کرده معنی آن این ست

که الله تعالی او را قوتی داده که بسبب آن درک میکند و میشنود
سخن همه مخلوقات را از جن و انس و غیرهما روایت کرده است
دیلمی از ابی بکر صدیق رضی الله عنه گفت فرمود رسول خدا صلی
الله علیه وسلم که اکثار درود کنید بر من بدرستیکه الله تعالی
فرشته را نزد قبر من موکل کرده که هرگاه کسی از امت من بر من درود
فرستد آن فرشته مرا بگوید یا محمد فلان بن فلان درین وقت
بر تو درود فرستاده است روایت کرده است ابن ابی شیبه
در مصنف از هشیم از حصین بن عبد الرحمن از یزید الرقاشی گفت
بدرستیکه فرشته موکل است برای کسی که درود فرستد بر رسول
خدا صلی الله علیه وسلم تا آن حضرت صلی الله علیه وسلم را برساند
که فلان کس از امت تو بر تو درود فرستاده است روایت
کرده است عبد الرزاق و امام احمد در مسند و نسائی در سنن و ابن
حبان در صحیح خود و ابو حاتم و طبرانی در کبیر و ابو الشیخ در کتاب العظمة

وابونعیم در حلیه وحاکم در مستدرک وبیهقی در شعب الایمان واسمعیل
قاضی بطرق مختلفه از سفیان ثوری از عبداللہ بن السائب
اززاذان از عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ گفت فرمود پیغامبر
خدا صلی اللہ علیہ وسلم بدرستیکہ مر خدا تعالی را فرشتگانند
کہ سیاحت می کنند در زمین وازامت من مرا سلام میرسانند حاکم
گفتہ کہ این حدیث صحیح است وذہبی قول او را مسلم داشتہ
وگفتہ رجال احمد رجال صحیح اند وسبکی گفتہ اسناد این حدیث
تا سفیان ثوری بلاریب صحیح است وعبداللہ بن السائب وزاذان
را ابن معین توثیق کردہ ومسلم از ہر دو روایت کردہ پس این اسناد
صحیح است ومجد الدین فیروزآبادی گفتہ اسانید این حدیث صحیح اند
وسیوطی بصحت آن حکم کردہ واین حدیث را ابو جعفر محمد بن الحسن
الاسدی از سفیان ثوری از عبداللہ بن السائب اززاذان
از علی رضی اللہ عنہ روایت کردہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

فرمود بدرستیکه مر خدا تعالی را فرشتگانند سیر میکنند و میروند
در زمین میرسانند مرا صلاة آنکس که بر من صلاة می فرستد از
امت من دارقطنی گفته محفوظ درین روایت زادان ست از
ابن مسعود یبلغونی عن امتی السلام روایت کرده است امام
احمد و ابوداود در آخر کتاب الحج از سنن خود از طریق عبدالله
بن نافع الصایغ از ابن ابی ذیب از سعید المقبری از ابی هریرة
رضی الله عنه گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم مکردانید
خانهای خود را قبور و مکیرید قبر مرا عید و درود فرستید بر من
زیراکه بدرستیکه درود شما بمن میرسد هرجا که باشید رجال این
رجال صحیح اند و عبدالله بن الصایغ از رجال مسلم است یحیی بن
معین توثیق وی کرده و ابوذرعة گفته که انه لاباس به و امام نووی
در اذکار گفته که سند این صحیح ست و فیروزآبادی در سند ابوداود
گفته که انه حسن و این حدیث را عبدالرزاق در مصنف خود از حسن

بن الحسن بن علی مرسل روایت کرده و آنرا حافظ ضیاء الدین از حسن
بن علی رضی الله عنهما مسند روایت کرده و در آن ذکر صلاة و سلام
هر دو آمده و آنرا قاضی اسمعیل در کتاب فضل الصلاة از زین العابدین
علی بن حسین بن علی از پدر خود از جد خود روایت کرده **تنبیه**
درین حدیث که آمده لاتجعلوا بیوتکم قبورا بعضے آنرا بر ظاہر حمل کنند
و گویند گور در خانه کردن جائز نیست و بعضی گویند که این استعاره
است از خالی نگذاشتن خانه از نماز یعنی ترک نکنید گذاردن نماز
در خانه و آنرا مثل مقابر نگذارید که در انجا نماز نمیگذارند اما قول وی
لاتجعلوا قبری عیدا درین تاویلهاست یکی آنکه اکثار زیارت
قبر شریف وی صلی الله علیه وسلم کنید و آنرا ترک نکنید بر وجهیکه
زیارت نکنند مگر در بعضی اوقات بر مثال عید که در سال بیش
از دو بار نمی آید این تاویل از حافظ زکی الدین عبد العظیم منذری
منقول است دوم آنکه برای زیارت قبر شریف وی صلی الله علیه وسلم

روزی مخصوص نکرده‌اند که زیارت نمیکند مگر در آن روز چنانکه در اکثر مشاهد برای زیارت روزی مخصوص میکنند پس برای زیارت قبر شریف وی صلی الله علیه وسلم روزی معین نکنند بلکه در هر روز که خواهد بکند سوم آنکه قبر شریف را مانند عید نگردانند در عکوف و اظهار زینت و اجتماع مردم وغیر ذلک که در عید بعمل می آیند بلکه بر مجرد زیارت وی صلی الله علیه وسلم و دعا اکتفا کرده برود و این هر دو تاویل را سبکی نقل کرده شیخ ابن حجر مکی در کتاب در منضود گفته که نهی از اتخاذ قبر وی صلی الله علیه وسلم را عید احتمال دارد که برای حث باشد بر کثرت زیارت و آنرا بمثال عید نکنند که نمی آید در سال مگر دو بار و اظهر این است که درین اشارت است از منع اتخاذ قبر وی صلی الله علیه وسلم مسجد چنانکه در حدیث دیگر آمده و یعنی نگردانید زیارت قبر را عید بروجهیکه در آن اجتماع کنند چنانکه عید می کنند و عادت یهود و نصاری بود که برای زیارت قبور انبیا

مجتمع می شدند و درانجا بلهو و طرب مشغول می گشتند پس وی صلی
الله علیه وسلم امت خود را ازین منع کرد یا اینکه در تعظیم قبر وی
صلی الله علیه وسلم از ماموربه تجاوز کنند انتهی اگر نظر کنی اهل هند را
که در عرس اموات مرد و زن همه نزد مزار مانند عید بلباسهای فاخره
مجتمع شوند و باقسام لهو و لعب و فسق و فجور مرتکب میشوند دانی
که از اندیشه همین معنے نهی فرمود روایت کرده است بیهقی در شعب
الایمان واصبهانی در کتاب الترغیب از ابی هریره رضی الله عنه
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هرکه درود فرستد برمن
نزدیک قبر من میشنوم آنرا و هرکه درود فرستد برمن از دور رسانیده
شوم آن درود را یعنی ملائکه آن درود را در قبر من رسانند این
حدیث را احمد بن علی الحیرانی و یوسف بن الضحاک الفقیه و محمد بن
عثمان بن ابی شیبه و احمد بن ابراهیم بن ملحان و عیسی بن عبدالله
الطیالسی ولیث بن نصر الصاغانی و حسین بن عمر بن ابراهیم الثقفی

ہمہ از العلا بن عمرو الحنفی از محمد بن مروان السدی الصغیر از اعمش
از ابی صالح از ابی ہریرہ مرفوعا روایت کردہ اند و در روایت
عیسی الطیالسی آمدہ اخبرنا العلا بن عمرو الحنفی اخبرنا ابو عبد الرحمن عن
الاعمش بہ بیہقی گفتہ ظن من آنست کہ این ابو عبد الرحمن ہمان
محمد بن مروان سدی ست و دروی نظر ست انتہی و این محمد بن
مروان سدی صغیر ست کہ باتفاق محدثین ضعیف ست و این
حدیث راطریق دیگر ست آنرا احمد بن عبد اللہ بن ابراہیم الشافعی
و ابو الحسین احمد بن عثمان الادمی و ابو عبد اللہ الصفار و محمد بن عمر
بن حفص النیسابوری ہمہ از محمد بن یونس بن موسی الکدیمی از عبد الملک
بن قریب الاصمعی از محمد بن مروان السدی از اعمش از ابی صالح
از ابی ہریرہ روایت کردہ اند و لفظش چنین ست مَا مِنْ عَبْدٍ
يُسَلِّمُ عَلَيَّ عِنْدَ قَبْرِيْ اِلَّا وُكِّلَ بِهَا مَلَكٌ يُبَلِّغُنِيْ وَكُفِيَ
امر آخرتہ و دنیاہ وکنت لہ شہیدا و شفیعا یوم القیمۃ

و در بعضی طرق این کدیمی را نسبت بسوی جد او کرده محمد بن موسی
گفته اند و این طریق اضعف از طریق اول است چه دران فقط محمد
بن مروان سدی است و درین طریق با ضعف سدّ ضعف کدیمی
هم انضمام یافته و این حدیث از طریق دیگر است روایت کرده است
آنرا ابو محمد عبد الرحمن بن حمدان بن عبد الرحمن بن المرزبان الجلال،
از طریق ابی البختری از عبد الله بن عمر از نافع از ابن عمر گفت که رسول
الله صلی الله علیه وسلم فرمود مَنْ صَلَّی عَلَیَّ عِنْدَ قَبْرِی رَدَدْتُ
علیه ومن صلی عَلَیَّ فِی مَكَانٍ آخر بَلَّغُوْنِیهِ و ابو البختری
ضعیف است جدًا و ابو الشیخ در کتاب الثواب از عبد الرحمن بن احمد
الاعرج از حسن بن الصباح از ابو معاویه از اعمش از ابی صالح از ابی
هریره مرفوعا روایت کرده که مَنْ صَلَّی عَلَیَّ عِنْدَ قبری سمعته
ومن صلی علی نائیًا بُلِّغْتُهُ حافظ عسقلانی گفته سند این جید است
تنبیه از این احادیث ظاهر شد که هر که صلاة و سلام بر آن حضرت

صلی اللہ علیہ وسلم میکند علم آن بآنحضرت حاصل میشود واگر بعید است
صلاة وسلامش عرض داشته شود یعنی ملایکه بعرض وی صلی اللہ علیه
وسلم میرسانند وهر که قریب است صلاة وسلامی وی آنحضرت بذات
خود میشنوند ودرین صورت هم ملائکه عرض میکنند ومانع نیست ازینکه
در قریب این هر دو امر مجتمع شوند که خود بشنود وملک هم عرض کند
نظر بمزید خصوصیت واعتنا بشان وی واستمداد برای آن کس ونیز
ثابت شد که آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم خود جواب صلاة وسلام
میفرماید خواه بعید بود یا قریب ودعوی اختصاص جواب بزایر
فقط محتاج بدلیل است بلکه رد سلام زائر باجاد مومنین باحادیث
صحیحه ثابت شد پس اگر جواب آن سرور صلی اللہ علیه وسلم را بزائر خاص
کنند بآن حضرت صلی اللہ علیه وسلم خصوصیتی نماند ابوالیمن بن عساکر
گفته چون رد سلام بر زائرین قبر وی صلی اللہ علیه وسلم جائز باشد
رد آن بر جمیع امت را که از اقطار بعیده صلاة وسلام میکنند جائز باشد

روایت کرده است ابن سعد در طبقات از بکر بن عبد اللّٰه المزنی گفت
فرمود پیغامبر خدا صلی اللّٰه علیه وسلم زندگانی من مر شما را خیر است
سخن میکنند شما با من و سخن میکنیم من با شما و چون من بمیرم وفات من
شما را خیر است عرض کرده شوند بر من عملهای شما پس اگر بینم نیکی را شکر
کنم مر خدا را و اگر بینم بدی را طلب آمرزش کنم برای شما بکر بن عبد اللّٰه
تابعی ثقه امام است و حدیث او مرسل است و این حدیث را بزار از
ابن مسعود مرفوع روایت کرده ابو الحسن هیثمی گوید که رجال او رجال صحیح
اند مخفی نماند که ازین همه احادیث قدر مشترک که عرض سلام است
بر آن حضرت صلی اللّٰه علیه وسلم قطعا ثابت میگردد و از لازمه
آن که حیات است نیز قطعا ثابت میشود بیهقی گفته از جمله احادیث
که بر حیات انبیاء دلالت دارند حدیث ابی هریره رضی اللّٰه عنه است
گفت فرمود پیغامبر خدا صلی اللّٰه علیه وسلم فضیلت ندهید مرا بر موسی
زیرا که آدمیان در روز قیامت بیهوش می افتند و من نیز با ایشان

بیهوش افتم نخستین کسیکه بهوش درآید من باشم پس ناگاه می بینم موسی علیه السلام را که جانبی از عرش گرفته ایستاده است نمی دانم که آیا بود دران کسان که بیهوش افتاده بودند و پیش از من بهوش بیدا آمده یا بود از جمله کسانیکه ایشانرا الله تعالی استثنا کرده رواه البخاری ومسلم بیهقی گفته که این قول راست نمی آید مگر اینکه الله تعالی انبیا را ارواح ایشان رد کرده و ایشان مانند شهدا نزد خدای تعالی زنده اند و چون نفخهٔ اولی در صور دمند بیهوش شوند همراه آنها که بیهوش شوند و این صعقه در جمیع معانی موت نیست مگر در رفتن شعور و اگر موسی علیه السلام را الله تعالی به الا ما شاء الله استثنا کرده است دران حالت شعور وی علیه السلام نخواهد رفت و بصعقهٔ طور حساب کرده شد انتهی روایت کرده است ابویعلی از ابوهریره رضی الله عنه گفت شنیدم پیغامبر خدا را صلی الله علیه وسلم که میفرمود قسم او است که نفس من در ید قدرت او است هرآینه عیسی بن مریم نازل

خواهد شد بعد از آن چون بر قبر من ایستد و ندا کند که یا محمد هر آینه جواب
دهم او را روایت کرده است ابو نعیم در کتاب دلایل النبوه از سعید بن
المسیب گفت در شبهای جنگ حره در مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم
جز من کسی نبود چون وقت نماز می آمد آواز اذان از قبر نبی صلی الله
علیه وسلم می شنیدم روایت کرده است ابن سعد در طبقات از
سعید بن المسیب گفت در ایام جنگ حره ملازمت مسجد می نمودم
و مردم در قتال مشغول می بودند چون وقت نماز می رسید آواز اذان
از جانب قبر شریف وی صلی الله علیه وسلم می شنیدم روایت
کرده است دارمی در مسند خود از مروان بن محمد از سعید بن عبد العزیز
گفت در ایام جنگ حره در مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم تا مدت
سه روز اذان و اقامت نگفتند و سعید بن المسیب در مسجد پیوسته
می بود و وقت نماز نمی شناخت مگر با آواز یکه از قبر رسول الله صلی
الله علیه وسلم می شنید روایت کرده است زبیر بن بکار در اخبار

الایمان از سلیم بن سحیم گفت کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را
بخواب دیدم وعرض کردم یا رسول اللہ اینان کہ ترا می آیند و بر تو
سلام میکنند آیا سلام ایشان را میدانی فرمود آری می دانم و
جواب میدہم روایت کردہ است ابن النجار از ابراہیم بن بشار
گفت سالی حج گذاردم و بمدینہ رسیدم و چون نزد قبر شریف
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آمدم بر آن حضرت سلام کردم از
اندرون حجرۂ شریف آواز آمد کہ وعلیک السلام و مثل این از جمعی
از اولیا و صالحین منقول است مسلک ثانی اثبات حیات
وی صلی اللہ علیہ وسلم بقیاس بیانش اینست کہ حیات شہدا بنص
قرآنی ثابت گشتہ و چون این رتبۂ شریفہ شہدا را ثابت شد
انبیا زیادہ استحقاق باین مرتبہ می دارند چہ مرتبۂ بالاتر از مرتبۂ
انبیا نیست و حال انبیا علیہم الصلاۃ والسلام اعلا و اکمل از حال
شہدا است پس محال است کہ این کمال شہدا را حاصل شود و انبیا را

نباشد خصوصا چنین بکمال که سبب قرب وزیادت زلفی است
ونیز این رتبه شهدا را که حاصل شد اجر جهادست که تلخی مشقت
ومرگ گوارا کردند وجان شیرین را در راه او دادند نبی صلی اللہ علیہ
وسلم که بانی این امرست وداعی وہادی اوانیز آن اجر حاصل شود
بدلیل قول وی صلی اللہ علیہ وسلم مَنْ سَنَّ فِی الاسلام سُنَّۃً
حَسَنَۃً فلہ اجرہ واجر من عمل بہا الحدیث رواہ
مسلم عن جریر ونیز فرمودہ من دعی الی ھدًی کان
لہ من الاجر مثل اجور من یتبعہ لاینقص ذلک من
اجورہم شیئًا الحدیث رواہ مسلم عن ابی ہریرہ پس
ہر اجر کہ شہید را حاصل میشود مثل آن بسرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم
حاصل شود پس از عصر وی صلی اللہ علیہ وسلم تا قیام قیامت اجر کہ
بشہدا حاصل ست مر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم نیز حاصل ست
وازین رو اجر وی صلی اللہ علیہ وسلم را نہایت نیست مسلک ثالث

اثبات شهادت است مر آن سرور صلی الله علیه وسلم را چون شهادت
ثابت شد حیات هم ثابت گشت بیان آن اینست که یهود خیبر آن
حضرت صلی الله علیه وسلم را در گوشت گوسپند زهر قاتل دادند و
آنحضرت ازان تناول کردند و بشر بن البراکه همراه آنحضرت خورده
بود همان وقت انتقال کرد و معجزهٔ آن سرور صلی الله علیه وسلم بود
که تاثیر زهر با آنحضرت نگشت لیکن همیشه درد آن می یافت تا اینکه
وفات کرد بخاری و بیهقی از عائشه رضی الله عنها روایت کرده
اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در مرض موت خود فرمود طعامیکه
در خیبر خورده بودم درد آن همیشه می یافتم و این وقت یافتن مراست
بریده شدن دل مرا ازان سم و ابو یعلی و طبرانی و حاکم در مستدرک
و بیهقی در دلایل النبوة از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت
کرده اند گفت هر آینه نه بار قسم خوردن برین که رسول الله صلی الله علیه
وسلم قتل کرده شد قتل کردنی دوست تر است نزد من ازینکه یکبار قسم

لنم که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کشتہ نشد واین ازان ست که اللہ

تعالی وی صلی اللہ علیہ وسلم را نبی گردانید واو را شہید کرد ازین

احادیث علما میگویند که اللہ تعالی در آنحضرت صلی اللہ علیہ و

سلم نبوت وشہادت راجمع کرد پس بکریمہ ولا تحسبن الذین

الآیہ حیات نبی صلی اللہ علیہ وسلم در قبر ثابت شد از عموم لفظ یا از

مفہوم موافق ازین ہمہ دلایل حیات نبی صلی اللہ علیہ وسلم ثابت شد

وعلمای محققین بآن نص کردہ اند بیہقی در کتاب الاعتقاد نوشتہ

انبیا علیہم الصلاۃ والسلام را بعد از قبض ارواح باز ارواح با جسام

در آمد ایشان نزدیک پروردگار زندہ اند مانند شہدا و قرطبی

در تذکرہ از شیخ خود نقل کردہ که موت عدم محض نیست بلکہ آن انتقال

ست از حالی بحالی وبرین حال شہدا دلالت دارد که ایشان بعد

از قتل وموت زندہ اند روزی می یابند وشاد مانند صفت زندگان

در دنیا ہمین بود وچون این حال شہدا باشد انبیا علیہم الصلاۃ والسلام

بان احق واولی باشند ودر حدیث صحیح آمده که زمین اجساد انبیا را
نمی خورد ونیز آمده که آن سرور صلی الله علیه وسلم شب اسرا در بیت
المقدس ودر آسمانها با انبیا علیهم الصلاة والسلام ملاقات کرد
وموسی علیه السلام را دید که در قبر ایستاده نماز میگذارد و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خبر داد که هر که بر و سلام کند جواب سلامش میدهد
وغیر ذلک که از جمله آن یقینا ثابت میشود که مرجع موت انبیا بان
است که ایشان از چشم ما پوشیده شدند بنحیکه ما ایشانرا درک نکنیم اگرچه
زنده وموجود اند وحال ایشان بر مثال حال فرشتگان است که زنده
وموجود اند لیکن کسی از بنی نوع انسان ایشانرا نمی بیند بجز اولیاء الله
که حق سبحانه ایشانرا بکرامت مخصوص کرده انتهی سوال کرده شد
از بازری که نبی صلی الله علیه وسلم بعد از وفات آیا زنده اند یا نه جواب
داد که نبی صلی الله علیه وسلم زنده اند استاذ ابو منصور عبد القاهر بن
طاهر بغدادی فقیه اصولی شیخ شافعیه در اجوبه مسائل حاجرین گفته

که محققین متکلمین از اصحاب ما گفته اند که نبی صلی الله علیه وسلم بعد وفات خود زنده اند و از طاعات امت خویش شادمان میشوند و بر معاصی اندوهگین می گردند و درود کسیکه بروی صلی الله علیه وسلم میفرستد از ایشان او بآنحضرت می رسد و انبیا بوسیده نمیشوند و جسد ایشان را زمین نمی خورد موسی علیه السلام در زمان خود وفات یافت سرور عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که من او را در قبر دیدم که ایستاده نماز میگذارد و در حدیث معراج گفت که او را در آسمان چهارم دیدم و آدم علیه السلام را در آسمان دنیا و ابراهیم خلیل الله را در آسمان هفتم و خلیل علیه الصلاة والسلام فرمود مَرْحَبًا بِالابْنِ الصَّالِحِ وَالنَّبِیِّ الصَّالِحِ و چون این اصل نزد ما صحیح گشت گوئیم پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم بعد از وفات زنده شده بر نبوت خود هست این آخر کلام استاذ است و شیخ السنه حافظ ابوبکر بیهقی در کتاب الاعتقاد گفته که انبیا علیهم الصلاة

سکینت و وقار را زیارت روی صلی اللہ علیہ وسلم میشنوند و می دانند
و توقف ترا بیش خود نصوص علماء متاخرین مثل حافظ ابن حجر عسقلانی
و شیخ زکریا انصاری و قسطلانی و ابن حجر مکی و سید علی سمہودی
وغیرہ درینباب بسیار اند چونکہ مرجع ہمہ ہمین دلایل ست ایراد
کلمات ایشانرا ترک کردیم **فصل** از جملۂ احادیث کہ بیہقی
بآن بر حیات نبی صلی اللہ علیہ وسلم استدلال کرفتہ حدیث
ابی ہریرہ است کہ امام احمد در مسند و ابو داود در سنن و بیہقی
در شعب الایمان از طریق ابی عبد الرحمن المقری از حَیوة بن شُریح
از ابی صخر حمید بن زیاد از یزید بن عبد اللہ بن قسیط از ابی ہریرہ
رضی اللہ عنہ روایت کردہ اند کفت فرمود پیغامبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم مَا مِنْ اَحَدٍ یُسَلِّمُ عَلَیَّ اِلَّا رَدَّ اللّٰہُ عَلَیَّ رُوْحِیْ حَتّٰی
اَرُدَّ عَلَیْہِ السَّلَامَ یعنی نیست ہیچ کس کہ سلام کند بر من مکر
اینکہ اللہ تعالی رد کند بمن روح مرا تا اینکہ رد کنم بر و سلام را امام

نووی در ریاض الصالحین و اذکار گفته که سند این صحیح است حافظ عسقلانی گفته که رجال اسنادش ثقات اند سبکی گفته این اسناد صحیح است شیخ ابی داود محمد بن عوف امام جلیل است احتیاج دریافت حال او نیست و عباس بن عبد الله الترقفی باهی از مقری روایت کرده و مقری و حیوة و یزید بن عبد الله بن قسیط همه ثقات و متفق علیه اند و حمید بن زیاد از رجال مسلم است امام احمد میگوید که انه لا باس به و ابو حاتم نیز چنین گفته و یحیی بن معین گفته که انه ثقة لیس به باس و از ابن معین روایتی آمده که گفت انه ضعیف لیکن روایت توثیق راجح است جهته موافقت احمد و ابو حاتم و غیرهما ابن عدی گفته هو عندی صالح الحدیث مگر از روایت وی در دو حدیث انکار دارم یکی المؤمن مالف و دیگر در قدریه و در باقی احادیث امید دارم که مستقیم است اما قول شیخ زکی الدین در وی که انکر علیه شیئ

من حل بی فله پس از ابن عدی تعین آنچه انکار کرده اند بیان کردیم
و این حدیث از آن احادیث نیست و بمقتضای آن این حدیث
صحیح باشد ان شاء الله و جمعی از ائمه در مسئلهٔ زیارت برین حدیث
اعتماد کرده اند و بیهقی باب زیارت قبر نبی صلی الله علیه و سلم را
باین حدیث ابتدا کرده و این اعتماد صحیح و استدلال مستقیم است
انتهی کلام السبکی و بر ظاهر این حدیث اشکالی وارد میشود بیانش
اینکه از احادیث سابقه ثابت شد که سرور عالم صلی الله علیه و
سلم در قبر زنده اند و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر مفارقت
روح از بدن شریف و انفصال روح از بدن همان موت است
حافظ جلال الدین سیوطی در رسالهٔ خود از ین اعتراض یک جواب
از ابن الفاکهانی نقل کرده و بر آن تعقب کرده و از طرف خود
چهارده جواب داده و زعم کرده که این همه اجوبه از استنباطات
خود است لیکن بیهقی و سبکی و حافظ ابن حجر عسقلانی چند جوابات

وازان ذکر کرده اند با وجود کمال اطلاع وطول باع خفاء آن حافظ
سیوطی محل تعجب است و این عاصی اجوبهٔ مذکوره را بترتیب حافظ
سیوطی ذکر میکند وازان آنچه سبکی وعسقلانی ذکر کرده اند بآن اشاره
می نماید جواب اول سیوطی گفته که شاید راوی درین لفظ
وهم کرده که بسبب آن اشکال وارد میشود سیوطی گفته که این
جواب از همه اجوبه ضعیف تر است واصل خلاف آن است پس این
جواب قابل اعتماد نیست انتهی واین ظاهر است چه باوجود امکان تاویل
ثقات را بوهم نسبت کردن اعتماد را برکردن اند وحجت باقی نمی
ماند جواب ثانی سیوطی میگوید جملهٔ رَدَّ اللهُ عَلَیَّ رُوْحِی حال
واقع شده است وقاعدهٔ عربیه این است که جملهٔ حالیه چون فعل
ماضی باشد لفظ قد درانجا مقدر باید کرد مثل قول وی سبحانه اَوْ
جَآءُوْکُمْ حَصِرَتْ صُدُوْرُهُمْ ای قد حصرت همچنین
درینجا لفظ قد مقدر باید کرد واین جملهٔ ماضیه سابق است بر سلام که

از هر واحد واقع میشود وحتی درینجا برای تعلیل نیست بلکه مجرد
حرف عطف است بمعنی واو وتقدیر حدیث این است ما من
احد یسلم علی الا قد رد الله علی روحی قبل ذلک
و اَردُّ علیه یعنی نیست کسی که سلام کند بر من مگر حال این است
که بتحقیق الله تعالی پیش از این روح بر من رد کرده است و من
بر ورد کنم و اشکال وارد نمیشود مگر از جهت آنکه معترض جمله
رد الله را بمعنی حال یا استقبال گرفته وحتی را تعلیلیه کرده لیکن
حال نه چنین است و باین تقریر که بیان کردیم اشکال از بیخ
مرتفع شود و موید این است که اگر رد را بمعنی حال یا استقبال
گیریم تکرر رد وقت تکرر سلام سلام کنندگان لازم می آید و تکرر
رد مستلزم تکرر مفارقت روح میشود و از تکرر مفارقت تجدد وبجند
وجه لازم می آید یکی آنکه از تکرر خروج روح تکرر تالم حاصل آید اگر گویند
که در آن خروج تالم نیست گوئیم نوعی از مخالفت تکریم در آن مقصود

است دوم آنکه مخالفت سائر شهدا وغیره میشود از آنکه در حق کسی
از ایشان ثابت نگشته که در برزخ روح ایشان بار بار مفارقت
میکند وعود می نماید بنی صلی الله علیه وسلم که رتبهٔ اعلا بیداری او
واقع اند باستمرار سوم آنکه قرآن شریف بر دو موت و دو حیات
دلالت دارد واین تکرار مستلزم موتهای بسیار میشود وآن
باطل است چهارم آنکه مخالف احادیث متواترهٔ سابقه است و
هرچه مخالف قرآن یا احادیث متواتره باشد تاویلش واجب
بود اگر تاویل ممکن نباشد آن کلام باطل است لهذا حمل این حدیث
برآنچه گفتیم واجب بود سیوطی بعد ازین تقریر میگوید که این جواب
از همه اجوبه اقوی است واین راجز صاحب باع در عربیت دیگر
نمی فهمد بعد ازان در جواب چهارم گفته که سابق جواب دوم را
ترجیح داده بودم اکنون نزد من جواب چهارم قوی گشت باز در آخر
رساله گفت که بعد ازین حدیث مذکور را در کتاب حیات الانبیا

که تصنیف بیهقی ست دیدم که بلفظ و قد رد الله علی روحی آمده
وچون درین روایت تصریح بلفظ قد آمده نزد من قوی شد که
روایتیکه در آن اسقاط لفظ قد واقع شده محمول است بر اضمار آن
ویا حذف آن از تصرف رواتست اکنون از جهت این روایت
همین جواب را ترجیح دادم وآن قوی اجوبه است و مراد از حدیث
اخبار ست باینکه الله تعالی روح شریف را بعد از موت باز رد کرده
که بآن حیات دائمی حاصل شده حتا که اگر کسی بر آن حضرت صلی الله
علیه وسلم سلام کند بآن حیات جواب سلامش میدهد انتهی کلام
السیوطی بنده عاصی میگوید این جواب را سبکی از بیهقی نقل کرده بیهقی
میگوید که ازین حدیث اراده کرده که و قد رد الله علی روحی حتی ارد
علیه سبکی میگوید یعنی نبی صلی الله علیه وسلم بعد ازین که وفات
یافت و مدفون شد الله تعالی روح شریف را برو رد کرد تا جواب
سلام کنندگان بدهد وآن روح در جسد شریف مستمر ماند واین جواب

حافظ ابن حجر عسقلانی نیز در فتح الباری نقل کرده و گفته که مراد برد آنحه
الی روحی آنست که رد روح شریف سابق است که بعد از دفن شده نه
اینکه روح بار بار میرود و باز عود کند بعضی برین جواب قدح کنند
که چون بتقدیر قد جمله را حالیه کرده ایم در آن وقت لازم است که اعتراض
رد بزمان فعل که سلام است باشد و مقتضای آن مقارنت حدوث
رد و اعاده روح است نزد سلام نه قبل ازان بنده عاصی میگوید جواب
آن اعتراض این است که در اکثر اوقات فعلیکه در زمان تکلم واقع میشود
مقید بآن ماضی میشود که پیش ازان بمدت طویله واقع نشده و درینجا
جهت کسر سورت استبعاد لفظ قد مقدر کنند چنانچه ابو العلا معری

گفته شعر أُصَدِّقُ فِي مَرْيَمَ وَقَدْ امْتَرَتْ

صَحَابَةُ مُوسَى بَعْدَ آيَاتِ التِّسْعِ ووجه این آنست حالیکه
برای بیان ثبت است حصول آن درحالیکه آن زمان تکلم است واجب
نیست جواب ثالث سیوطی میگوید که لفظ رد گاه بر مفارقت

دلالت نمی کند بلکه از مطلق صیرورت کنایه می باشد چنانکه در قول

وی سبحانه که از شعیب علیه السلام حکایت میکند گفته اند قد

افترینا علی الله کذباً ان عدنا فی ملتکم که مراد از لفظ

عدنا مطلق صیرورت ست نه عود بعد از انتقال زیرا که شعیب علیه السلام

گاهی در ملت ایشان نبود وجه استحسان این لفظ درین حدیث مراعات

مناسبت لفظیه است چه در آخر این حدیث لفظ حتی آرد آمده برای مناسبت

آن در صدر حدیث هم لفظ رد ذکر کرد انتهی برین تقریر در ایراد این لفظ

صنعت مشاکله است جواب رابع سیوطی میگوید که مراد از

رد عود روح ببدن بعد از مفارقت نیست بلکه سرور عالم صلی الله علیه

وسلم در برزخ باحوال ملکوت مشغول و بمشاهدهٔ پروردگار جل شانه

مستغرق اند چنانکه در دار دنیا در حالت نزول وحی و دیگر اوقات

هم مستغرق میشد پس افاقه را که ازان مشاهده و استغراق میشود برد

روح تعبیر کرد سیوطی بعد از ذکر این جواب میگوید این جواب قویست چنانکه بنده عاصی

میگوید این جواب پیشینیان هم ذکر کرده اند طیبی گفته شاید معنی اینست
که روح مقدس در حضرت الهی در شانی باشد و هر گاه که سلام کسی از
امتیان برسد الله تعالی روح شریف را ازان حالت برای جواب سلام
گفتنده رد کند و سبکی گفته که احتمال دارد که مراد از رد روح معنوی
باشد و روح شریف وی صلی الله علیه وسلم بمشاهدهٔ حضرت الهی
و ملاء اعلی ازین عالم مشغول باشد و چون کسی بر وی سلام کند روح شریف
باین عالم متوجه شود و سلام را درک کرده جواب دهد حافظ عسقلانی
نیز این جواب را نقل کرده و گفته برین جواب اشکالی دیگر وارد میشود
و آن اینست که درین صورت لازم می آید که همگی زمان در جواب
سلام مستغرق شود ازانکه در اقطار زمین آنی از مصلیان خالی نیست
و سلام را انقطاعی نه پس رد را چه معنی باشد و گفته ازین اشکال
چنان جواب دهند که احوال برزخ باحوال آخرت مشابه تر اند و امور
آخرت را بعقل درک نمیتوانند کرد جواب خامس سیوطی میگوید

روح مستلزم استمرار است از جهت آنکه زمانی از مصلیان که در اقطار
ارض اند خالی نیست پس لابدست که روح در بدن شریف همیشه
باشد بندهٔ عاصی میگوید این کلام وجه بودن این حدیث از جملهٔ
احادیثیکه بر حیات آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم دال اندمی
باشد نفس اعتراض از این جواب مندفع نمیشود چه اعتراض این است
که هرگاه حیات مستمر باشد در ایراد لفظ الا رد الله علی روحی چه
فائده. جواب سادس سیوطی میگوید که سرور عالم صلی الله
علیه وسلم را اولا برد روح وحی شد پس مردم را بآن خبر داد بعد ازان
وحی شد که همیشه در قبر زنده خواهد ماند بموجب آن خبر داد پس
میان هردو منافات نشد ازانکه خبر ثانی از خبر اول متاخر است
انتهی بندهٔ عاصی میگوید برای صحت این جواب بیان تاریخ ضرور است
واکثر احادیثیکه بآن بر حیات انبیا استدلال کرفته اند در قصهٔ اسرا
واقع شده و امر الصلاة والسلام در مدینه منوره شده ابو ذر هروی

میگوید که امر آن در سال دوم از ہجرت است پس مستبعد است که آن
سرور صلی اللہ علیہ وسلم انبیا را در قبور زنده بیند و از حیات ایشان
اطلاع ندارد سیوطی بعد از نقل این شش اجوبه میگوید این اجوبه
را اللہ تعالی بر من کشاده ہیچ یک ازین اجوبه از کسی منقول نه
یافتم تو دانستی که دو جواب ازان از پیشینیان منقول است و یک
جواب را خود سیوطی تضعیف کرده و دو جواب مخدوش اند واللہ
اعلم جواب سابع حافظ جلال الدین سیوطی میگوید بعد از
کتابت این اجوبه شش کانه کتاب الفجر المنیر فیما فضل به البشیر النذیر
تالیف شیخ تاج الدین ابن الفاکهانی مالکی را دیدم نوشته که از
ترمذی روایت میکنم که رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ما

من احد یسلم علی الا رد اللہ علی روحی حتی ارد علیہ
السلام ازین حدیث ماخوذ میشود که نبی صلی اللہ علیہ وسلم علی
الدوام زنده اند و این ازین جہت است که وجود از سلام کنندگان

وی صلی الله علیه وسلم در شب یا روز خالی ماندن عادة محال است

اگر گوئی چون وی صلی الله علیه وسلم علی الدوام زنده باشد لفظ

الا رد الله الی روحی ملتئم نمیشود بلکه ازان تعدد حیات و وفات

وی صلی الله علیه وسلم در اقل مدت از ساعت لازم آید چه وجود

از سلام کننده خالی نیست چنانکه گذشت بلکه در غالب اوقات

در لحظهٔ واحده متعدد سلام بروی میشود جوابش اینست که مراد

از روح درینجا نطق ست مجاز اگویا آنسرور صلی الله علیه وسلم چنین

فرمود الا رد الله الی نطقی وآنسرور صلی الله علیه وسلم علی الدوام

زنده اند لیکن از حیات نطق لازم نمی آید پس الله سبحانه وقت سلام

هر سلام کننده گویائی را برو رد کند و علاقهٔ مجاز اینکه نطق را وجود روح

لازم ست چنانکه روح را وجود نطق بالفعل یا بالقوة لازم است پس

تعبیر کرد آن سرور صلی الله علیه وسلم از احدهما از بین بآخر واین تحقیق می

کرد اند آنچه آمده که عود روح نمیشود مکرر و بار علاوه بقوله تعالی ربنا

اَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَاَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ تا اینجا کلام شیخ تاج الدین

است سیوطی میگوید این جواب از ان شش اجوبه که ذکر کردیم نیست

واگر از خدشه مُسَلَّم ماند جواب هفتم باشد ونزد من درین جواب

توقف است چه ظاهر این جواب مشعر است که وی صلی الله علیه وسلم

با وجود زنده بودن در برزخ در بعضی اوقات از نطق باز داشته شوند

ودر وقت سلام نطق باز آید واین نهایت مستبعد بلکه ممنوع است

عقل ونقل بر خلاف این شهادت می دهند اما نقل پس اخباریکه

در شان وی صلی الله علیه وسلم وشان انبیا علیهم الصلاة والسلام

در برزخ وارد اند باین معنی مصرح اند که ایشان بهرچه خواهند نطق

کنند وبچیزی ازان ممنوع نمی شوند بلکه شهدا وسائر مومنین بهرچه

خواهند سخن کنند واز هیچ سخن ممنوع نیستند ممنوع بودن در برزخ

از نطق در حق هیچ کس نیامده مگر کسیکه وصیت نکرده بمیرد چنانچه

ابو الشیخ بن حیان در کتاب الوصایا از قیس بن قبیصه رضی الله عنه

روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود کسیکه وصیت
نمی کند او را در سخن کردن با موات اذن نمیکرد و گفتند یا رسول
الله آیا مردگان سخن میکنند فرمود آری و یکدیگر را زیارت میکنند
و تقی الدین سبکی گفته حیات انبیا و شهدا در قبر مثل حیات
ایشان ست در دنیا و گواهی میدهد این را صلاة موسی علیه الصلاة
والسلام در قبر خود از جهت آنکه صلاة میخواهد جسدی زنده و
همچنین صفاتیکه در شب اسرا در شان انبیا ذکر رانده همه صفات
اجسام اند و این حیات اگرچه حقیقی ست لیکن لازم نیست که ابدان
با این حیات محتاج آب و دانه شوند چنانکه در دنیا محتاج میگشتند اما
ادراکات مثل علم و سماع پس بلا شک ایشان و سائر اموات را
ثابت ست انتهی اما عقل پس جنس از نطق در بعضی اوقات نوعی
از حصر و تعذیب ست بنا برین تارک وصیت بآن معذب بشد
رسول الله صلی الله علیه وسلم ازین منزه اند بعد از وفات اصلا

حصر بوجه من الوجوه او را لاحق نمیشود چنانکه در مرض خود بفاطمه رضی
الله عنها فرمود که لاکرب علی ابیک بعد الیوم و چون شهدا و
سائر مومنین از امت وی صلی الله علیه وسلم از نطق ممنوع محصور
نمیشوند بجز سعد بین شان وی صلی الله علیه وسلم چگونه باشد
انتهی کلام السیوطی بنده عاصی میگوید جوابیکه ابن الفاکهانی ذکر کرده
آنرا حافظ عسقلانی در فتح الباری هم آورده و گفته که بعضی جواب
دهند که مراد بروح نطق است مجازا و جهت تفهیم ما از نطق بروح
تعبیر کرده و برین هیچ اعتراض نکرده و خدشه که سیوطی گفته است
جواب ازان ممکن است چه باز ماندن از نطق مستلزم حصر و منع نیست
بلکه وی صلی الله علیه وسلم در دار دنیا در شهود جلال ذات احدیت
مستغرق می بود و صمت را لازم میگرفت و اکثر ساکت می ماند و
در ما لایعنی سخن نمیکرد حق جل شانه در شان سخن وی فرمود و ما ینطق عن
الهوی و در حدیث هند بن ابی هاله رضی الله عنه آمده که انه کان

متواصل الاحزان دایم الفکرة لیست له راحة طویل السکت لایتکلم فی
غیر حاجة و در دار دنیا که اکثر حوایج انسانی موقوف بر نطق اند وی
صلی الله علیه وسلم به تبلیغ و انذار و تعلیم و تلقین مامور بود حال آن
الله علیه وسلم این باشد در دار آخرت که دار تکلیف نیست
و احتیاج بسخن نباشد از اشتغال رفیق اعلی باز آمده چرا سخن
گوید پس باز ماندن وی صلی الله علیه وسلم از نطق از برای اشتغال
ملاء اعلی است و در وقت سلام الله تعالی او را ناطق کرد اند چنانکه
در کلام شیخ سراج الدین ابن الملقن باین اشارت است و وی گفته
تعبیر کرد بروح از نطق مجازا و علاقهٔ مجاز این است که نطق با وجود
روح لازم است چنانکه روح را وجود نطق بالقوه یا بالفعل لازم است
و روح وی صلی الله علیه وسلم باحوال ملکوت مشغول است و در
مشاهدهٔ آن مستغرق و بسبب این از نطق باز مانده است انتهی
و حدیث قیس بن قبیصه رضی الله عنه را که ذکر کرد دران حافظ عسقلانی

گفته که سندش ضعیف است تنبیه سیوطی میگوید در کلام تاج الدین
ابن الفاکهانی دو امر واقع اند تنبیه بآن ضرورست یکی آنکه روایت
حدیث را نسبت به ترمذی کرده و این غلط است از آنکه از اصحاب
کتب ستہ بجز ابوداود دیگری روایت نکرده چنانچه حافظ جمال
الدین المزی در کتاب الاطراف ذکر کرده دوم آنکه حدیث را
بلفظ رد الله علی روحی آورده و این همچنان است در سنن ابی داود
و در روایت بیہقی بلفظ رد الله الی روحی آمده و این الطف و
انسب است زیراکه میان هر دو تعدیه فرقی لطیف است و آن این
است که رد در اهانت بعلی متعدی میشود و در اکرام بالی در صحاح
میگوید رد علیه الشیئی اذا لم یقبله وکذا اذا خطأه و تقول رد
الی منزله و رد الیه جوابا ای ارجع راغب میگوید از قسم اول قول
وی سبحانه است یردوکم علی اعقابکم ردو هم علی
و نرد علی اعقابنا و از ثانی قول وی تعالی است فرددناه

الی امتہ ولئن رددت الی ربی لاجدن خیرا منہا

منقلبا ثم تردون الی عالم الغیب والشہادۃ ثم

ردوا الی اللہ مولاہم الحق انتہی کلام الحافظ السیوطی بندہ

عاصی میگوید چون تعدیہ رد در روایت الی داود کہ بلفظ علی آمدہ بمعنی الی

تضمین باشد عبد الرؤف المناوی گوید کہ در روایت امام احمد

بلفظ الی واقع شدہ شاید در نسخہ او ہمچنان باشد و این عاصی

در نسخہ اطراف المسند کہ تالیف حافظ ابن حجر عسقلانی است

و بران خط مولف مرقوم ست بلفظ علی یافتہ و سبکی و سید علی

السمہودی از ابن قدامہ نقل کردہ کہ او این حدیث را از روایت

احمد بلفظ ما من احد یسلم علی عند قبری بزیادہ لفظ

عند قبری ذکر کردہ لیکن در نسخہ اطراف نیافتم واللہ اعلم

جواب تا من سیوطی میگوید ممکن است کہ از کلام شیخ تاج

الدین جواب دیگر انتزاع نماید و بطریق دیگر تقریر کردہ شود و آن

اینکه مراد بروح نطق است و برد استمرار است بلا مفارقت نهجی
که در وجه ثالث تقریر کردیم و برین تقدیر در حدیث دو مجاز واقع
شده یکی مجاز در لفظ رد و دیگر در لفظ روح اول استعاره
تبعیه است و ثانی مجاز مرسل و آنچه در جواب ثالث تقریر کردیم
دران فقط مجاز واحد است در لفظ رد جواب تاسع حافظ
سیوطی میگوید که ازین جواب یعنی جواب ثامن جواب دیگر مستنبط
میشود و آن اینکه روح کنایت است از سمع و مراد این است
که الله تعالی بروی صلی الله علیه وسلم سمع او که خارق عادت است
رد کند بر وجهیکه سلام سلام کننده را می شنود اگرچه در بلاد دور
و دراز باشد و جواب سلامش میدهد بلا احتیاج بواسطه مبلغ و
ازان سمع معتادش مراد نیست و آن سرور صلی الله علیه وسلم
را در دنیا حالتی بود که ازان سمعیکه خارق عادت بود سماعت

میکرد و توجیهی که اطیط آسمان را می شنید و این سمع خارق گاه
منفک میشد و گاه عود میکرد که در آن مانعی نیست و حالت
وی صلی الله علیه وسلم در برزخ مثل حالت دنیاست بلا تفاوت
بندهٔ عاصی میگوید که این توجیه مخالف احادیث سابقه که آن
تبلیغ بواسطه ملک آمده است میشود مگر اینکه گویند آن سرور صلی
الله علیه وسلم بسمع خارق میشنود و ابلاغ ملک فقط برای تشریف
و تعظیم است چنانکه در حضور ملوک واکابر با وجود استماع کلام
مبلغ کلام او در حضور پادشاه میرساند

جواب عاشر

سیوطی گفته ازین جواب دیگر بر می آید و آن اینکه مراد
برد روح تفرغ از شغل و فراغ دل از آنچه آنسرور صلی الله علیه
وسلم در برزخ در پی آن می باشند از نظر کردن در اعمال امت
و آمرزش طلب کردن برای گناهان ایشان و دعا کردن جهت
دفع بلایا از ایشان و گردیدن در اقطار ارض تا برکت در آن فرود آید

و تشریف آوردن بر جنازهای صلحا است که این همه امور از جملهٔ
اشغال وی صلی الله علیه وسلم است در برزخ چنانچه احادیث
و آثار باین وارد اند و هرگاه سلام بر آن حضرت صلی الله علیه و
سلم از افضل اعمال و اجل قربات بود سلام کننده جهت تشریف
و مجازات باین اختصاص یافت که سرور عالم صلی الله علیه وسلم
اشغال خود را لحظهٔ ترک کرده بجوابش می پردازند انتهی این خاصی
میان این جواب و جواب رابع فرقی نمی یابد در آنجا ترک اشغال را
با فاقه تعبیر کرده و درینجا به تفرغ و مآل هر دو واحد است والله اعلم

جواب حادی عشر سیوطی گفته مرا جواب دیگر ظاهر شد
و آن اینکه مراد از روح روح حیات نیست بلکه مراد از ان ارتیاح
است یعنی شاد شدن چنانچه بعضی قرأ قول وی سبحانه فروح
و ریحان را بضم را روح خوانده اند پس معنی حدیث این است
که از سلام سلام کنندگان آن سرور صلی الله علیه وسلم را شادمانی

وفرح وبشاشت حاصل میشود ازانکه آنسرور صلی الله علیه وسلم
این را دوست میدارند پس این باعث جواب وی صلی الله علیه وسلم
میکرد انتهی بنده عاصی میگوید این جواب از ابن العماد نیز
منقول است گفته که مراد از روح درینجا سرور است مجاز
ثانی عشر سیوطی گفته مراد بروح رحمتی است که از ثواب صلاة
حاصل میشود ابن الاثیر در نهایه گفته که ذکر روح در احادیث
متکرر شده است چنانکه در قرآن متکرر شده و بچند معانی آمده
و در غالب روحی مراد است که جسد بآن قائم می ماند و بر قرآن
و وحی و رحمت و جبرایل نیز اطلاق می یابد انتهی ابن المنذر در تفسیر
خود روایت کرده که حسن بصری رحمة الله علیه قول وی تعالیٰ
فروح ریحان را بضم خوانده و گفته که روح بمعنی رحمت است
و در حدیث انس سابق آمده که صلاة در قبر وی صلی الله علیه و
سلم داخل میشود چنانکه هدایای شما داخل میشوند و مراد ثواب

صلاة است کہ رحمت و انعامات وی سبحانہ اند انتہی کلام السیوطی

جواب ثالث عشر شیخ جلال الدین سیوطی گفتہ کہ مراد

از روح فرشتہ ایست کہ جہت تبلیغ سلام بقبر وی صلی اللہ علیہ وسلم

موکل است و اطلاق روح بر غیر جبرئیل از فرشتگان آمدہ چنانچہ

راغب گفتہ کہ اشرف ملائکہ موسوم اند بروح انتہی و معنے رد اللہ

الی روحی این است کہ فرستاد کسی را کہ برای تبلیغ سلام

موکل است انتہی کلام السیوطی بندۂ عاصی میگوید این جواب را صاحب

فتح الباری ہم نقل کردہ و گفتہ المراد بالروح الملک الموکل بذلک

جواب رابع عشر سیوطی گوید کہ راغب گفتہ از معانی رد تفویض

است یقال رددت الحکم فی کذا الی فلان ای فوضتہ

الیہ اللہ سبحانہ میفرماید فان تنازعتم فی شیء فردوہ

الی اللہ والرسول و فرمودہ ولو ردوہ الی الرسول و الی

اولی الامر منہم پس درینجا مراد این ست کہ اللہ تعالی رد سلام

او بمن تفویض کند و مراد بروح رحمت ست وصلاة از الله تعالی

بمعنی رحمت است گویا که سلام کننده بسلام خود متعرض شده برای

طلب صلاة از الله تعالی حیث تحقیق قول وی صلی الله علیه وسلم

مَنْ صلی علی واحدة صلی الله علیہ عشرا وصلاة از الله

تعالی بمعنی رحمت ست پس الله تعالی امر این رحمت بسوی نبی صلی

الله علیہ وسلم تفویض کرد تا سلام کننده را بآن دعا کند و اجابت

دعا یش صلی الله علیہ وسلم قطعا حاصل می شود و رحمتیکه سلام کننده را حاصل میشود از برکت دعا

وی صلی الله علیہ وسلم باشد و این دعا در قبول سلام سلام کننده

و پاداشش بر آن بمنزلہ شفاعت می شود حاصل معنی حدیث برین

توجیہ این ست که اِلّا فَوَّضَ اللهُ اِلَیَّ اَمْرَ الرَّحْمَةِ الَّتِیْ تَحْصُلُ

للمسلم بسببی فاتولی الدعاء بها بنفسی بان انطق

بلفظ السلام علی وجہ الرد علیہ فی مقابلۃ سلامہ

والدعاء لہ یعنے مگر تفویض میکند بسوی من الله تعالی امر رحمت را

که سلام کننده را السبب من حاصل میشود پس من بنفس خود متولی دعا

بآن میشوم و در مقابله سلام و دعا را او بوجه جواب بلفظ سلام نطق

میکنم انتهی کلام السیوطی تکلفی که درین جواب ست مخفی نیست

جواب خامس عشر سیوطی گفته مراد از روح رحمتی است

که در دل شریف وی صلی الله علیه وسلم را مستا وست و را فتیکه بر آن

مجبول شده و گاه باشد که وی صلی الله علیه وسلم بر کسیکه گناه

بزرگ از وصادر شده ست یا محارم الهی را هتک کرده بغضب درآید

پس صلاة بروی صلی الله علیه وسلم سبب مغفرت ذنوب آنکس گردد

چنانچه در حدیث آمده اِذًا تُکْفٰی هَمَّکَ وَیُغْفَرُ ذَنْبُکَ

پس سرور عالم صلی الله علیه وسلم خبر داد که انه ما من احد یسلم

علیه وان بلغت ذنوبه ما بلغت الا رجعت الیه

الرحمة التی جبل علیها حتی یرد السلام علیه بنفسه

ولا یمنعه من الرد علیه ما کان قبله من ذنب یعنی نیست

هیچ کسی که بر وی صلی الله علیه وسلم سلام کند اگرچه گناهانش

بمبلغی عظیم رسیده باشند مگر اینکه رحمتی که رسول الله صلی الله

علیه وسلم بر آن مجبول اند باز می آید تا بحدیکه بنفس خود برورد سلام

کنند وگناهانیکه پیش از سلام از وصادر شده اند از رد سلام

باز ندارند انتهی بتکلف این جواب هم مخفی نیست جواب

سادس عشر حافظ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری نقل

کرده وشیخ ابن حجر مکی درکتاب در المنضود آورده که اعتراض را

که آن عود روح بجسد است مسلم داشتیم لیکن ازان محذور لازم نمی

آید چه درین رد نزع موت ومشقت آن نیست اگرچه متکرر گردد

بندهٔ عاصی میگوید برین جواب خدشهٔ که وارد میشود در جواب

دوم از سیوطی منقول گشت جواب سابع عشر سید علی

سمهودی درکتاب وفاء الوفا گفته که این خطاب بر متعدام فهم

مخاطبین است در حق کسانیکه از دنیا رفته اند چه در ایشان برای

سماع و جواب عود روح ضرورست تا بشنوند و جواب دهند گویا چنین
فرمود من جواب می دهم جواب تام و سماعت می کنم سماع تام و
دران دلالت است که روح وقت سلام اول سلام کننده عود کرد
و قبض آن بعد ازین وارد نشده و کسی بتکرار عود روح قایل نیست
چه این مفضی است بموتات کثیره که بحصر نمی آیند **فصل** بدانکه
آنچه در حیات انبیا علیهم الصلاة والسلام و بقاء ایشان در قبور
ذکر کردیم مختار جمهور علما است بعضی فقها در مستمر بودن ایشان در قبور
سخن کنند و گویند که ایشان از قبور مرتفع شوند امام ابو القاسم
الرافعی در جنایز عزیز در وجه امتناع نماز جنازه بر قبور انبیا علیهم
الصلاة والسلام گفته که وجه ثالث در جواز نماز بر قبر این است
مادام که چیزی از میت در قبر باقی ماند نماز بر وی جایز است اگر اجزا
همه انمحاق یابند نماز جایز نیست چه آنچه بر آن نماز گذارند باقی نمانده
و گفته که برین وجه علت امتناع صلاة بر قبور انبیا نه از جهت آنکه

است زیراکه زمین اجساد انبیا را نمی خورد لیکن در حدیث آمده که
وی صلی الله علیه وسلم فرمود انا اکرم علی ربی من ان یترکنی فی قبری
بعد ثلاث شیخ علاء الدین قونوی گفته آنچه بر من ظاهر میشود این
است که اعتقاد حیات انبیا علیهم الصلاة والسلام در قبور و ابدان
ایشان در روی بر وجهی که پیش از وفات ثابت بود و استمرار و استقرار
ایشان در قبورهم برین وجه از مسایل فروع نیست که در وی بدلایل
ظنیهٔ غیر قطعیه اکتفا توان کرد و بمشاهدهٔ عیانی ثابت شده که حیاتی
که پیش از وفات ثابت بود زوال پذیرفته و فانی شده و ادعاء
عود آن حیات را دلیلی قاطع و حجتی ساطع باید تا اعتقاد بدان
صورت بندد و با آنکه ما اعتقاد داریم بحیات ایشان نزد پروردگار
جل جلاله بحیاتی که اشرف و اکمل و اعلا است ازین حیات متعارف
و اعتقاد داریم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم با رفیق اعلا است
در سموات علا نزد سدرة المنتهی عندها جنة الماوی و این حالت

افضل واکمل است ازینکه در قبر مقیم بود اگرچه بمقتضای حدیث
نبوی صلی الله علیه وسلم فسحتی و وسعتی در قبر مومن میکنند که مد بصر باشد
چه جای قبر سرور انبیا و سید اصفیا صلی الله علیه وسلم ولیکن بودن
او در جنت اعلا که عرض او عرض سموات وارض بود اکمل و اعلا
است باانکه در حدیث آمده که انبیا را علیهم الصلاة والسلام بعد از
چهل روز در قبور نمیگذارند وایشان نماز میگذارند پیش پروردگار
خود تا نفخ صور و در حدیث دیگر آمده که من گرامی ترم نزد پروردگار
خود که بعد از سه روز مرا بقبر بگذارد و پس ظاهر شد که قطع باقامت
انبیا علیهم الصلاة والسلام باین حیات در قبور واستمرار ایشان
در وی چنانچه پیش از وفات بود متعذر است واما صلاة موسی
علیه السلام در قبر دلالت ندارد بر استمرار اقامت او در وی کیف
وحال آنکه در حدیث صحیح آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را
وانبیاء دیگر را صلوات الله علیهم اجمعین در سموات ملاقات کرد بس

وجه توفیق آن بود که با وجود قرار ایشان بر سموات گاهی انتقال
بجای دیگر از موضع قبر وغیره نیز کنند واز ینجا لازم نیاید که در
قبور مستمر ومستقر باشند انتهی کلامه ودرین کلام نظر ست بچند وجه
یکی آنکه از اول کلام او مفهوم میشود که احادیثیکه در بیان حیات
انبیا وارد اند اخبار احاد اند واثبات حکم بچنین احادیث ظنی
ست ودر اعتقادیات چنین احادیث حجت نمیشوند اگرچه چنین
باشد پس بعد ازین اعتقاد حیات که وارد از کجا ثابت شد
ورفع از قبر بحدیث صحیح ثابت نشده فضلا عن کونه قطعیا ثانیا
که مرادش از نفی حیات حیات معهود ست که در دنیا بود وحیاتی
که ایشان را ثابت ست نوعی دیگر ست چنانچه شیخ عبدالحق
دهلوی گفته که از صریح منطوق کلام قونوی ظاهر شود که تردد
او در استمرار حیات واستقرار ایشان ست در قبور ولیکن اصل مدعا
که ثبوت حیات ست نزد پروردگار عزاسمه مقرر ست از جهت ثبوت

آن بدلیل قطعی که نص قرآن است چنانچه خود بعد از ایراد کلام مذکور گفته
است اما در اثبات حیاتی دیگر مغایر این حیات معهوده متعارفه که
در سطر عادت بشریت بی تغذی و لوازم آن صورت بقا نه پذیرد هیچ
نزاعی و ترددی نیست پس محصل خلاف در دوام و استمرار است در
قبور بحیاتیکه پیش از وفات بود انتهی بندهٔ عاصی گوید برین تقدیر
خدشه دیگر راه می یابد که چون اصل حیات بدلیل قطعی متحقق گردد اثبات
نوع آن از دلیل ظنی کفایت میکند چنانکه در اثبات حوض و صراط وغیره
که اصل آن بدلایل قطعیه ثابت است در دیگر صفات آن بر اخبار احاد کفایت
کنند دوم آنکه احادیث که برفع آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آورده
مطعون است حدیث انبیا بعد از چهل شب گذاشته نمیشوند الحدیث
آنرا بیهقی از طریق اسمعیل بن طلحه بن زید از محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی
از ثابت از انس رضی اللہ عنہ روایت کرده که رسول اللہ صلی اللہ علیه
وسلم فرمود اِنَّ الانبیاءَ لا یترکون فی قبورهم بعد اربعین

لیلۃ ولکنہم یصلون بین یدی اللہ حتی ینفخ فی

الصور و این حدیث ضعیف است از جہت محمد بن عبد الرحمن

بن ابی لیلی شعبہ گفتہ ما رایت اسوء حفظا من ابن ابی لیلی و زائدہ احادیث

او را ترک کردہ یحیی بن سعید گفتہ او ضعیف است احمد بن حنبل گفتہ

کہ او سئی الحفظ مضطرب الحدیث است و یحیی گفتہ کہ انہ لیس بذاک و نسائی

گفتہ کہ انہ لیس بالقوی و عبد الرزاق در مصنف از ثوری از ابی المقدام

از سعید بن المسیب روایت کردہ کہ وی قومی را دید کہ بر نبی صلی اللہ

علیہ وسلم سلام کنند پس گفت ما مکث نبی فی الارض اکثر

من اربعین یوما و در سند این ابو المقدام است اکثر وہم میکند

و سفیان در جامع خود روایت کردہ کہ یکی از شیوخ ما گفت کہ سعید

بن المسیب گفت کہ ہیچ نبی در قبر زیادہ از چہل شب نمی ماند تا آنکہ رفع

کردہ شود و شیخ سفیان مجہول است پس روایت قابل حجت نیست

و حدیث دیگر کہ ذکر کردہ من کرامی ترم الحدیث محدثین گویند کہ آن

حدیث لا اصل له است چنانچه دمیری وغیره نص کرده اند و حافظ
عسقلانی در فتح الباری گفته که حدیث انس را بیهقی از روایت
محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی که احد فقها است روایت کرده و وی
سیئی الحفظ است و گفته غزالی و بعد از و رافعی حدیث مرفوع ذکر کرده
اند که انا اکرم علی ربی من ان یترکنی فی قبری بعد ثلاث و این حدیث
لا اصل له است مگر اینکه آنرا از حدیث ابن ابی لیلی اخذ کرده شود و
لیکن این اخذ جید نیست زیرا که روایت ابن ابی لیلی قابل تاویل
است بیهقی گفته اگر روایت ابن ابی لیلی صحیح باشد مراد از ان این
است که انبیا تا آن مدت یعنی چهل شب گذاشته شوند و بعد از ان
روبروی پروردگار نماز گذارند و در تخریج احادیث عزیز گفته که قوله
روی انه صلی الله علیه وسلم قال انا اکرم علی ربی من ان یترکنی قبری
بعد ثلاث امام الحرمین در نهایه نیز چنین آورده و بعد از ان گفت که
ما مکث نبی فی قبره اکثر من اربعین لیلة حتی یرفع و روایت کرده است

عبد الرزاق در مصنف از ثوری از ابی المقدام از سعید بن المسیب
که وی قومی را دید بر نبی صلی الله علیه وسلم سلام کنند پس گفت
ما مکث نبی فی الارض اکثر من اربعین یوما واین ضعیف است وعبد الرزاق
در عقب این حدیث انس مرفوع آورده که مررت بموسی لیلة
اسری بی وهو قائم یصلی فی قبره وعبد الرزاق از ایراد این
حدیث در عقب آن اراده کرد که انچه از ابن المسیب مروی گشته
مردود است واز جملهٔ احادیث که این احادیث را قدح کنند حدیث
اوس بن اوس است صلاتکم معروضة علی الحدیث وحدیث ابی هریره
است انا اول من تنشق عنه الارض وطبرانی وابن حبان در
ضعفا وابن جوزی در موضوعات از حدیث انس مرفوع مثل
حدیث اول روایت کرده اند ابن حبان گفته که این باطل وموضوع است
بعد ازان حافظ عسقلانی گفت که غزالی را در کتاب کشف علوم الآخره
درینجا کلامی واقع شده که ازان تعجب بسیار روی نمود وی حدیث را

بلفظ امام الحرمین آورده بعد ازان گفته که سه در عشرات بودند زیراکه
حسین رضی اللہ عنہ بر رأس ستین مقتول گشت پس اللہ تعالی بر
اہل زمین خشمناک شد و نبی صلی اللہ علیہ وسلم را بر آسمان بردواین
غلط بین است انتہی بندۂ عاصی میگوید ابن جوزی این حدیث را
در کتاب الموضوعات از طریق ابن حبان از حسن بن سفیان از ہشام
بن خالد الازرق از حسن بن یحیی الخشنی از سعید بن عبد العزیز از یزید
بن ابی مالک از انس مرفوع روایت کرده که ما من نبی یموت
فیقیم فی قبرہ الا اربعین صباحا حتی ترد الیہ روحہ ابن
جوزی گوید که این حدیث باطل است و خشنی منکر الحدیث است جداً
روایت میکند از ثقات چیزیکہ اصل ندارد انتہی و ذہبی در میزان ہم
گفته که انہ باطل موضوع وان الخشنی تفرد بہذا الحدیث لیکن سیوطی گوید
که خشنی از رجال ابن ماجہ است اکثر محدثان او را ضعیف کرده اند لیکن
نسبت بوضع وکذب نکرده اند دحیم گفته لا باس بہ وابو حاتم گفته

صدوق سئی الحفظ و ابن عدی گفته تختلف روایاته وکسی که حالش چنین
باشد بر حدیث او حکم بوضع نخواهند کرد سوم آنکه رفع از قبر مخالف
نص قرآن و حدیث است وی سبحانه میفرماید منها خلقناکم
وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری وفرموده اماته
فاقبره ثم اذا شاء انشره ودرین معنے دیگر آیات بسیار اند
ودر حدیث صحیح آمده انا اول من ینشق عنه الارض این را
مسلم از ابی هریره و امام احمد ترمذی و ابن ماجه از ابی سعید خدری
رضی الله عنه روایت کرده اند ترمذی گفته که انه حسن صحیح و بلفظ
مسلم انا اول من ینشق عنه القبر آمده ودر بعضی طرق ابی سعید بلفظ
تنشق الارض عن جمجمتی آمده و بخاری و مسلم از جبیر بن مطعم رضی الله
عنه روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود انا
الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی ودر روایتی علی
عقبی آمده و بخاری در حدیث مقتل عمر روایت کرده که عمر رضی الله عنه

فرزند خود عبد اللہ بن عمر را نزدیک عائشہ فرستاد و گفت کہ او را بگو

کہ یَسْتَاذِنُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ اَنْ یُدْفَنَ مَعَ صَاحِبَیْهِ

لغایت میخواہد کہ جسد مبارک وی صلی اللہ علیہ وسلم در قبر شریف

است و نیز بخاری از عروہ بن الزبیر روایت کردہ کہ چون دیوار حجرہ

شریف در زمان ولید بن عبد الملک بیفتاد و مردم بناء آن شروع کردند

قدمی ظاہر شد مردم اندیشناک شدند و گمان بردند کہ آن قدم رسول

اللہ صلی اللہ علیہ وسلم است کسی نیافتند کہ آنرا بداند تا آنکہ عروہ گفت

واللہ این قدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نیست مگر این قدم

عمر است اگر آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم از قبر مرفوع گشتی تابعین را

در آن تردد نشدی و امام احمد از مغیرہ بن شعبہ روایت کرد کہ چون

عثمان رضی اللہ عنہ را محاصرہ کردند مغیرہ گفت مصلحت در آن است

کہ باہل شام ملحق شوی تا ازین بلا و محنت خلاص یابی فرمود ہرگز روا

ندارم از دار ہجرت خود مفارقت کنم و مجاورت رسول اللہ صلی اللہ

علیه وسلم را بکذارم و عبد الرزاق در مصنف باسناد صحیح روایت
کرده که ابن عمر رضی الله عنهما چون از سفر می آمد نزدیک قبر نبی صلی
الله علیه حاضر میشد و میگفت السلام علیک یا رسول الله السلام
علیک یا ابا بکر السلام علیک یا ابتاه و حافظ طلحه بن محمد در مسند
خود از صالح بن احمد از عثمان بن سعید از ابی عبد الرحمن المقری از ابی
حنیفه از نافع از ابن عمر روایت کرده گفت از سنت است که نزدیک
قبر نبی صلی الله علیه وسلم در آید و پشت خود بسوی قبله کند و روی خود
سوی قبر شریف نماید و بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمت الله
و برکاته و این روایت ابن عمر معارض است قول ابن المسیب را
و از جمله دلایل بودن حی صلی الله علیه وسلم در قبر این است که
که حسینی در اخبار مدینه از عائشه رضی الله عنها روایت کرده که وی
هرگاه آواز میخ زدن در دیوار خانهای که گرد مسجد رسول الله
صلی الله علیه وسلم بود ند شنیدی بآن کس گفته فرستادی که رسول الله

صلی الله علیه وسلم را اذیت مرسانید و گویند که نظر باین علی بن ابی طالب
رضی الله عنه درهای خانهٔ خود نساخت مگر در جای دیگر و از عروه بن
الزبیر آمده که در زمان عمر رضی الله عنه در حق علی مرتضی رضی الله عنه
مردی سخن کرد عمر او را گفت قبحک الله تو رسول الله صلی الله علیه و
سلم را در قبر ایذا رسانیدی و این همه دلالت دارند بر حیات و بودن
جسد شریف وی صلی الله علیه وسلم در قبر و مؤید این است واقعهٔ
سلطان نورالدین محمود بن زنگی شهید و آنرا جمعی از مورخان ثقات
از علما و مشایخ مدینه ذکر کرده اند که در سنه سبع و خمسین و
خمسمائه سلطان مذکور بخواب دید که رسول الله صلی الله علیه وسلم
اشارت کبسوی دو مرد کرده فرمود که مرا ازین هر دو برهان سلطان
بیمناک بیدار شده وضو کرد و نماز گذارد و بخواب رفت و همین
واقعه دید و باز بیدار شده نماز ادا کرد و بخواب رفت بار ثالث
باز همان بخواب دید و بیدار شده مضطرب گردید و دستور خود را طلبید

ازین واقعه او را آگاه کرد دستور گفت شاید امری در مدینهٔ منوره
وقوع یافته بجناح تعجیل خود را در انجا برسان و این واقعه از مردم نهبیان
داد سلطان همان وقت اسباب سفر مهیا کرده همراه خود چند نفر
گرفته بامدادان روانهٔ مدینه شد و در شانزده روز بمنزل مقصود
فایز گردید و به تدبیر دستور مردم مدینه را می طلبید و بایشان اموال
می بخشید و بنظر تامل مردم را میدید تا اینکه بمدینه کسی نماند سلطان
پرسید اکنون ایا کسی هست که نزد ما حاضر نشده گفتند نی فرمود
باز نظر کنید منهیان خبر رسانیدند که دو مرد از اهل مغرب که بزیور
صلاح و تقوی آراسته و بنعوت وسخا پیراسته اند درینجا رسیده
سلطان باحضار ایشان فرمان داد چون نظرش برین دو کس افتاد
دید که همان دو کس اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم اشارت فرمود
پرسید از کجا یید گفتند از اهل مغرب هستیم و مجاورت رسول الله
صلی الله علیه وسلم اختیار کردیم هر چند مبالغه کرد بر گفته خود اصرار کردند

بمنزل ایشان رفته تفحص کرد بجز مال و بسیار کتب چیزی ندید مردم مدینه
توصیف کردند که این هردو صایم النهار و قایم اللیل اند و نماز
پنجگانه در مسجد بجماعت ادا میکنند و سایل را محروم نمیگذارند و بذل
و نوال ایشان اهل مدینه را فرا گرفته است سلطان متحیر شد و بنفس خود
در خانه متفحص گشت و فرش ایشان برداشت ناگاه دید که سردابی
بسوی حجرهٔ شریف کنده اند آخر به تهدید و ضرب اقرار کردند که
ما نصرانی ایم و نصرانیان باموال جزیله ما را فرستاده اند تا جسد شریف
را ببریم و ما سرابه را بوقت شب میکندییم و خاک را در صنادیق
چرمی نهان کرده در بقیع می انداختیم چون قریب بحجرهٔ شریفه رسیدیم
آواز رعد و صاعقه شروع کردید و زمین بلغزش در آمد گمان بردیم
که کوههای مدینه منقلع میشوند شب این ماجری روی نمود و بهمان صبح
سلطان در رسید پس سلطان امر کرد تا گردن آن هردو زدند و گرد
حجرهٔ شریفه از رصاص محکم کرد سلطان مذکور مردی نیکو سیرت بود ابن

الاثیر گفته که در سلاطین اسلام بعد از خلفاء راشدین و عمر بن
عبد العزیز کسی مثل او نشده و امام یافعی از بعضی شیوخ عارفین
نقل کرده که سلطان نور الدین در زمرهٔ چهل مرد است از اولیا که بهمان
حق میباشند و جز این احادیث دیگر که سابق ذکر کردیم همه بر تقاء
جسد آن سرور صلی الله علیه وسلم در قبر دلالت دارند چهارم آنکه
دفن وی صلی الله علیه وسلم در قبر به عیان متحقق شده و نصوص
قطعی بر بقاء هر کس در قبر و حشر او از آن ناطق اند برای رفع از قبر دلیل
قطعی باید تا بتخصیص آن حکم کنیم و لیس فلیس سید علی سمهودی
گفته نزد ما مقطوع به است که رسول الله صلی الله علیه وسلم را در قبر شریف
نهادند و اصل استمرار است در قبر وی صلی الله علیه وسلم در قبر مستمر
خواهد بود تا اینکه دلیل قطعی بر خلاف آن قائم شود حال اینکه آنچه
از ابن المسیب آمده بصحت نرسیده و از غیر او آنچه استمرار را می خواهد
آمده بعد از آن قول عثمان را که سابق ذکر کردیم نقل کرده پستر گفته که

قصهٔ سعید بن المسیب در سماع اذان و اقامت در ایام حرّه از
قبر شریف وی صلی اللہ علیہ وسلم مشہور است انتہی عبد الحق دہلوی
گفته بعد از ثبوت اصل حیات بدلیل قطعی و عدم قطع چنانچه قونوی
خود اعتراف کرده بر ایسچ کدام از جانبین نه استمرار در قبر چنانچه وی
ذکر کرده و بحدیث الانبیاء لا یترکون وانا اکرم علی ربی
الحدیثین معاضدت و تقویت نموده و نه عدم استمرار از جهت
ورود الانبیاء احیاء فی قبورهم یصلون و صحت رویت موسی مصلی در
قبر بحکم اذا تعارضا تساقطا شک نیست که وضع اجساد شریفهٔ ایشان
در قبور مشاهد و معاین است و اصل بقاء آنها است بر حال خود و عدم
انتقال مادام که دلیل قطعی بر خلاف آن قائم نشود و لم یقم تا بیان ثابت
شد حیاتی که مقطوع به است در قبور باشد نه در سموات انتہی پوشیده
نماند که این جواب تسلیمی است و وجه ترجیح از انچه سابق ذکر کردیم ظاهر
میکردد پنجم آنکه ترجیح بودن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جنت اعلا

براستمرار او در قبر شریف از جهت وسعت جنت وضیق قبر غیر
مسلم است میتواند که وسعت قبر شریف چون وسعت بهشت باشد
عبد الحق دهلوی گفته که قبر احاد مومنین روضه است از ریاض جنت
پس قبر شریف سید المرسلین علیه الصلاة والسلام افضل باشد
وتواند بود که وی را صلی الله علیه وسلم هم در قبر از تصرف و نفوذ
حالتی بود که از سموات وارض وجنان حجاب مرتفع شود بی تجاوز
وانتقال زیراکه امور آخرت واحوال برزخ براحوال دنیا که مقید بمضیق
حدود وجهات ست قیاس نتوان کرد انتهی ششم انکه صلاة موسی
علیه السلام در قبر ورویت سرور انبیا صلی الله علیه وسلم او را در آسمان
آنچه تطبیق داده که انبیا علیهم الصلاة والسلام با وجود استقرار ایشان
بر سموات گاهی بقبور نیز نزول وانتقال میکنند قابل حجت نیست چه
کسیکه قایل استقرار ایشان است در قبور بر عکس آن میرود ومیگوید که
با وجود قرار ایشان در قبر در بعض احیان بقوت نفوذی که دران

عالم ایشان را داده اند عروج و انتقال بسموات نیز نمایند چنانچه
بیانش در باب سوم کردیم تو نوی بعد از تردد در وجود انبیا علیہم
الصلاۃ والسلام در قبور گفته که گمان نبرند که التفات ایشان
بقبور منقطع و تعلق ایشان بدان مرتفع گشته بلکه میان ایشان
و قبور علاقۂ خاصه مستمرۂ غیر منقطعه ثابت است که نسبت با ماکن دیگر
ثبوت ندارد و ہمچنین درمیان قبور سائر مومنین وارواح ایشان
نسبت خاص است مستمر که بدان زایران را می شناسند و رد سلام
بر ایشان کنند بدلیل استحباب زیارت در جمیع اوقات بعد از ان
احادیث کثیرہ درینباب آورده میگوید که جمیع این احادیث دلالت
دارند برآنکه اموات را ادراک و سمع حاصل است و شک نیست که سمع
از اعراض است که مشروط است بحیات پس ہمه حی اند ولیکن حیات
ایشان کمتر از حیات شہدا است وحیات انبیا علیہم الصلاۃ والسلام
کاملتر از حیات شہدا است انتہی باید دانست که سید علی سمہودی گفته

امام ابو عبد الله بن عبد الملک المرجانی در کتاب اخبار المدینه از
صاحب الدر المنظم نقل کرده که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم
وفات یافت برای رحمت امت در ایشان گذاشته شد از رسول
الله صلی الله علیه وسلم مروی است گفت هیچ نبی که او را در قبر دفن
کردند مگر اینکه بعد از سه روز او را بر میدارند جز من از پروردگار عز
وجل خواستم که میان شما تا روز قیامت باشم انتهی عبد الحق دهلوی
گفته بموجب سیاق این حدیث تواند که استمرار در قبر بحقیقت
حیات مخصوص حضرت سید المرسلین باشد صلی الله علیه وسلم و سائر
انبیاء علیهم الصلاة والسلام حیات عند الله که متفق علیه است
ثابت بود بنده عاصی میگوید این حدیث که سمهودی نقل کرده حال
آن معلوم نیست مادام که بسند صحیح بثبوت نرسد خصوصیت بآن
ثابت نمیشود سیوطی وغیره محققان که خصوصیات را جمع کرده اند
باین متعرض نشده اند وبردن موسی علیه السلام جسد یوسف علیه السلام که در نیل مدفون

بود چنانچه سابق ذکر کردیم منافی این ہست والله اعلم باب

چهارم در تفسیر حیات که درین ابواب مذکور شد

حیاتیکه انبیا علیهم الصلاة والسلام را ثابت ہست بحیات دیگران فرق دارد چه حیات انبیا بهمه وجوه اعلی واکمل است بعضی گفته اند که حیات سرور کائنات علیه الصلوات والتسلیمات حقیقی ہست حتاکه حکم اموات بروی صلی الله علیه وسلم جاری نیست از انکه ازواج وی صلی الله علیه وسلم در نکاح دیگری در آمدن روا نیست ومال وی صلی الله علیه وسلم بر ملک او باقی ہست وبحدیث بخاری مسلم که از ابی بکر صدیق رضی الله عنه روایت کرده اند استدلال کرده اند که گفت فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم لا نورث ما ترکنا صدقة انما یاکل آل محمد فی هذا المال گفت ابوبکر رضی الله عنه والله من ص. قه رسول الله صلی الله علیه وسلم را از حال او که در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم بود تغیر ندهم وهر آینه در آن عمل کنم انچه در ان رسول

الله صلی الله علیه وسلم میکرد وصاحب تلخیص که از ائمه شافعیه است
گفته مال وی صلی الله علیه وسلم بعد از وفات بر ملک وی صلی الله
علیه وسلم باقی ست از ان نفقه که در حیات خود بکسی میداد او را
باید داد وامام الحرمین گفته که آنچه سرور انام علیه الصلاة والسلام
گذاشته بود حکمش همان ست که در حالت حیات بود وابوبکر صدیق
رضی الله عنه از متروکهٔ وی صلی الله علیه وسلم نفقه بر محلات و
خادمان او میداد از آنکه آن مال بر ملک وی صلی الله علیه وسلم
باقی ست زیراکه انبیا زنده اند ومقتضای این قول اثبات حیات است
در احکام دنیا واین زاید ست بر حیات شهدا لیکن امام نووی تصحیح
کرده که ملک وی صلی الله علیه وسلم زایل گشته ومتروکاتش صدقه
بر همه مسلمانان ست ورثه را بآن اختصاص نیست مقریزی اعتراض میکند
که قرآن عزیز بموت وی صلی الله علیه وسلم ناطق ست که انک
میت وانهم میتون وآنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده که

الی مقبوض و صدیق رضی اللہ عنہ گفتہ فان محمدا صلی اللہ علیہ
وسلم قد مات وسلمانان بجواز اطلاق موت بر وی صلی
اللہ علیہ وسلم اجماع دارند پس چگونہ گفتہ شود کہ آنحضرت صلی
اللہ علیہ وسلم زندہ است وچگونہ مخلفات بر ملک او باشد امام
سبکی در جواب گفتہ اطلاق موت کہ بر آن سرور صلی اللہ علیہ و
سلم کردہ اند آن موت مستمر نیست وانتقال ملک و مانند آن
مشروط اند بموت مستمر وگرنہ این حیات ثانیہ حیات اخروی است
واین حیات بیشک از حیات شہدا اعلا واکمل است واین
حیات مر روح را بلا اشکال ثابت است ومر جسد را ہم ثابت است
زیرا کہ اجساد انبیا بوسیدہ نمی شوند وعود روح بسوی بدن در
سائر اموات متحقق است فضلا عن الشہداء فضلا عن الانبیاء علا
در استمرار روح در جسد است ودر آنکہ حیات بدن باین عود مثل
حیات دنیوی میباشد یا زندہ باشد بدون آن حیات وروح

در جائیکه الله تعالی خواسته است میباشد زیراکه ملازمت حیات
بروح امر عادی است نه عقلی واین عود روح را به بدن وکردیدن حالت
او بر مثال حالت دنیا عقل جائز میدارد اکر بسمع ثابت شود اتباع
آن لازم است و ثبوت آن از جمعی از علما آمده وصلاة موسی علیه الصلاة
والسلام در قبر شاهد آن است از آنکه صلاة میخواهد که جسد زنده باشد
وکذلک صفات انبیا که در شب اسرا مذکور اند همه صفات اجسام
اند واز زنده بودن جسد حقیقة لازم نیاید که حالت جسد بر مثال
حالت دنیا باشد در احتیاج بطعام و شراب وامتناع از نفوذ در
حجاب کثیف وغیر ذلک از صفات اجسام که در مشاهده ما می در آید
بلکه آنرا حکم دیکر باشد وعقل از اثبات حیات حقیقیه مر اموات را مانع نیست
واما در ثبوت ادراکات مثل علم وسماع مر جمیع اموات اشکالی نیست
چه جای انبیا انتهی ونیز سبکی کفته اکر کسی کوید چون حیات مر شهدا
ودیکران ثابت شد پس فرق میان شهدا ودیکران چیست جواب

آن بر دو وجہ است یکی آنکہ از اثبات حیات شہدا نفی حیات دیگران

لازم نیاید و در کریمہ ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل

اللہ امواتا الآیہ نفی حیات دیگران نیست بلکہ این آیت در

رد کسانیکہ اعتقاد عدم اتصاف شہدا باین صفات میداشتند

نص بر نام ایشان کرد از آنکہ قصہ در شان ایشان بود دوم آنکہ

انواع حیات متفاوت اند حیات اشقیا کہ معذب اند و حیات

بعضی مومنان کہ منعم اند و حیات شہدا کہ اکمل و اعلاست

و این نوع حیات و رزق کہ با ایشان حاصل ست دیگران راکہ

در رتبۂ ایشان نیستند میسر نیست و حیات انبیا علیہم الصلاۃ و

السلام از ہمہ اعلا و اکمل و اتم است از آنکہ این حیات روح و جسد

ہر دو را علی الدوام است چنانکہ در دنیا بود چنانچہ جمعی از علما گفتہ

اند کہ اگر این سخن ثابت نشود دران حال ہم حیات ایشان از حیات

شہدا و غیرہ بلاشک اکمل است اما نسبت بروح پس روح ایشان

باحضرت الهی جل شانه بکمال اتصال دارد و نعیم و شهود او بیشتر
است و با وجود این روح ایشانرا برین عالم توجه و اقبال و تصرف
است امانسبت به جسد پس بحدیثیکه ثابت شد یعنی زمین اجساد
ایشانرا نمی خورد انتهی و درجای دیگر گفته مقصود ازین همه تحقیق سماع
و دیگر اعراض است بعد از موت اگر گویند این اعراض مشروط اند
بحیات پس بعد از موت چگونه حاصل شوند گوئیم این خیال ضعیف
است از انکه او عا نمی کنیم که موصوف بموت موصوف بسماع است
مدعاء ما این است که سماع بعد از موت زنده را حاصل ست و آن
یا فقط روح است در حالت مرده بودن جسد یا روح متصل به بدن در
حالت عود حیات بجسد و در انسان دو چیز اند یکی جسد و دیگر
نفس و چون جسد بمیرد و حیات بسوی وی عود نکند در آنوقت نمی گوئیم
که چیزی از اعراض که مشروط بحیات اند بوی قایم باشد و چون حیات
بسوی جسد عود کند اتصاف او بسماع و دیگر اعراض صحیح باشد و نفس

بعد از موت باقی و عالم ہست باتفاق اہل اسلام بحدیکه چون عائشه
رضی الله عنہا انکار سماع اہل قلیب نمود مر ایشان را اثبات علم کرد
وگفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین فرمود که انہم
الآن لیعلمون ان ما اقول لہم حق بلکه غیر اسلامیین از
فلاسفه وغیره که ببقاء نفس قایل اند میگویند که نفس را بعد از موت
علم حاصل است و در بقاء نفس اختلاف نمیکنند مگر کسانیکه قول ایشان
اعتبار ندارد و مراد ما از بقائه آنست که بقاء آن واجب است چنانچه
بعضے اہل زیغ و الحاد بآن قایل اند و نه این است که آن ممکن است
لیکن وے ایما باقی ہست که وقت فناء عالم الله تعالی او را نیست کرده
بعد از ان اعاده کند بلکه مراد از بقا این ہست که نفس بعد از موت
بدن باقی میماند بعد از ان اگر فانی شود در روز قیامت با بدن اعاده
کرده شود و اگر فانی نگردد بدن اعاده کرده شود و نفس بسوی او رجوع
کند و مادام که باقی است معقولات را بلاشبهه درک کند اما ادراک

نفس مر محسوسات را مثل سمع وغیره پس در حالت تعلق آن ببدن
متکلمین را اختلاف ست که ایا فقط نفس مدرک ست وحواس بمنزله
طاقات اند یا حواس مدرک کنند بعد ازان بنفس میرسانند بر مثال حاجب
که میشنود و به پادشاه میرساند و بر هر دو قول نفس مسموع را درک
میکند و درین ادراک دلیلی بر شرط اتصال آن به بدن قایم نشده بلکه
ظاهر آنست که اتصال شرط نیست چنانکه در علم آن بمعقولات اتصال
شرط نیست و بیان امکان آن عقلا جهت اثبات او کافی ست
وچون سمع بآن وارد شود اتباع آن لازم و ما در مقام اثبات
آن مجرد عقل نیستیم بلکه در مقام عدم استحالهٔ آن و امر چنان ست
که سایل توهم کرده و آنچه از مشروطیت سمع بحیات ذکر کرده صحیح
است و روح بحیات متصف میشود و بیان آن موقوف ست بر نقل
کلامیکه در حقیقت نفس ذکر کرده اند بعد ازان سبکی کلام در حقیقت
روح ذکر کرده بعد ازان گفته کسانیکه روح را جسم قرار داده اند

اتصاف آن بحیات جائز و ما کلام او در روح در باب آینده نقل

میکنیم ان شاء الله تعالی باب پنجم در مقر ارواح

احادیث درین باب مختلف اند و علما آن اختلاف را بر اختلاف احوال اموات حمل کنند روایت کرده است مسلم از ابن مسعود رضی الله عنه گفت فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم که ارواح شهدا نزد خدای تعالی در جوفهای پرندگان سبز اند و در جنت هر جا که خواهند می چرند بعد از ان در قنادیل نور زیر عرش جای میگیرند و این حدیث سابق مذکور شد روایت کرده است امام احمد و ابوداود و حاکم و بیهقی از ابن عباس رضی الله عنهما گفت پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود چون اصحاب شما در جنگ احد شهید گشتند الله تعالی ارواح ایشان را در جوف پرندگان سبز گردانید که بر انهار بهشت می آیند و میوه های آن میخورند و در قنادیل طلائی که در سایهٔ عرش آویخته اند جای میگیرند روایت کرده است

ابن منده از انس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت
الله تعالی برانگیزد شهدا را از حواصل پرندگان سبز که در قنادیل
زیر عرش آویخته اند روایت کرده است احمد و عبد بن حمید و ابن ابی
شیبه و ابن حبان و حاکم و طبرانی و بیهقی از ابن عباس رضی الله عنهما
گفت فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم که شهدا در قبه
بر بارق که نهری به باب جنت است میباشند صبح و شام رزق
ایشان از بهشت می آید حاکم گفته که این حدیث بر شرط مسلم است
و ذهبی آنرا مسلم داشته و ابو الحسن الهیثمی گفته که رجال احمد ثقات
اند و سیوطی گفته که سند این حسن است روایت کرده است
بخاری از انس رضی الله عنه در قصه ام حارثه که رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود حارثه در فردوس اعلا است روایت کرده است
امام مالک در موطا و امام احمد و نسائی از کعب بن مالک رضی
الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نیست نسمه مومن مگر

پرندهٔ سبز که میخورد از درخت جنت تا اینکه باز گرداند الله تعالی اورا
در جسد بروز قیامت سیوطی گفته سند این صحیح است بندهٔ عاصی میگوید
این حدیث را امام احمد از امام شافعی از امام مالک از ابن شهاب
الزهری از عبد الرحمن بن کعب بن مالک انصاری از پدر خود کعب
بن مالک روایت کرده و رجال این سند همه ثقات اند و عبد الرحمن
بن کعب بن مالک تابعی ثقه است و گویند در زمان رسول الله صلی الله
علیه وسلم متولد شده و از رجال صحیحین است باقی رواة آن ائمهٔ اجلا
اند و حدیث بر شرط شیخین است و امام احمد این حدیث را از معمر و
از ابی اویس و یونس و غیره از زهری از عبد الرحمن از کعب موصل
روایت کرده اند و کذلک ابن ماجه از حارث بن فضیل از زهری
موصول روایت کرده مگر صالح بن کیسان از زهری از عبد الرحمن
بن کعب نزد احمد روایت کرده که انه بلغه ان کعب بن مالک فذکره
و شعیب از زهری مرسل روایت کرده و بر قواعد اصول هر که موصول

روایت کرده مقدم است و این حدیث را ترمذی بلفظ ان ارواح الشهداء فی طیر خضر تعلق من ثمر الجنة او شجر الجنة آورده و گفته سنا این حسن صحیح است وجز این دیگر احادیث مرفوع و موقوف بسیار آمده اند که بایکدیگر خلاف دارند محصل کلام ابن القیم اینکه صحیح در مستقر ارواح آنست که میان ایشان تفاوت بسیار است ارواح انبیا در اعلا علیین اند بتفاوت مقامات و ارواح شهدا در حواصل پرندگان سبز و بعضی پرندگان سفید و ارواح مومنان بر باب جنت و ارواح بعضی محبوس در قبر و بعضی محبوس در زمین و بعضی در تنور زناة و بعضی در نهر الدم غرض ارواح را خواه ارواح سعدا باشند یا اشقیا مستقر واحد نیست لیکن همگی ارواح را با وجود اختلاف محل و تباین مقر با اجساد خود در قبور اتصالی است که از ان نعیم یا عذاب که مقدر است حاصل میشود و ابن عبد البر گفته اصح اقوال در مقر ارواح اینکه ارواح بر افنیهٔ قبور می باشند و احادیث سوال و عرض مقعد و عذاب

قبر و نعیم آن و زیارت قبور و سلام بر ایشان و خطاب کردن بانها
مثل مخاطبه حاضر عاقل بر ہمین معنی دال اند ابن القیم برو تعقب کرده
و گفته اگر مراد و ازین قول این است که ارواح ملازم قبور می میباشند
و از انجا جدا نمی شوند پس خطا است و آنرا کتاب و سنت رد می کند
و عرض مقعد بر بودن روح نزد قبر دلالت نمی دارد بلکه دال برین است
که روح را با جسد اتصالی است که از ان عرض مقعد برو صحیح باشد
زیرا که روح را شانی دیگر است که در رفیق اعلی می باشد و با این اتصالی
بجسد می دارد بوجهیکه چون کسی سلام کند با وجود بودن روح بمکان
خود رد سلام کند سرور عالم صلی الله علیه و سلم جبرئیل را دید که ششش
صد باز و می دارد و از ان دو باز و افق را سد و ده ساخته با این حسبامت
از ان سرور صلی الله علیه و سلم چنان نزدیک میشد که زانوی او با زانوی
رسول الله صلی الله علیه و سلم متصل می گشت و دستها بر ران می نهاد
قلوب مخلصین برین ایمان آرند چه ممکن است که جبرئیل علیه السلام این چنین

باشد در مقام خود بود بعد ازان گفته مردم بسبب قیاس غائب بحاضر در
غلط می افتند چه می فهمند که روح از جنس اجسام معهوده ما است که چون
یک مکان را شاغل باشد بودن او در مکان دیگر ممکن نبوده و این غلط
محض است سرور عالم صلی الله علیه و سلم موسی علیه السلام را در شب
اسرا دید که در قبر خود نماز ایستاده است باز او را در آسمان ششم دید
پس روح در صورت جسد در آنجا باشد و آنرا با جسد اتصالی بود که بآن
در قبر نماز میگذارد و روح در رفیق اعلا باشد و بر سلام کننده رد
کند و میان این هر دو امر منافات نیست از آنکه حال ارواح برخلاف
حال ابدان است حافظ ابن حجر عسقلانی در فتاوی خود نوشته که
ارواح مومنان در علیین است و ارواح کفار در سجین و هر روح را
با جسد خود اتصال معنوی است و این اتصال به اتصالی که در حیات دنیا
است مشابهت ندارد بلکه بحال نائم اشبه است اگرچه اتصال روح با جسد
از حال نائم اشد و فائق تر است و باین تقریر توفیق میشود میان آنکه وارد

شده که مقرارواح در علیین یا سجین ست و میان آنکه ابن عبدالبر از جمهور نقل کرده که ارواح در افنیهٔ قبور خود می باشند و با این ارواح ماذون اند در بر گردیدن وجای میگیرند در محل خود از علیین یا سجین و چون میت را از کوری بکوری نقل کنند آن اتصال مستمر و باقی می ماند و همچنین اگر اجزا متفرق شود انتهی حافظ ابن رجب در کتاب احوال القبور در باب تاسع در ذکر محل ارواح در برزخ نوشته خلاصهٔ کلامش بعد حذف دلایل اینست که ارواح انبیا بلا شک در اعلا علیین نزدیک پروردگار جل جلاله ست و اکثر علما برانند که ارواح شهدا در بهشت اند احادیث بسیار درین معنی وارد اند و از مجاهد منقول است که ارواح شهدا در بهشت نیستند لیکن از بهشت بآنها رزق میرسد و موید این حدیث ابن عباس ست که ارواح شهدا بر نهر بارق اند که بباب بهشت است الحدیث شاید که این حال عوام شهدا باشد یا شهید غیر معرکهٔ کفار مثل مطعون و مبطون و نحو هما اما غیر شهید از بقیهٔ مومنین

پس از آن اهل غیر تکلیف مثل اطفال مومنین جمهور بر آنند که ایشان
در بهشت اند بلکه امام احمد برین اجماع نقل کرده اما اهل تکلیف پس
امام احمد گفته که ارواح مومنان در بهشت اند و ارواح کافران
در دوزخ و طایفهٔ از علما گفته اند که ارواح بر زمین اند ابن وضاح
میگوید که مقر ارواح اغنیه قبور ست و این را ابن حزم از عامهٔ اصحاب
حدیث نقل کرده و ابن عبد البر آنرا ترجیح داده و بعضی گویند که
ارواح مومنان در جابیه جمع میشوند و بعضی گویند که ارواح مومنان
در بیر زمزم و ارواح کفار در بیر برهوت جمع میشوند و بعضی گویند
که ارواح بنی آدم بر یمین و شمال آدم علیه السلام اند بعضی متکلمین
گویند که بموت جسد روح هم بمیرد و این قول را بمعتزله نسبت کنند
و جمعی از متقدمین و متاخرین فقها اندلس باین قایل اند مثل عبد الاعلی
بن وهب بن محمد بن عمر بن لبابه و سهیلی و ابوبکر بن العربی و دیگر علما
برین قول انکار سخت کرده اند بحدیکه سحنون بن سعید و غیره گفته اند

که این قول اهل بدعت است نصوص کثیره که بر بقاء ارواح بعد از مفارقت ابدان آمده‌اند این قول را مردود و باطل می‌سازند انتهی بیضاوی گفته که جمهور علما از صحابه و تابعین برانند که ارواح بعد از موت هم درک می‌کنند و آیات و احادیث بآن ناطق اند انتهی و آنچه در احادیث سابقه آمده از بودن ارواح در اجواف پرندگان و یا گرفتن نسمه صورت طائر هم محمول بر اختلاف احوال است چنانچه در کلام ابن القیم بآن اشارت رفت و قرطبی گفته که روایت کعب نسمة المومن طائر آمده دلالت دارد که نفس روح پرنده میشود یعنی صورت پرنده میگیرد نه اینکه در پرنده میباشد و پرنده او را ظرف میشود و کذلک آنچه در روایت ابن مسعود نزد ابن ماجه آمده که ارواح الشهداء عند الله کطیر خضر و در لفظی از ابن عباس آمده که یجول فی طیر خضر و در لفظ ابن عمر آمده فی صورة طیر ابیض و در لفظی از کعب آمده که ارواح الشهداء طیر خضر قرطبی گوید این هم از روایت فی جوف طیر اصح اند قابسی و بعضے مالکیه گویند که علما روایت

فی حواصل طیر خضر را انکار کرده اند از انکه در نیوقت روح محبوس و
محصور میگردد انتهی بندهٔ عاصی میگوید که روایت فی جوف طیر از روایت
ابن مسعود و ابن عباس و ابی سعید خدری مرفوعا آمده و شواهد آن
از مراسیل و آثار بسیار اند خصوصا در صحیح مسلم آمده پس همان اصح باشد
از دیگر روایات که در صحیحین نیستند و دعوی حبس روح بعد از ثبوت
روایت مردود و باطل است احادیث صحیحه را بخیال حبس رد کردن
مجاز نیست می تواند چنانکه جمعی از علما گفته اند که الله سبحانه شکلهای
آن پرندگان را چنان وسعت دهد که فضای جهان وسیع و کشاده
ترگردد و پرنده محکوم و تابع روح بود هر جا که خواهد می برد شاید که منکر
احوال مراکب سلاطین هند نشنیده که تخت روان که بر مثال شکل طاوس
می باشد جلوس نمایند و گاه آینه ها در آن تعبیه کنند و مردم آنرا بردارند
خوشا تختی که بشهدا عنایت شده که شکل طائر دارد و حوصلهٔ او چون آئینه
صاف و شفاف بود و بی احتیاج حمالان چون دابه بهر جا که خواهد برد تنگی را

خیالی نمانده وحسین را وهمی راه نداده و در این حال عزت و مرتبه او بیشتر
است از آنکه خود پرنده شوند و ارواح صورت انسانی که اشرف و اکمل
صورتست بخصیص صورت طائر که اخس است متشکل گردد می باید که -
روایتی که دران بودن او بصورت پرنده آمده است حمل بر مجاز کنند بر سبیل
تسمیة الشی باسم محله بعضے شراح گویند که در روایت فی جوف طیر فی بمعنے
علی است و معنی این است که ارواح شهدا بر پرندگان سبز اند و جایز است
که طیر را بجوف طیر تسمیه کنند بر سبیل مجاز از انکه جوف طیر را شامل و احاطه
کرده است این تاویل از شیخ عبدالحق الاشبیلی منقول است نزد عاصی
تاویل اول اولی است چه کلام چون بر حقیقت صحیح شود اختیار مجاز حاجت
ندارد بعضے گویند که روایت فی جوف طیر منکر است از جهت آنکه دو روح
در جسد واحد بودن محال است ابن دحیه گفته این قول ایشان جهل است
بحقایق اشیا و اعتراض است بر سنت که ثابت شده چه معنی کلام
ظاهر است از آنکه روح شهید که در دنیا در جسد او بود در جوف جسد دیگر

گردانیده شد گویا که آن صورت پرنده است سابق چنانکه در آن جسد
بود اکنون درین جسد است و این حال تا زمان بودن او در برزخ است
تا اینکه حق سبحانه در روز قیامت در بدن اصل باز آرد و محال در عقل این
است که دو روح به یک جوهر قیام نماید اما بودن دو روح در جسد واحد محال
نیست مثل جنین در رحم مادر که روح او بغیر روح مادر است انتهی قاضی
عیاض گفته که در روایة مسلم آمده ارواح الشهداء فی جوف طیر خضر و غیر مسلم آمده که طیر خضر
و در دیگر حدیث آمده بحواصل طیر خضر و در موطا آمده انما نسمة المومن
طیر و در حدیث دیگر آمده که فی صورة طیر بیض این البعض انکار کنند لیکن
جای انکار نیست و قیاس و عقل را درینجا دخل نیست و این همه جائز اند
چون الله سبحانه خواهد این ارواح را که مومن باشند شهید بر آیند در قنادیل کرده
یا در جوف پرندگان سبز یا هر جا که خواهد آرد و درین هیچ ممانعت
نیست سیما چون گوئیم که ارواح اجسام اند و گفته بعضی گویند که منعم و معذب
از ارواح جزئی است از اجزاء جسد که روح در آن باقی میماند که الم و عذاب

والتنعم بها جزرا می شود در باب جعولی گوینده همان روح است ودر جثه
چرنده همانست و چون امر چنین باشد صورت گرفتن این جز بصورت
پرنده یا بودن او در جوف طایر یا در قنادیل که زیر عرش اند و با غیر
ذلک محال نیست انتهی علم الدین البلقینی از سبکی نقل کرده گفت از عم
خود ابو البقا شنیدم گفت روزی در مجلس درس قاضی القضاة ابن
بنت الاعز حاضر بودیم او حدیث ان ارواح الشهدا الحدیث املا
میکرد ناگاه علم الدین العراقی درآمد هنوز در مجلس قرار نگرفت که بروجه
سوال پرسید امر خالی نیست که پرنده را حیات باین روح حاصل میشود
یا نه اگر حیات حاصل شود عین تناسخ لازم آید و اگر حیات آن باین
روح نیست حبس روح لازم آید تاج الدین سبکی معا در جواب گفت شق
ثانی را اختیار کنیم و از ان حبس روح لازم نمی آید ممکن است آن روح را در
حوصله پرنده چنان سرور و نعیم حاصل شود که در فضاء وسیع نباشد انتهی
لقانی در شرح جوهره گفته مراد از بودن ارواح شهدا در جوف پرندگان

سبز این است که ایشان بر آن پرندگان سوار میشوند یا اینکه جوفهای آنها
ایشانرا بر مثال هوادج شفافه وسیع شوند یا مراد این است که ایشان
مسافت بعیده را در اندک مدت بر مثال پرندگان قطع کنند و این مراد نیست
که ارواح را پرنمو دار شوند یا اینکه آنها اجسام دیگر را تعمیر کنند تا که تناسخ
لازم نیاید انتهی باید دانست که تناسخ نزد اهل شرع باطل است و آن
عبارت است از تعلق گرفتن نفس بعد از انقطاع تعلق او از بدن
معین ببدن دیگر تعلق تدبیر و تصرف دنیاوی اهل تناسخ گویند که
نفوس ناطقه همه بعد از موت ابدان باقی می مانند لیکن چون تعلق نفس
از بدن معین منقطع گردد به بدن دیگر تعلق میگیرد تعلق تدبیر و تصرف
دنیاوی اگر در بدن اول نفس پاک و زکی باشد تعلق ببدن کریم
و فاضل میگیرد و اگر در بدن اول نفس خبیث باشد تعلق به بدنی که بآن
مناسبت گیرد و اهل تناسخ سه فرقه اند فرقه اولی میگویند که ارواح
انسانیه تعلق نمیگیرند مگر با بدان انسانی و انتقال میکنند از بدنی ببدنی

دیگر تا اینکه نفس کامل شوده از جمیع علایق جسمانی پاک گردد و بعالم
قدس سد فرقهٔ دوم جایز دارند انتقال ارواح بشریه بابدان بهیمیه و فرقهٔ
ثالثه گویند که ارواح بشریه چون از ابدان مفارقت کنند با بدان حیوانات
و نباتات و معادن و بسایط تعلق گیرند و تعلق ارواح انسانی با بدن
ابدان سفلی غایت عذاب ست و تعلق آن بعالم افلاک غایت تنعم ست
این ست مذهب اهل تناسخ اما درین حدیث خواه روح انسان در حوصلهٔ
پرنده باشد یا خود صورت پرنده گیرد شایبهٔ از تناسخ لازم نمی آید چه
در صورتیکه روح انسانی پرنده شد جز تشکل باین شکل تعلق آن ببدن
دیگر نیست و هرگاه ارواح بعد از مفارقت ابدان بسبب تجرد غایت
لطیف گشتند ظهور و تعین ایشان در حقیقت بهر تعین و مرتبه و عالم بحسب
قابلیت آن تعین و مرتبه که مقتضیهٔ تعین و ظهور او در آن ست میشود و
ازین جاست ملائکه بهر شکلی خواهند متشکل شوند و درین تعلق نفس
به بدن دیگر نگردد پس تناسخ هم نیامد و در وقتیکه روح انسانی در جوف

پرنده آید اگر آن پرنده را روحی از سابق تعلق داشته باشد اصلا با
تناسخ اشتباهی نخواهد بود و اگر از سابق روحی تعلق نداشته در آن
وقت هم تعلق تدبیر و تصرف دنیاوی هم آن میت پس از باب تناسخ
نباشد ازینجا باطل شد آنچه بعضی ملاحده جهت اثبات مذهب خود
ازین حدیث استدلال کرده‌اند چون کلام بروح انجامید از حقیقت روح
بیان کردن ضرور افتاد قاضی عیاض گفته مردم را در روح اختلاف بسیار
ست اکثر ارباب معانی و علم باطن میگویند که حقیقت آن مارا معلوم نیست
و بقول وی سبحانه قل الروح من امر ربی استدلال کرده‌اند و فلاسفه
غلو کرده گویند که روح امر عدمی است جمهور اطبا گویند که آن بخاری است
لطیف ساری در بدن و اکثر شیوخ ما گویند که آن حیات است و بعضی
دیگر گویند که آن جسمی است لطیف مشابک مر جسم را که بآن جسم زنده میماند
بحیاتیکه الله تعالی عادت جاری داشته که از فراق آن جسم میرد و بعضی
گویند که آن جزئی است از جسم از آنست که متصف میشود بخروج و قبض و

رسیدن حلقوم و این صفات اجسام اند نه معانی و بعضے متقدمین
از ائمۂ ما میگویند که آن جسمی ست لطیف داخل بدن متصور بصورت انسان
و بعضی شیوخ ما گفته اند که آن نفس است که داخل و خارج میشود و بعضے
گویند که آن خون است امام نووی گفته که اصح نزد اصحاب ما این است
که ارواح اجسام لطیفه اند متخلل در بدن و چون مفارقت کنند بدن
بمیرد امام تقی الدین سبکی در شفاء الاسقام گفته که مردم در روح
بسیار کلام کرده اند و درین باب کتابها تصنیف نموده و اقوال مردم
درین مقدمه متباین اند که ایا آن جسم است یا عرض یا مجموع آن یا جوهر فرد
است متحیز یا جوهر مجرد است غیر متحیز و بجز این پنج قول ششم ممکن نیست
و کلام در تعیین یکی ازین پنج قول است پس بعضے مردم درین باب
توقف کرده اند و این قول اسلم است و قول ای سبحانه قل الروح
من امر ربی را برین حمل کنند و وی سبحانه رسول الله صلی الله علیه
وسلم را به بیان آن حکم نکرد و بعضے گویند که آن جسم است و درین هم متنوع

شده اند بانواع امثال ازان این است که آن اجسام لطیفه اند متشبک
باجسام کثیفه و عادت الهی جاری شده که تا بقاء آن حیات باقی است
واین مذهب جمهور اهل سنت است و قول اشعری و باقلانی و امام
الحرمین بهمین اشارت میکند و قول اکثر متقدمین از فلاسفه مطابق
این است و بعضے گویند که آن عرض خاص است و آنرا تعین نکرده و
باین جمعی از متکلمین قایل اند والکیا الهراسی از اصحاب ما همین قول
را نصرت داده و بعضے آن عرض خاص را تعین کنند و قایل این قول هم متنوع
اند بعضے گویند که آن جوهر فرد است متحیز و این را سیف الدین آمدی
از غزالی و غیره اسلامیین که به بساطت روح قایل اند نقل کرده و
قایلین باین اقوال ثلاثه میگویند که قول وی سبحانه قل الروح
من امر ربی جواب است و امر رب شروع و کتاب است که آنرا آورده
پس کسیکه در شرع داخل شود و کتاب و سنت را فهمید روح را بداند و گویا
معنی کلام این است که در دین داخل شوید خواهید دانست آنچه ازان سوال

لیند علاوه اینکه بعضے گویند که ایشان از روح انسانی سوال نکردند
بلکه از فرشته از فرشتگان سوال کردند و اقوال این در تفسیر مذکور اند و
بعضے گویند که سوال از حقیقت روح نبود بلکه از حدوث آن پس جواب
داد بدانچه بر حدوث او دلالت کند و آن فعلی است از افعال خدا تعالی
وکسیکه گوید روح جسم است اتصاف او بحیات جائز دارد اما در عرض
گفتن بعید است و بعضے گویند که روح جوهر مجرد است نه متحیز و نه در
متحیز حلول کرده و این مذهب حذاق فلاسفه است و ظاهر این است که
مذهب غزالی نیز همین است و در کتاب مضنون به علی غیر اهله کبیر در مضنون
به علی غیر اهله صغیر نیز همین مرقوم است لیکن آنچه ی آنچه سابق ذکر کردیم
از غزالی نقل کرده و در مضنون به کبیر بعضی اشیا از اعتقادات
فلاسفه که خارج از اعتقادات مسلمانان است داخل است و بنا بر این
بعضے فضلا از نسبت آن کتاب بسوی غزالی انکار میکرد و غزالی در کتاب
احیا در شرح عجایب قلب از آن افصاح نکرده و همین گفت که آن لطیفه

ربانیهٔ روحانیه است و حقیقت انسان ما اینست که مدرک عارف عالم
از انسان همان است و مخاطب مطالب از انسان همان است و این
لطیفه را با قلب انسانی علاقه است و اکثر عقول از ادراک وجه این
علاقه متحیر اند و گفته که برین لطیفه ربانیه اطلاق روح و نفس و قلب
و عقل میکنند و این غیر روح جسمانی و غیر نفس شهوانی و غیر قلب
صنوبری و غیر عقلی که آن معلوم است باشد پس معانی پنج اند و الفاظ
چهار هر لفظ برای دو معنی است این است کلام غزالی در احیا و اطبا اتفاق
دارند براینکه در بدن انسان سه روح اند یکی روح طبیعی و آن جسمی است
لطیف که معدن آن کبد است و از انجا در سائر بدن منتشر گردد و
قوی طبیعیه را حامل شود دوم روح حیوانی و آن جسمی است لطیف که معدنش
قلب باشد و از انجا در سائر بدن منتشر گردد و حامل قوت حیات باشد
سوم روح نفسانی و آن جسمی است لطیف که معدنش دماغ است و در
سائر بدن انتشار یابد و فعل آن حس و حرکت است و درین ادلع

همه حیوانات مشترک اند و در نفس ناطقه که با انسان خاص است و غرض
ما درینجا همان است بیچ نگفته اند چون این را دانستے پس بدانکه فلاسفه
که بجوہر مجرد بودن نفس ناطقه قایل اند میگویند که نفس ناطقه حی عالم
متکلم سمیع بصیر قادر مرید است لیکن ممکنی است موجود با یجاد الله
تعالی حادث بعد از عدم و مخلوق و گاه اطلاق کنند مخلوق بر آنچه
او را کمیت است که بسبب آن تحت مساحت و تقدیر داخل میشود و
آنچه چنین باشد آنرا عالم خلق گویند و موجودات که از حس و خیال و
جهت و مکان و تحیز خارج اند و بسبب انتفا کمیت تحت مساحت
و تقدیر داخل نمیشوند آنرا عالم امر گویند و مستصران این قول آیه
قل الروح من امر ربی را بر جواب حمل کرده از عالم امری گیرند
و متکلمین از اہل اسلام این وصف بجز الله سبحانه دیگرے را ثابت
نمیکنند و میگویند که هر ممکن یا متحیز است یا حال در متحیز و فلاسفه آنرا
اثبات کنند و آنرا اشرف موجودات میدانند از انکه وی بجز موجد

با مردیگر محتاج نیست و متکلمین و فلاسفه را بر نفی و اثبات آن
دلایل اند غیر قوی و در آیهٔ کریمه ایشان را دلیلی نیست چنانکه از
تفسیر معلوم گشته ظاهر شریعت مقتضی آنست که روح متجزیست
روایت کرده است ابن ماجه باسناد صحیح از ابی هریره رضی الله
عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ملائکه حاضر میشوند و چون
مرد صالح باشد گویند اخرجی ایتها النفس المطمئنة التی
کانت فی الجسد الطیب اخرجی حمیدة وابشری
بروح وریحان ورب راض غیر غضبان یعنی بیرون
آی ای نفس مطمئنه که در جسد پاک بودی بیرون آی ستوده و شاد مانی کن
بروح وریحان و پروردگار خشنود ناخشنود بناخشم و این را میگویند
تا اینکه روح بر آید پس آنرا بر آسمان برند و برای او در آن گشاده شود
پرسند که کیست گویند فلان بن فلان است پس گفته شود مرحبا بالنفس
المطمئنة التی کانت فی الجسد الطیب ادخلی حمیدة وابشری بروح وریحان

ودر ب راضی غیر غضبان واین گویند تا اینکه منتهی شود یعنی بعلیین
رسد و دیگر احادیث بسیار باین معنی وارد اند و قرآن بآن نیز ناطق است
وی سبحانه فرماید یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی
ربك راضية مرضية فادخلی فی عبادی وادخلی
جنتی و فرموده لا تفتح لهم ابواب السماء یعنی برای نفس خبیثه
وبعضی گویند که اشاره باین سوی روح حیوانی است شاید که روح
حیوانی در انسان موجود است وبعد از موت باقی می ماند وبعلیین
یا سجین انتقال کند انتهی کلام السبکی خاتمه در بیان توسل
بسید انام علیه افضل الصلوة والسلام چون دانستی که سرور عالم
صلی الله علیه وسلم بروح وجسد زنده اند بحیاتیکه اعلا واکمل
از حیات دنیاوی است توسل بآن حضرت خواستن وخطاب وندا
مثل احیا نمودن وانچه در حالت حیات بآنحضرت میخواستند بعد
از وفات خواستن درست باشد دلیل این تشهد است در نماز که

در آن بلفظ السلام علیک ایها النبی که لفظ مخاطب حاضرست خطاب کنند و روایت کرده ست ابن السنی از ہیثم بن الحنش گفت روزی نزد عبد الله بن عمر رضی الله عنهما بودیم پای او را خدر گرفت مردی گفت مردی که نزد تو دوست ترست یاد کن ابن عمر گفت یا محمد صلی الله علیک پس خدر از پای رفت و از عمرو ابن عباس رضی الله عنهم نیز مثل این آمده و روایت کرده ست طبرانی در معجم کبیر و بیهقی در سنن از ابی امامه بن سهل بن حنیف از عم خود عثمان بن حنیف رضی الله عنه گفت مردی نزد عثمان بن عفان رضی الله عنه برای حاجتی آمد و رفت میکرد عثمان رضی الله عنه بر حال او التفاتی نمیداشت آمد بعثمان بن حنیف ملاقی شده حال خود ظاهر ساخت عثمان بن حنیف او را گفت بمیضاة رو و وضو بکن و در مسجد آمده دو رکعت نماز بگذار و بگو اللهم انی

اسالك واتوجه اليك بنبينا محمد صلى الله عليه

سلم نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه الی ربی فتقضی
حاجتی و حاجت خود را عرضه کن و نزد من بیا تا همراه تو روم
پس آنمرد رفت و بدانچه امر کرده بود بعمل آورد و بر در عثمان بن
عفان رضی الله عنه رفت دربان آمده دست آنمرد بگرفت و نزد
عثمان رضی الله عنه برد عثمان او را نزد خود بر طنفسه نشاند و حاجتش
پرسید آن مرد حاجت خود بیان کرد عثمان حاجت او را روا کرد
و گفت حاجت تو یاد نداشتم مگر همین وقت بیاد من در آمد و گفت
هر حاجتی که ترا پیش آید با من بگوی آن مرد از انجا برآمد و با عثمان
بن حنیف ملاقات کرد و گفت الله تعالی جزاء خیر دهد عثمان بر حال
من نظر و التفاتی نمیکرد تا اینکه تو در حق من گفتی عثمان بن حنیف گفت
والله من با وی هیچ نگفتم مگر اینکه نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم حاضر
بودم شخصی نابینا آمد و نابینائی خود ظاهر کرد رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرمود یا صبر کنی آنمرد گفت یا رسول الله قائدی ندارم و بر من

علیه وسلم بر آن قیاس باید کرد که چه قدر علم حاصل باشد شیخ تقی الدین
سبکی در کتاب شفاء الاسقام نوشته بدانکه توسل و استغاثه و
تشفع با سرور عالم صلی الله علیه وسلم بسوی پروردگار عزوجل جائز
و مستحسن ست و جواز و استحسان آن از امور معلومه ست مر هر مسلمان
را و بودن این امر از فعل انبیا و مرسلین و سیرة سلف صالحین و علما
و عوام مسلمین معلوم و معروف ست و از اهل ادیان کسی این را انکار نکرده
و در هیچ زمانه از ازمان بسماع نرسیده تا اینکه ابن تیمیه آمد و درین
باب تکلم کرد بکلامیکه ضعفا را در تلبیس انداخت و بدعتی احداث کرده
که در هیچ عصر کسی بچنین امر قبیح نپرداخت برای رد ابن تیمیه استغاثه
و توسل را منع میکند همین یک سخن کافی است که هیچ عالم پیش از وی این
را نگفته سبکی گوید من میگویم که توسل بنبی صلی الله علیه وسلم در هر حال
جائز است پیش از پیدائیش وی صلی الله علیه وسلم و بعد از پیدائیش در زمان
حیات و بعد از وفات وی صلی الله علیه وسلم در مدت برزخ و بعد از

بعث در عرصات قیامت و در جنت و آن بر سه نوع است نوع اول
توسل بآنحضرت کرفتن بمعنی اینکه طالب حاجت از الله تعالی بواسطه
نبی صلی الله علیه و سلم یا بجاه و مرتبه او یا ببرکت او سوال کند و این چنین
توسل در احوال ثلاثه یعنی حیات و موت و پیش از پیدایش جائز
است و در هر یکی ازین حدیث صحیح وارد گشته است بعد ازان سبکی
احادیث که درین باب آمده اند ذکر کرده چون که ما را حکم ما بعد وفات
وی صلی الله علیه و سلم تا مدت بودن ما در دار دنیا ضروری است
جهت اقتصار در انواع ثلاثه فقط بر ذکر دلایل که بغرض ما متعلق
است بمنصه بیان می آریم سبکی بر جواز توسل بعد از وفات بحدیث
عثمان بن حنیف استدلال کرفته و کفته و استدلال باین اثر ازین
وجه است که عثمان و کسیکه نزد او حاضر شده منجمله کسانیکه ایشان
بالله و رسول اعلم بودند این را فهمیده و بر آن عمل کردند نوع ثانی توسل
بمعنی طلب دعا ازوی صلی الله علیه و سلم و این در احوال است حالت

اولی در حیات وی صلی الله علیه وسلم واین امر متواتر است واخبار
بسیار درین وارد اند مسلمانان در اموریکه ایشانرا در پیش می شد
بآنحضرت رجوع می آوردند واستغاثه میکردند واحادیث که درین
باب آمده اند ذکر کرد وگفت مثل این توسل توسل گرفتن بکسی که
با رسول الله صلی الله علیه وسلم نسبت دارد جائز ومستحسن است چنانچه
عمر رضی الله عنه در ایام خشک سالی چون دعا کرد بعباس رضی الله
عنه توسل گرفت وهمچنین این توسل بسائر صالحین جائز است
وهیچ مسلم بلکه هیچ متدین بملتی از ملل انکار این نخواهد کرد بعد از ان
گفته اگر مخالف گوید ما منع توسل وتشفع نمیکنیم بلکه منع کینم اطلاق
تجوه واستغاثه زیراکه دران ایهام است که متجوه به ومستغاث به از
متجوه علیه ومستغاث علیه اعلا باشد گوئیم هیچ مسلم این اعتقاد
نخواهد کرد ولفظ تجوه واستغاثه بران دلالت نمیکند چه تجوه مشتق
از جاه ووجاهت است ومعنی آن علو قدر ومنزلت است وگاه باشد

که از صاحب منزلت توسل کرفته شود بسوی کسیکه او از وجاه عالی
دارد و استغاثه طلب غوث است پس مستغیث از مستغاث به طلب کند
که اورا از غیری غوث حاصل شود اگرچه او منزلت عالی داشته
باشد پس در توسل و تشفع و تجوه و استغاثه به نبی صلی الله علیه و
سلم و سائر انبیا و صالحین در دلهای مسلمانان غیر این معنی نیست
و کسی از مسلمین قصد غیر این نخواهد کرد حالت ثانیه توسل بمعنی مذکور
بعد از موت وی صلی الله علیه و سلم در عرصات قیامت بطلب شفاعت
از وی صلی الله علیه و سلم و برین اجماع قائم است و احادیث
بدان متواتر اند حالت ثالثه در برزخ روایت کرده است بیهقی از طریق
اعمش از ابی صالح از مالک الدار گفت در زمان عمر بن الخطاب رضی الله
عنه قحط افتاد مردی نزدیک قبر وی صلی الله علیه و سلم در آمد و گفت
یا رسول الله مردم هلاک شدند برای امت تو طلب باران بکن پس
آن شخص رسول الله صلی الله علیه و سلم را بخواب دید آنحضرت فرمود

نزد عمر برو و او را سلام من برسان و خبر ده او را که باران می بارد
و بگو او را که بر خود زیرکی را لازم گیر د آن مرد نزد عمر آمد و ازین
واقعه او را خبر داد عمر نالید و گفت ای پروردگار قصوری نکنم مگر
در چیزی که از ان عاجز شوم سبکی گوید محل استشهاد ازین اثر طلب
کردن آن مرد است باران را بعد از موت از وی صلی الله علیه و سلم
در مدت برزخ و ازین هیچ مانعی نیست زیرا که دعا کردن وی
صلی الله علیه و سلم درین حالت از پروردگار غیر ممتنع است و اخبار
چنانکه ذکر کردیم وارد اند و نیز وارد شده که آن سرور صلی الله
علیه و سلم را بسوال کسیکه از و سوال میکند علم حاصل میشود پس نظر
باین دو امر هیچ مانعی نیست که آن سرور صلی الله علیه و سلم
طلب باران کنند چنانکه در دنیا میکردند بنده عاصی میگوید که
حدیث مالک الدار را ابن ابی شیبه نیز از مالک الدار بسند صحیح روایت
کرده و حارث بن خثیمه نیز آنرا روایت کرده و سیف در کتاب

الفتوح آورده که مردیکه دعا کرد وخواب دید بلال بن الحارث
المزنی است رضی الله عنه که یکی از صحابه است رضی الله عنهم و مالک
الدار لقب مالک بن عیاض است مولای عمر رضی الله عنه ووی از مخضر ... بین
بود واز صدیق و فاروق ومعاذ وابی عبیده روایت کرده واز وی
ابو صالح سمان وهر دو پسر اش عون وعبد الله ابنا مالک روایت
کرده اند ابن سعد او را در اهل مدینه در طبقه اولی از تابعین ذکر کرده
وعمر او را تولیت کیله عیال عمر داده وعثمان او را تولیت قسمت داده
ازین سبب مسمّی بمالک الدار شد واسمعیل قاضی علی بن المدینی
نقل کرده که وی خزینه دار عمر بود ونوع ثالث از توسل این است
که از وی صلی الله علیه وسلم امر یکه مقصود است طلب کند بمعنی آنکه
وی صلی الله علیه وسلم قادر اند که دران امر متسبب شده از پروردگا
سوال کنند وشفاعت نمایند پس این در معنی بنوع ثانی رجوع
کند اگرچه عبارت مختلف باشد ازین قسم است قول کسی که آنسرور صلی

آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گفت مرافقت تو در جنت می خواهم آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمود اعنی علی نفسک بکثرة السجود و اثار درین باب
نیز بسیار اند و مردم ازین سوال قصد نمیکنند مگر اینکه وی صلی الله
علیه وسلم سبب کرده و شافع شود و کذلک جواب وی صلی الله
علیه وسلم برحسب سوال واقع شد چنانچه بیهقی از عثمان بن ابی
العاص روایت کرده که شکایت کردم نزد پیغامبر خدا صلی الله
علیه وسلم از سوء حافظه خود در قرآن وی صلی الله علیه وسلم
فرمود این از شیطان است که نام او خنزب است ای عثمان نزد من
بیا و دست خود بر سینه من نهاد پس بود ت آن در د و شانه
خود یافتم و فرمود برو ای شیطان از سینه عثمان گفت عثمان
بعد ازین هیچ چیز نشنیدم مگر آنرا یاد گرفتم سبکی گوید نظر کن
که وی صلی الله علیه وسلم شیطان را به بیرون آمدن حکم کرد چه آن
حضرت صلی الله علیه وسلم می داند که این از اذن الله تعالی است

و از خلق او و درین نسبت وی صلی الله علیه وسلم بسوی خلق و استقلال
او بافعال مراد نیست و هیچ مسلمان ازان این قصد نخواهد کرد پس
کلام را بسوی آن صرف کردن و ازان منع نمودن از باب تلبیس است در دین
و بتشویش انداختن است عوام موحدین را و چون این انواع و احوال
در حق طالب از نبی صلی الله علیه وسلم تحریر یافت و معنی آن ظاهر گشت
پس در تسمیۀ آن بتوسل یا تشفع یا استغاثه یا تجوه یا توجه باکی نیست
بعد ازان گفته اما استغاثه که بمعنی فریاد خواستن است پس گاهی آنرا
از خالق و آن الله سبحانه است میخواهند و گاه از کسی که اسناد شن بسوی
ان بر سبیل کسب می باشد طلب کنند و استغاثه به نبی صلی الله علیه وسلم
از همین نوع باشد و درین دو قسم فعل گاهی متعدی بنفسه باشد مثل
قول وی سبحانه اذ تستغیثون ربکم فاستغاثه الذی
من شیعته و گاه بحرف جر بعد ازان گفته پس چنین گفتن صحیح
شد استغیث النبی صلی الله علیه وسلم و استغیث بالنبی صلی الله علیه وسلم

وہر دو یک معنی دارند وان طلب غوث ست از نبی صلی اللہ علیہ وسلم بدعا و مانند آن بلا فرق بر مثال ہر نوع کہ در توسل گذشت واین چنین جایز ست در حیات و بعد از موت وی صلی اللہ علیہ وسلم چون کوئی استغیث اللہ یا استغیث باللہ معنی آن طلب تخلق غوث ست از وی سبحانہ پس وی سبحانہ مستغاث ست وغوث خلق و ایجاد اوست وچون کوئی استغیث النبی او استغیث بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم مستغاث ست وغوث از وی سبب و کسب ست و برین جواز حدیثیکہ در معجم کبیر طبرانی آمدہ ست قدح میکنند کہ ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ گفت قُومُوا نَسْتَغِيثُ بِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ هٰذَا الْمُنَافِقِ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ اِنَّہٗ لَا يُسْتَغَاثُ بِيْ اِنَّمَا يُسْتَغَاثُ بِاللهِ عَزَّ وَجَلَّ سبکی در دفع این گفتہ کہ در سند این حدیث عبد اللہ بن

ابیست و کلام در حق وے مشہور است اگر حدیث صحیح شود پس
جواب این است که نبی صلی اللہ علیہ وسلم بامر آلہی بر منافقین احکام
مسلمین جاری داشته بود شاید که ابو بکر وغیرہ رضی اللہ عنہم استغاثہ
بہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم برای قتل او کردند آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم چنین جواب فرمود یعنی این از جملہ آن احکام شرعیہ است کہ
بآن وحی نازل نشدہ و امر آن بسوی وی سبحانہ است و سرور عالم صلی
اللہ علیہ وسلم اعرف خلق باللہ تعالی بود تغیر حکم شرعی ا طلب نخواہند
کرد پس قول وی لا یستغاث بی عام مخصوص است یعنی درین امر
مخصوص بمن استغاثہ مکنید زیرا کہ آن از جملہ اموریکہ اللہ تعالی
بآن مستاثر شدہ و من جملہ اداب سوال است کہ مسئول ممکن باشد
پس چنانکہ از اللہ تعالی سوال نکنند مگر آنچہ ممکن در قدرت آلہی است
کذلک از نبی صلی اللہ علیہ وسلم سوال نکنند مگر انچہ اجابت آن
ممکن باشد دیگر آنکہ این حدیث از قبیل قول وی صلی اللہ علیہ وسلم

ہست ما انا حملتکم ولکن اللہ حملکم یعنی من اگرچہ با من استغاثہ کردہ
شود لیکن مستغاث درحقیقت آن اللہ سبحانہ ہست در احادیث
مثل این بسیار آمدہ کہ بیان حقیقت امر کنند و در قرآن اضافت
بمکتسب آن میکنند کلام سبکی تمام شد بجذف زوایدابن حجر مکی در
کتاب جوہر المنظم ہم کلام سبکی را باقتصار نوشتہ قدری از کلامش
جہت تنبیہ اغبیا بہ حیز تحریر می درآید حاصلش اینکہ از جملہ خرافات
ابن تیمیہ کہ ہیچ عالم پیش از و نگفتہ این ست کہ وی انکار استغاثہ
وتوسل بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کردہ حال نہ چنان ست کہ وی
افترا کردہ بلکہ توسل بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ہر حال قبل
از خلقت وی صلی اللہ علیہ وسلم وبعد ازان در دنیا و آخرت مستحسن
است وگفت سوال از وی صلی اللہ علیہ وسلم نہ سوال از آنحضرت است
کہ موجب شرک بود بلکہ آن سوال از اللہ سبحانہ ہست بواسطہ شخصیکہ
او را نزدیک اللہ سبحانہ قدر عالی و مرتبہ رفیع وجاہ عظیم ست

پس از جملهٔ کرامت وی صلی الله علیه وسلم نزدیک پروردگار سبحانه
این ست که هر که سوال بوی صلی الله علیه وسلم کند وبجاه او متوسل
شود الله سبحانه سوال او را جایب نمیکند وبعد ذکر حدیث مالک
الدار گفته که ازین معلوم شد که از وی صلی الله علیه وسلم برای
حصول حاجات دعا طلب کرده میشود چنانکه در حیات وی صلی
الله علیه وسلم بود از آنکه وی صلی الله علیه وسلم را از سوال کسی که او را
سوال کند علم حاصل میشود چنانکه در حدیث وارد شده وآنحضرت
صلی الله علیه وسلم را بر تسبب در حصول آنچه بدان سوال کرده و بر شفاعت
وی سوی پروردگار خود قدرت حاصل است واز وی صلی الله علیه وسلم در
هر حال توسل گرفته شود پیش از بروز درین عالم وبعد از ان در حیات
وبعد از وفات وکذلک در عرصات قیامت ووی صلی الله علیه وسلم
نزد پروردگار خود شفاعت میکنند واین از جمله آنچه بر آن اجماع شده
واخبار بدان بتواتر رسید سمهودی در کتاب وفاء الوفا کلام سبکی ذکر

کرده بعد ازان چند حکایات علما که بعد از وفات نبی صلی الله علیه وسلم
استغاثه کرده اند واز وی صلی الله علیه وسلم نزد قبر شریف چیزی خواسته
ومطلوب ایشان حاصل شده است نقل کرده ازانجمله امام محمد بن موسی
بن النعمان درکتاب مصباح الظلام فی المستغیثین بخیر الانام ذکر کرده
که ازانجمله که جمعی را از علماء سلف از ائمه محدثین وصوفیه واقع شده
این است که محمد بن المنکدر گفته که مردی نزد پدر من هشتاد دینار ودیعت
نهاده بجهاد رفت واذن داد که اگر ترا حاجتی پیش آید این را در آن
صرف کن درآن ایام قحطی پیدا آمد پدرم آن دنانیر را خرج کرد آن مرد باز رسیده
مبلغ خود طلب کرد پدرم با وی گفت که فردا بیا این بگفت وبشب در مسجد
شریف نبوی صلی الله علیه وسلم بماند گاه بقبر شریف وی صلی الله علیه وسلم
لیاذ وپناه میگرفت وزمانی نزد منبر میرفت واستغاثه وفریاد میکرد تا آنکه
صبح نزدیک رسید ناگاه در تاریکی مردی ندا کرد وگفت ای ابی محمد این را فراگیر
صره بمن داد دیدم که درآن هشتاد دینار است بامدادان چون آن مرد بیامد

صره هشتاد دینار بدو سپردم تمام ابو بکر بن المقری کفته که من و طبرانی
و ابو الشیخ در حرم شریف نبوی صلی الله علیه وسلم بودیم و ما را حالت
افلاس بود و کرسنکی بر ما غالب کشت دو روز بر ما بهمین حالت رفت
چون وقت عشا شد من نزدیک قبر شریف پیغامبر صلی الله علیه وسلم رفتم
و کفتم یا رسول الله الجوع و از انجا باز کشتم مرا ابو القاسم طبرانی کفت
بنشین تا رزق بیاید یا از کرسنکی بمیریم من و ابو الشیخ بخواب رفتیم و
طبرانی نشسته چیزی میدید ناکاه مردی بر در زد در را کشادیم دیدیم
که مردی علوی دو زنبیل بدست دو غلام داده نزد ما آمد و در آن
هر دو زنبیل خوردنیهای بسیار بود آنرا خوردیم ما را کمان بود که بعد از
تناول ما غلام زنبیلها خواهد برد لیکن باقی را نزد ما بکذاشت و آنمرد
علوی کفت ای قوم مکر شما پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم شکایت
کردید که بهمین ساعت رسول الله صلی الله علیه وسلم را بخواب دیدم که
مرا فرمود تا چیزی لشما حاضر آوردم ابن الجلا کفته من بمدینه رسول الله

صلی الله علیه وسلم آمدم و بر من فاقه بود نزدیک قبر شریف وی صلی الله
علیه وسلم رفتم و عرض کردم یا رسول الله انا ضیفک پس بخواب رفتم رسول
الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که رغیفی بدست من داد نصفی در خواب
خوردم و بیدار شدم دیدم که نصف دیگر در دست من باقی است
و ابو الخیر الاقطع گفته من در مدینهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم بحالت
فاقه در آمدم پنج روز برین گذشت که طعامی نیافتم نزدیک قبر شریف
وی صلی الله علیه وسلم رفتم و بر وی صلی الله علیه وسلم و بر ابوبکر و عمر سلام کردم و گفتم انا ضیفک
یا رسول الله و از انجا بر آمده در پس قبر شریف بخواب رفتم رسول الله
صلی الله علیه وسلم را دیدم که ابوبکر رضی الله عنه بر یمین است و عمر رضی الله عنه
بر شمال و علی ابن ابی طالب رضی الله عنه در پیش علی رضی الله عنه مرا
جنبانید و گفت برخیز اینک رسول الله صلی الله علیه وسلم تشریف آورد
من بسوی وی صلی الله علیه وسلم رفتم و میان دو چشم وی بوسه دادم
آنحضرت رغیفی بمن داد نصفی از آن خوردم چون بیدار شدم دیدم که بقیهٔ آن بدست

من ست آبو عبد الله محمد بن ابی زرعه صوفی کفته من همراه پدر خود و ابی
عبد الله بن خفیف سفر کردم فاقهٔ شدید بر ما گذشت و در مدینهٔ مصطفوی
صلی الله علیه و سلم در آمدیم و شب گرسنه ماندیم و من هنوز ببلوغ نرسیده
بودم پس نزدیک پدر بار بار می آمدم و می کفتم که من گرسنه ام پدر من نزدیک
خطیرهٔ مقدس رفت و کفت یا رسول الله انا ضیفک اللیلة و بمراقبه رفت
و بعد یک ساعت سر بر داشته کاه می نالید کاه می خندید پرسیدند که حال چیست
کفت رسول الله صلی الله علیه و سلم را بخواب دیدم که بدست من دراهم داده اند پس
بیدار شدم و دست را کشادم دیدم که دراهم در آن موجود اند الله تعالی
دران برکت داد آن دراهم را خرچ می کردیم تا که بشیراز رسیدیم احمد بن
محمد صوفی کفته که سه ماه در بادیه سر کشته بودم پوست من همه منسلخ شد
بمدینه در آمدم و نزدیک قبر شریف رسول الله صلی الله علیه و سلم رفته بر آن
حضرت صلی الله علیه و سلم و بر هر دو یاران وی سلام کردم و بخواب رفتم
رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیدم می فرمود ای احمد آیا آمدی کفتم بلی و من کرسنه

و در ضیافت توام آنحضرت فرمود دست بگشا من دست بگشادم وصلی الله
علیه وسلم آنرا بدراهم پر کرد از خواب بیدار شدم دیدم که دست من از دراهم پر
است ازان فطیر و فالوده خریده خوردم و به بادیه در رفتم و حافظ ابو
القاسم بن عساکر در تاریخ خود از ابی القاسم ثابت بن احمد بغدادی
روایت کرده که مردی در مدینهٔ نبوی صلی الله علیه وسلم نزد قبر پیغامبر خدا صلی الله
صبح داد و در آن گفت الصلاة خیر من النوم شخصی از خادمان مسجد آمده او را
طپانچه زد آن مرد بنالید و گفت یا رسول الله در حضور تو بر من چنین ظلم کرد خادم را
فی الفور فالج گرفت او را برداشته بخانه بردند بان حالت بعد از سه روز بمرد سید
سمهودی گوید واقعهٔ ابی بکر مقری را که ابن النعمان آورده آنرا ابن الجوزی در کتاب
الوفا بسند خود از ابی بکر مقری روایت کرده و واقعات دیگر را دیگران نیز روایت
کرده اند و ابن النعمان گفته شنیدم ابو اسحق ابراهیم بن سعید را که می گفت در مدینهٔ
نبوی صلی الله علیه وسلم بودم و همراه من سه فقیر بودند نوبت ما بفاقه رسید نزد
قبر پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم آمدم و گفتم یا رسول الله ما را هیچ نیست و

سه مد طعام از هر جنس که باشد مرا کافی است ناگاه مردی با من ملاقی شد
و مرا سه مد از خرمای بهتر داد و نیز گفته شنیدم شریف ابو محمد عبد السلام
را که می گفت یکبار سه روز بر آمد برای قوت مرا هیچ میسر نشد نزدیک منبر رفته
دو رکعت نماز گذاردم و گفتم یا جدی من گرسنه ام و آرزوی ثرید دارم بعد
ازان بخواب رفتم ناگاه مردی مرا بیدار کرد دیدم در قدحی از خشب ثرید
و گوشت و روغن و افاویه آورده مرا داد گفتم این از کجا است آن مرد گفت
اطفال من از سه روز مشتهای این داشتند وامروز مرا فتوحی شد
ازان این طعام تیار کرده بخواب رفتم رسول الله صلی الله علیه و سلم را
دیدم که گفت فلان برادر تو از من آرزوی این طعام کند او را بخوران
و نیز گفته شنیدم شیخ ابو عبد الله محمد بن ابی الامان را که می گفت من
در مدینهٔ مصطفی صلی الله علیه و سلم در پس محراب فاطمه رضی الله عنها
بودم و شریف مکثر قاسمی در پس همان محراب خفته بود ناگاه بیدار
گشته نزد روضهٔ شریف رفت و بر آن حضرت سلام کرده و تبسم کنان را جع

شمس الدین صواب خادم روضه شریف پرسید باعث تبسم چیست گفت فاقه بودم
واز خانه برآمده بخانه فاطمه رضی الله عنها رسیدم وبه نبی صلی الله علیه و
سلم استغاثه کردم وگفتم یا رسول الله من گرسنه ام بخواب رفتم رسول الله
صلی الله علیه وسلم را دیدم که قدحی پر از شیر مرا داد آنرا نوشیدم تا که سیر
شدم واین شیر در دهن هنوز باقی مانده وما آن شیر را مشاهده کردیم چنانکه
گفته شنیدم عبد الله بن الحسن دمیاطی را که می گفت خبر داد مرا الشیخ الصالح
عبد القادر تونسی در ثغر دمیاط گفت بر قاعده فقرا سفر میکردم تا بمدینه نبی
صلی الله علیه وسلم رسیدم وبر نبی صلی الله علیه وسلم سلام کردم وشکایت
گرسنگی پیش آوردم وطعامی از گندم وگوشت وخرما خواستم وازانجا آمده
در مسجد نماز گذاردم بخواب رفتم مردی جوان نیک روخوش اخلاق آمده رفیق
مرا بیدار کرده وکاسه از ترید وگوشت وچند طبق از خرما صیحانی وغیره ونان
وکردهای نان سویق بنق پیش من نهاد چون از اکل فراغت یافتم آن طعام
در جرابهای من پر کرد وگفت نماز ضحی گذارده بخواب رفتم رسول الله صلی الله

علیه وسلم را دیدم مرا امر کرد که چنین طعام تو رسانم و از نام و نشان تو مرا
آگهی کرد و از مقام تو مرا خبر داد سید علی سمهودی گوید روزی کلید حجره کتب
در مسجد گذاشته همراه یکی از علماء مصر بروضه مقدسه رفتم چون باز آمدم کلید را
نیافتم در آنوقت رفتن کلید بمن نهایت شاق گردید نزد قبر شریف
آمدم و گفتم یا سیدی یا رسول الله کلید حجره من گم گردید از آستانه شریف تو
میخواهم پس از انجا بحجره خانه آمدم دیدم که کلید در دست یک کودک
است پرسیدم که کجا یافته گفت نزد روضه شریف این را یافتم و ازین
قبیل حکایات بسیار اند پس فعل این علماء و عارفین دلیل بر جواز آن
است و شیخ عبد الحق بن سیف الدین دهلوی در کتاب جذب القلوب بعضی اینجا
از سبکی وغیره نقل کردیم آورده و شد در الآبو صیری حیث یقول ما سامنی

الدهر ضیما و استجرت به ۔ الا و نلت جوارا منه لم
یضم ۔ و لا التمست غنی الدارین من یده ۔ الا
استلمت الندی من خیر مستلم ۔ معنی بیت اول این است

نرسانید مرا روزگار هیچ ظلمی و زنهار خواستم از آن بآنسرور صلی الله علیه وسلم
مگر اینکه یافتم زینهاری که ظلم نکرده شد بآن یعنی هرگاه از روزگار بر من
ظلمی وستمی رسید و من بآنحضرت پناه بردم و زینهار خواستم البته از وی
صلی الله علیه وسلم پناه یافتم و در زینهار او شدم بر وجهی که دیگر بار بر من
ظلم نرسید یعنی ببیت ثانی این بیت نخواستم وطلب کردم بی نیازی دنیا
وآخرت را از دست مبارک وی صلی الله علیه وسلم مگر اینکه مقارن بآن
حالت بود که بوسه دادم من عطا را از دست مبارک او یعنی هر عطائی
که از وی خواستم بمن رسید واین آخر آنچه بجمع آن اراده کردیم و لله الحمد
اولا وآخرا وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله وصحبه وسلم مولف گوید از تسوید این رساله بتاریخ
بیست وپنجم محرم الحرام سنه یکهزار ودو صد وشصت ودو هجری فراغت یافتم وانا العبد
المذنب صبغة الله بن محمد غوث بن ناصر الدین محمد کان الله لهم و للاسلام آمین آمین آمین ثم آمین

کتاب مستطاب بخط التحریر محمد قاسم نائب بتاریخ دوم ربیع
الاول ۱۲۶۲ سنه هجری بمطبع مظهر العجائب حلیه طبع پوشید